

گفتگوی عقلانی با شیعیان

به قلم توانمند:

پرفسور احمد سعد حمدان الغامدی

استاد آموزش عالی در دانشگاه ام القرى

مکه مکرمه

مترجم:

یوسف صداقت

yoosufst@yahoo.com

عنوان کتاب:	گفتگوی عقلانی با شیعیان
عنوان اصلی:	حوارات عقلیة مع الشيعة
تألیف:	پرفسور احمد سعد حمدان الغامدی
ترجمه:	یوسف صداقت
موضوع:	عقاید (کلام) - بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس)
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	تیر (سرطان) ۱۳۹۶ هـ.ش - شوال ۱۴۳۸ هـ.ق
منبع:	کتابخانه قلم www.qalamlib.com



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۱	تقدیم به شما.....
۱	رشد اندیشه.....
۲	گذشت از حسود.....
۲	آزادی عقیده.....
۳	وهم زدگی.....
۴	در مطب ابن سینا.....
۴	بهایبی وهابی شد!.....
۵	وهایبی های بزرگ.....
۵	تاریخ دعوت.....
۶	پیشینه وهابیت.....
۶	چرایی خطر وهابیت.....
۸	مانع اصلی وحدت.....
۹	وحدت یا شیعه‌گری؟!.....
۱۰	صفوی منش و وحدت؟!.....
۱۱	تلفات حوزه!.....
۱۲	استراتیژی جدید.....
۱۳	دیدگاه اهل سنت.....
۱۴	شهد شاهد من أهله.....
۱۵	درباره این کتاب.....

مقدمه مؤلف ۱۷**مسئله اول: آیا امامت اصلی از اصول دین است؟ و آیا با ادله قطعی****ثابت شده است؟ ۲۰**

امامت از دیدگاه تشیع یک اصل است ۲۰

روایات شیعه درباره امامت ۲۰

دیدگاه علمای شیعه ۲۲

روایت ارکان اسلام از دیدگاه اهل سنت ۲۳

دلایل ارکان دین از قرآن کریم ۲۴

رکن اول: الوهیت و نبوت است ۲۴

رکن دوم نماز ۲۶

رکن سوم زکات ۲۷

رکن چهارم روزه ۲۷

رکن پنجم حج ۲۸

دلیل امامت از قرآن کریم ۲۹

معنی ولایت در قرآن کریم ۳۲

تفسیر ولایت با روایت! ۳۴

سبب نزول آیه ۳۵

چرا اسم علی در قرآن نیامده؟! ۳۹

بدون ذکر امامت در قرآن حجت تمام نمی‌شود ۴۰

مسئله دوم: مهمترین دلیل شیعه اثنا عشری در اثبات امامت از**سنت ۴۱**

حدیث غدیر ۴۱

سبب ورود حدیث ۴۳

لفظ اضافه در بعضی روایات ۴۶

- ۴۷..... الفاظ نادرست دیگر حدیث غدیر
- ۴۸..... روایات دیگر نقض می شود
- ۴۸..... نهج البلاغه ادعای امامت را باطل می کند
- ۴۸..... در خطبه ۹۱ نهج البلاغه آمده است
- ۵۲..... لزوم تحقیق در صحت روایات
- ۵۳..... دروغ بر اهل بیت
- ۵۵..... علی از تصویر نادرست روایات شیعه مبراست
- ۵۶..... حضرت حسن از خلافت دست کشید!
- ۵۸..... مسئله سوم: آیا امامت مانند نبوت است؟!**
- ۵۸..... امامت از دیدگاه امامیان مانند نبوت است!!
- ۶۱..... چرا امامت مانند نبوت حمایت نشد؟
- ۶۳..... فرار دین
- ۶۵..... موضع گیری هایی که ادعای امامت را نقض می کند
- ۶۷..... علی فرزندانش را به نام خلفاء می نامد!
- ۶۷..... ابوبکر در اهل بیت
- ۷۰..... عایشه در اهل بیت
- ۷۲..... حسن علیه السلام از امامت دست می کشد
- ۷۴..... مسئله چهارم: عصمت**
- ۷۴..... عصمت امامان از دیدگاه شیعیان اثناعشری
- ۷۴..... زندگی علی امامت را نقض می کند
- ۷۷..... کناره گیری حسن علیه السلام از امامت
- ۷۷..... پذیرش ولی عهدی مأمون توسط امام هشتم
- ۷۹..... مسئله پنجم: تقیه**
- ۷۹..... تقیه شرعی

- ۸۱..... تقیه شیعه اثناعشری
- ۸۳..... نتیجه تقیه امام
- ۸۴..... احتیاج امام به پیروانش برای رفع اختلاف
- ۸۶..... چرا امام بعدی تقیه امام قبلی را بیان نمی کرد؟
- ۸۷..... تقیه و علم غیب
- ۸۸..... امام از روی قصد حق را پنهان می کند!
- ۸۹..... اگر امام نمی تواند حق بگوید باید ساکت باشد
- ۹۰..... تناقض معصوم! در داستانی حقیقی
- ۹۲..... شیعه بر خلاف اهل سنت عمل کند!
- ۹۳..... تقیه منصب امامت را لغو می کند
- مسئله ششم: توانایی های خارق العاده.....**
- ۹۸..... زمین لرزه را علی متوقف می کند؟!
- ۱۰۰..... علی بر ابرها سوار می شود!!
- ۱۰۱..... به گردن علی طناب انداخته می شود!!
- ۱۰۳..... چرا علی از آن معجزات استفاده نکرد؟!
- ۱۰۴..... و حسن چرا از معجزات استفاده نکرد؟
- ۱۰۴..... میلیونر پا برهنه!
- ۱۰۵..... پیروان ائمه چرا نپرسیدند؟!
- مسئله هفتم: صحابه** ﷺ.....
- ۱۱۸..... شاخص اول
- ۱۱۹..... دومین شاخص
- ۱۲۰..... سومین شاخص
- قبل از پایان.....**
- ۱۲۴.....

تقدیم به شما

خواننده گرامی! خداوند منان را سپاسگذارم که توفیق داد هدیه ارزشمند دیگری خدمت شما تقدیم کنم، شکی ندارم که برای انسان‌های عاقل و هدفمند هدیه‌ای بهتر از کتاب نیست، اینکه محتوای کتاب با ذوق خواننده موافق باشد یا نه، بستگی به روحیه هر خواننده دارد، اما کسانی که به فرهنگ و اندیشه و اصلاح طلبی دینی علاقه‌مند باشند این موضوع برای‌شان مهم نیست. مهم این است که شما با چنین انگیزه‌ای کتاب را دوست دارید و با کتاب انس می‌گیرید، کتاب خستگی شما را رفع می‌کند، درد شما را تسکین می‌دهد، دلهره شما را بر طرف می‌کند، در یک جمله کتاب خواندن و با کتاب مأنوس بودن کار انسان‌های بزرگ است.

رشد اندیشه

انسان از لحاظ فکر و اندیشه نیز روز به روز رشد می‌کند و بزرگ می‌شود و عینا مثل اینکه سن انسان بالا می‌رود و هر روز پخته‌تر و متین‌تر و قوی‌تر می‌شود فکر و اندیشه او نیز هر روز بالنده‌تر و تواناتر می‌شود، با این تفاوت که در پرتو اسلام خالص، فکر و اندیشه انسان مانند جسم او پیری و فرسودگی ندارد.

اساسا انسان‌های بزرگ توقف نمی‌شناسند، همواره رو به ترقی‌اند، همچنان پروازشان اوج می‌گیرد و به سوی هدف در تکاپو هستند، انسان‌های بزرگ از فکر مخالف و اندیشه حریف ترس و هراس ندارند، سلاح عقل و سپر دانش در تمام عرصه‌ها بعد از توفیق خداوند از آنان حمایت می‌کند، منطق و برهان و استدلال و حل‌جی یافته‌های دینی و فرهنگی

همچنان راه را فراسوی آینده برویشان می‌کشاید، چشم انداز رشد و ترقی و سعادت برای اینگونه انسان‌ها تیره و تاریک نیست، این قبیل انسان‌ها چنان توانا و نیرومند هستند که تمام لحظات زندگی برایشان تفکر و اندیشه و پیشرفت و پیروزی است، شکست نمی‌شناسند، به شکست فکر نمی‌کنند، از موانعی که قطعاً بر سر راهشان وجود دارد، ترس و واهمه ندارند.

گذشت از حسود

شاید دوستان نادان بیش از دشمنان سعی کنند در عزم و اراده و رشد و ترقی اینگونه افراد مانع ایجاد کنند، خیلی‌ها تلاش می‌کنند در دیوار فولادین عزم و اراده این مردان بزرگ رخنه بوجود آورند، چه بسا از روی حسادت چشم دیدن رشد و ترقی آن‌ها را ندارند، اما آن‌ها با همت بلند و صبر و حوصله، هر روز گام‌های قوی‌تری برمی‌دارند، هر روز نگاهشان نافذتر، اندیشه‌شان پخته‌تر، افق دیدشان گسترده‌تر و آرمان‌های متعالی‌شان درخشان‌تر می‌شود، شما هم اگر از این نوع انسان‌ها هستید، از هیچ قدرت و مانعی ترس و هراس نداشته باشید، و مطمئن باشید که روزی درهای پیروزی و سعادت به روی شما گشوده خواهد شد، روزی به آرمان و هدف خود خواهید رسید، روزی بدخواهان شما چاره‌ای جز تسلیم در برابر عزم و اراده فولادین شما نخواهند داشت، پس گذشت داشته باشید و حق بدهید که به شما حسودی کنند.

آزادی عقیده

اینکه شما را از آشنایی و نزدیک شدن با دیگران باز می‌دارند، خیلی طبیعی است چون می‌ترسند بازارشان کساد شود، شاید مطمئن هستند که اصلی بودن، مرغوب بودن، پایدار بودن، و نفیس بودن کالای حریف نیرومند مشتری‌هایشان را جلب خواهد کرد، و شما بعد از آشنا شدن با کالای نفیس

رقیب نیرومند دیگر به کالای پر زرق و برق اما قلبی آن‌ها توجهی نخواهید کرد و به هیچ قیمتی آن را نخواهید خرید، کدام انسان عاقل حاضر است برنز را به قیمت طلا بخرد؟! پس بازار حریف را کساد کردن فن و حرفه همه جو فروشان در پهنای بستر تاریخ بوده و خواهد بود!

اگر چنین نیست پس باید مردم را در انتخاب اندیشه و عقیده آزاد بگذارند، هرکس هرچه دوست داشت انتخاب کند اما نه، مشاوران ظاهرا مجانی و دلالان حرفه‌ای، یکسره بغل گوش شما خواهند گفت: آقا ما خیر خواه شما ایم! شما نمی‌فهمید! شما این‌ها را نمی‌شناسید! ما می‌فهمیم! ما تجربه داریم! این‌ها خیلی خطرناکند!

وهم زدگی

آری برای چنین مواقعی در هر زمان مارک‌ها و برچسب‌هایی آماده دارند، که تصور می‌کنند وقتی این مارک و برچسپ را به پیشانی کسی چسپاندند دیگر مردم به او نزدیک نمی‌شوند، مثل اینکه گفته شود فلانی «ایدز» دارد! چه کسی حاضر است به این مریض خطرناک نزدیک شود؟! یعنی وهم ایجاد کردن، که طبعاً هر کس ممکن است دچار وهم زدگی شود مگر انسان‌های عاقل و زیرک که هیچ حرفی را بی‌دلیل و بدون تحقیق نمی‌پذیرند.

قرن‌هاست که روی این مسئله کار شده، و به این نتیجه رسیده‌اند که انسان از لحاظ روانشناسی یک سری خصوصیات دارد، نکات ضعف و نکات قوت، از بارزترین نکات ضعف انسان این است که اگر وهم زده شد کنترلش مشکل است، مثل گوسفندی که از گرگ وا همه داشته باشد حالا اگر چوپان هم برای کمک به او نزدیک شود از او فرار می‌کند به گمان اینکه گرگ آمده است!

در مطب ابن سینا

گفته می‌شود در زمان ابن سینا دانشمند و طبیب معروف ایرانی مریضی را آوردند که در شکمش ماری جای گرفته بود! این مریض بیچاره که سال‌ها از وجود مار در شکمش! رنج می‌برد، چنان ضعیف و افتاده شده بود که توانایی حرف زدن هم نداشت و فقط در انتظار مرگ لحظه شماری می‌کرد، ابن سینا پس از معاینه و شنیدن درد دل مریض، همراهانش را پرخاش کرد که چرا این مریض را دیر آوردید! مار نزدیک است که او را خفه کند! باید او را عمل کنم، فردا همین وقت او را جراحی خواهیم کرد، طی این مهلت ابن سینا ماری پیدا کرد و در طشتی زیر تخت آماده گذاشت فردا مریض آمد و وارد اتاق عمل شد، طبیب او را بیهوش کرد و ساعتی بعد که بیهوش آمد طشت را جلو کشید و گفت ببین! تو با این مار چطور زنده مانده‌ای؟! مریض وهم زده نفس راحتی کشید و گفت: دست شما درد نکند احساس می‌کنم سبک شده‌ام! این وهم زدگی یکی از بارزترین نقاط ضعف انسان است.

بهای و هابی شد!

امروز در میدان رقابت عقاید و افکار و اندیشه بزرگترین وهمی که عموم مسلمانان را از آن ترسانده می‌شود، اژدهای خطرناک وهابیت است، کسانی مصلحت دارند که درباره خطر این اژدها تبلیغ کنند، و مردم را از آن بترسانند ده‌ها سال است که درباره خطر وهابیت گفته و نوشته شده‌اند و این بازی ادامه دارد.

چند سال پیش مطلبی نوشته بودم و در بعضی سایت‌ها پخش شد که آنزمان به دلالی نتوانستم ادامه دهم. تیتراش این بود: وهابیت چیست؟ و وهابی کیست؟ داستان بقال بهایی را نوشته بودم که روضه خوان محل برای اینکه بقال بیچاره حق خودش را از او خواسته بود سر منبر اعلان کرد که

بقال بهایی وهابی شده است! بازارش کساد شد! ناچار به پای روضه خوان افتاد و گفت: غلط کردم هرچه ببری نوش جان! حلالم کن، روز بعد اعلان کرد که این بقال وهابی را ارشاد کردیم توبه کرد، و مثل اول بهایی شد! مردم خوشحال شدند و در معامله را با او باز کردند! پس تعجب نکنید اگر شنیدید که فلانی وهابی است؟ حالا این وهابیت چیست و وهابی کیست بماند برای بعد.

وهابی‌های بزرگ

ما نمونه‌هایی از وهابیان بزرگ سراغ داریم که تعجب خواهید کرد که در عمق جامعه تشیع چگونه هر کس از این مترسک به نفع خودش استفاده کرده و می‌کند! وقتی علاوه از شخصیت‌های معروف و روشنفکران صاحب نامی مانند اسدالله خرقانی (تهران) و شریعت سنگلجی (تهران) و آیت الله برقی (قم) و آیت الله علی أصغر بنابی (تبریز) حیدر علی قلمداران (قم) و غیره بعضی تئوریسین‌های تشیع مانند شریعتی و مطهری و طالقانی و آیت الله منتظری و حتی آیت الله خمینی!!! وهابی باشند دیگه بقیه چه ملامتند؟!۱.

تاریخ دعوت

مترسک سازی در تاریخ بشر عمر طولانی دارد برای حمایت و دفاع از باورهای اجتماعی که چه بسا ممکن است نقطه مقابل دین باشند حامیان و وارثان این باورها هر نواندیش و اصلاح طلبی را مارک و چسب می‌زنند و از او مترسکی می‌سازند که خودی‌ها هم جرأت نزدیک شدن به او را نداشته باشند، قرآن کریم پراست از این نمونه‌ها، داستان‌های پیامبران علیهم‌السلام که خداوند آن‌ها

۱- جریان‌های سیاسی - مذهبی قبل از انقلاب چاپ چهارم نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی ص ۳۶۸ و ۹ و چاپ ششم اعتماد قم ص ۷۴۳.

را احسن القصص خوانده از این بر چسب‌ها و تهمت‌ها فراوان دارد قوم و امت هر پیامبری وقتی خواستند در راه دعوت توحید سنگ اندازی کنند تهمت‌های جور و واجوری به آن پیامبر الهی چسباندند، سلطه جویی، قدرت طلبی، جن زدگی، سحر، شاعری، فقر، سادگی، دیوانگی، وغیره تهمت‌های رایجی بوده که در هر عصر و زمان پیامبران الهی را به آن نسبت می‌دادند، خودشان می‌دانستند که این تهمت‌ها بی‌پایه است اما از آنجاییکه تصمیم داشتند از خرافات و مزخرفات و موهومات ضد عقل و ضد فطرت در جامعه که در تاریکی جهل و گمراهی و نبود هادی رشد کرده بود دفاع کنند لذا تهمت و افتراء می‌ساختند و سعی می‌کردند که مردم را وهم زده کرده و از اطراف داعی و هادی دور کنند به گمان اینکه برای همیشه خواهند توانست جلو فکر و اندیشه را بگیرند، و جامعه را در انحراف و جهل نگه دارند.

پیشینه وهابیت

این مقدمه طبعا جای بسط و توضیح نیست اما ناگزیر اشاره می‌کنم که در تاریخ دوجنیش وهابیت وجود دارد یکی متعلق به قرن دوم هجری است و دیگری به قرن دوازدهم، حرکت وهبی یا وهابی که منسوب به عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم اباضی خارجی (متوفی ۱۹۷ هـ ق) یک حرکت انحرافی بوده است در حالیکه وهابیت معاصر یک حرکت اصلاحی در درون اهل سنت و مذهب حنبلی است، اینکه چرا وهابیت اینقدر خطرناک جلوه کرده می‌تواند علل و اسباب مختلفی داشته باشد.

چرایی خطر وهابیت

۱- به دلیل اینکه عقاید و افکار وهابیت در قرن دوم مخالف اهل سنت بوده علمای اهل سنت از آن زمان به بعد هرگاه مناسبتی پیش آمده علیه عقاید وهابیت رستمی مغربی فتوا صادر کرده‌اند.

۲- از اواخر قرن دوازده و اوایل قرن سیزده هجری که استعمار انگلیس از بیداری اسلام سخت بیمناک بود وقتی دعوت اصلاحی محمد بن عبدالوهاب (۱۲۰۶-۱۱۱۵ هـ ق) در صدد اصلاح و پاکسازی اسلام از خرافات و بدعت‌ها آغاز به کار کرد، ابتداء دعوت او منسوب به خودش یعنی محمدی معروف شد اما بعدها جیره خواران خان نعمت استعمار وقتی با حرکت وهابی مغرب در قرن دوم آشنا شدند، و موج نفرت و انزجار مسلمانان و فتاوی متعدد علمای اهل سنت را درباره آن حرکت مشاهده کردند، تصمیم گرفتند که حرکت اصلاحی محمدی را هم وهابی بنامند.

۳- از آنجایی که حرکت اصلاحی محمدی به رهبری محمد بن عبدالوهاب پس از قرن‌ها جمود و تحجر در جهان اسلام در کنار سایر حرکت‌های اصلاحی اظهار وجود کرد و بویژه در مسائل حساس و عوام پسندی مانند بدعات قبور و گنبد و بارگاه شروع به فعالیت نمود طبعا واکنش تند عوام را به دنبال داشت که از هر رسانه‌ای مؤثرتر عمل می‌کند.

۴- عدم وجود علمای همفکر و رسانه‌ای مؤثر در آغاز از یک سوء و تبلیغات منفی و گسترده شریف غالب استاندار عثمانی‌ها در مکه مکرمه علیه این حرکت که هم پیمان آل سعود یعنی دولت رقیب شریف غالب بود از سوی دیگر موج سوء ظن علیه محمد بن عبدالوهاب و حرکت اصلاحی‌اش را بر انگیخت و علماء که در بدو امر از حقیقت این حرکت اطلاعی نداشتند واکنش‌هایی منفی نشان دادند که البته بعدها علمای اهل سنت دیدگاهشان را در این زمینه اصلاح کردند اما بدخواهان حرکت از موضع گیری‌های اولیه علیه این حرکت سوء استفاده کردند.

۵- چنانکه عرض شد اقدامات عملی این حرکت در تغییر منکر بویژه در خراب کردن قبرها و گنبدها و بارگاه‌هایی که خلاف سنت ساخته شده و اینک به مراکز خرافات و بدعات و احیاناً شرک تبدیل شده بودند، از سوی شیعیان اثناعشری که علاقه فوق العاده‌ای به این پدیده‌ها دارند و واکنش‌های شدید تری در پی داشت، عمق اختلافات شیعیان با اهل سنت از یک سو و تخریب گنبد و بارگاه‌ها (بویژه در بقیع و عراق که شیعیان خود را وارث این گنبد و بارگاه‌ها می‌دانستند! و امروزه کما کان خود را وارث این قبور منسوب به اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانند!) از سوی دیگر بهانه اساسی دست کسانی داد که دنبال سوژه بودند، پس از سقیفه و فدک و کربلا که خیلی از عمرشان گذشته بود اینکه سوژه جدیدی پیدا شد و علاوه از اهل سنت دشمن جدیدی هم شناسایی شد که اسمش وهابیت است.^۱

مانع اصلی وحدت

پس با توجه به طرح تئورسین‌ها و نظریه پردازان تشیع صلح و آشتی با هر دشمنی ممکن است جز وهابیت!، البته منافع استراتژی و مصالح مختلف گاهی از شدت این خصومت کاسته و علی الظاهر چشم اندازی و لو تاریک و مبهم جهت آشتی در افق روابط شیعه و سنی ترسیم کرده است اما متأسفانه عمق این خصومت (با اهل سنت و البته در پوشش وهابیت) و قوت تأثیر تئورسین‌های مذهبی به حدی قوی است که در عمل هیچگونه پیشرفتی حاصل نمی‌شود.

۱- در تهیه این بخش از محتوای کتاب تصحیح خطاً تاریخی حول الوهابیه از دکتر سعد الشویعر و منابع مختلف دیگر استفاده شده است.

تظاهر به وحدت و شعار تقریب و کنفرانس‌های یکطرفه وحدت و تقیه تاکتیکی، در مقابل حوزه و دانشگاه‌های مسخر حوزه، و مراکز علمی، و رسانه‌های قالب بندی شده در جهت تحقق اهداف برنامه شیعه‌گری، و سایت‌ها و شبکه‌های ماهواره‌ای از قبیل سلام و سحر و کوثر و اهل بیت و غیره که نه تنها در جهت وحدت گامی بر نمی‌دارند بلکه در عوض همه این رجز خوانی وحدت را یک کار سبک و بی‌فایده می‌دانند، در واقع هم در برابر آن‌همه موج گسترده شیعه‌گری و فراتر از آن، این شیعه‌گری و چند مهره سوخته آن را به رخ عوام کشیدن و از رسانه‌ها پخش کردن، خود بیانگر این حقیقت است.

وحدت یا شیعه‌گری؟!

شکی نیست که ادعاهای کاذب وحدت در راستای طرح گسترده شیعه کردن جامعه اهل سنت در سراسر جهان در نهایت به نفع برنامه ریزان این طرح بوده و خواهد بود، بنابراین در بین تئوریسین و مدیران برنامه شیعه‌گری در نحوه اداره برنامه «وحدت» و «شیعه‌گری» به عنوان دو عنصر متضاد اختلاف نظر شدید وجود دارد. البته اختلاف در هدف و استراتژی نیست! فقط در نحوه اداره است! که مبادا از سناریوی وحدت سوء استفاده شود! و بعضی هنرمندان و کارمندان که قرار است فقط نقش وحدت خواهی را بازی کنند فراموش کنند که تابع سناریو هستند و گمان کنند خودشان هستند.

طبق این برنامه حتی اگر کسانی از طرف مقابل باور کردند که وحدتی در کار است و خواستند گامی بر دارند نباید ابتکار عمل را به آن‌ها سپرد، مثلا کنفرانس وحدت دوحه در محرم ۱۴۲۸ هـ از دید مدیران و برنامه ریزان شیعه‌گری، نزدیک بود ابتکار عمل را از آن‌ها بگیرد! و در سطح جهانی چنین مطرح شود که اهل سنت خواستار وحدت امت اسلامی هستند! لذا بلافاصله آجیر خطر کشیده شد و شخصیت‌های میانه‌روی مانند دکتر

قرضاوی و وهبة الزحیلی و محمد علی صابونی و غیره که تا قبل از محرم ۱۴۲۸ هـ نه تنها وهابی نبودند که میانه‌رو و داعی جدی وحدت و مهمان افتخاری کنفرانس‌های وحدت و تقریب بودند وهابی و تندرو شناخته شدند! و از گردونه و حتی از لیست مجمع تقریب آقای تسخیری خارج شدند. پس چنین وحدتی از دید آنان مطلوب است!!

همین دیروز (اردیبهشت ۸۷) بود که آقای رفسنجانی در افتتاح ۲۱ کنفرانس وحدت و تقریب می‌فرمود: باید از غلو و افراط در شخصیت‌های دینی یعنی امامان شیعه! و از سب و اهانت به مقدسات مذاهب اسلامی دیگر که قرن‌ها از زمان آن‌ها گذشته پرهیز کرد! شعار خوبی است اما نتیجه چیست؟! در هر صورت عرض می‌کردیم که مترسک سازی در تاریخ عمر طولانی دارد و بازار حریف را کساد کردن و با تهمت و دروغ و افتراء، شخصیت و فکر و عقیده‌ای را کوچک جلوه دادن، هنر کسانی است که با بضاعت مزجاء و قلبی می‌خواهند خویش را مقدس و قهرمان و دیگران را منحرف و ناقص معرفی کنند!

صفوی منش و وحدت؟!

در همین راستا ملاحظه می‌کنید که وقتی یکی از روحانیون صفوی منش و تفرقه افکن که در این اواخر از شبکه بدنام و تکفیری سلام بذر کینه و تفرقه می‌پاشد و ابولؤلؤ مجوسی (قاتل خلیفه راشد عمر فاروق رضی الله عنه) را صحابی می‌خواند و بدترین اهانت‌ها و حتی تکفیرها را به صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله روا می‌دارد وقتی با پرفسور احمد الغامدی نویسنده توانای این کتاب می‌نشیند و با سوء استفاده از کرم و مهمان نوازی او به خانه‌اش می‌رود و نان و نمکش را می‌خورد می‌بینیم اولاً بدون اجازه!! در کنارش می‌ایستد و (توسط پسر از همه جا بیخبر میزبانش!) عکس می‌گیرد! ثانیاً بدون اجازه و

مخفیانه با استفاده از سیستم اطلاعاتی صدایش را ضبط می‌کند و بطور گزینشی هر جایی که به نفعش هست در سایتش پخش می‌کند! و عجیب اینکه با همه این مسائل در همه جا او را وهابی معرفی می‌کند!! تا اینکه مبادا کسی به عنوان یک پرفسور دانشگاه ام القری مکه مکرمه افکارش را بخواند و از او متأثر شود، طبیعی است وقتی صفوی منش‌ها و همفکرانشان برای رونق بازار خویش شریعتی و مطهری و طالقانی و منتظری و حتی خود آقای خمینی را وهابی معرفی می‌کنند پرفسور غامدی که وهابی هست، که هست، صحبت از این نیست که طبق فلان تعریف و قاعده فلانی وهابی است یا خیر؟ هدف ایجاد وهم و دلهره در دل عموم است که مبادا به اعتراف این آقا خود حوزه هم تلفات بدهد!

تلفات حوزه!

همین چندی پیش بود که از یک جلسه خصوصی ایشان توسط شاگردان محبوس در حصار افکار کلیشه‌ای او و سایر همفکرانش مقطع فیلمی منتشر شد که از قول آقای ربانی می‌گفت: اخیراً من در سفر عمره‌ای که روحانی کاروان روحانیون بوده‌ام سی نفر روحانی تلفات داده‌ام! که بدست وهابی‌ها شکار شده‌اند! و با اینکه هر روز برایشان کلاس داشته‌ایم و روشنگری! می‌کردیم به تعبیر ایشان سی نفرشان با وهابی‌ها «لول می‌خورده‌اند»!

پس این است سبب تهمت‌زدن و هر روشنفکر رقیبی را وهابی خواندن! تا اینکه مبادا کسی شکار شود! و خدای نکرده! آمار تلفات بالا برود!

حالا این روحیه و منطق با روحیه و منطق وحدت و تقریب چگونه می‌تواند سازگار باشد؟! روحیه اخوت و صداقت در کجا می‌تواند جا پیدا کند؟! شیعه کردن هزاران جوان اهل سنت از کشورهای مختلف در حوزه‌ها و دانشگاه‌های مدعیان وحدت کجایش با وحدت انطباق دارد؟ اهل سنت در طول تاریخ فراتر

از ادعای وحدت با گذشت و سعه صدر بی‌نظیری عمل کرده‌اند، نه تنها مسلمانان شیعه که حتی مسیحیان و یهودیان را در کشورهاشان تحمل کرده‌اند، و خواهند کرد چون دین و عقیده‌شان چنین دستور می‌دهد.

استراتژی جدید

پس تبلیغات مغرضانه و مارک و برچسب زدن و مترسک ساختن و عقاید حقه اهل سنت را زیر نام هیولای وهابیت که جز در تخیل کینه پروران و مترسک سازان وجود خارجی ندارد کوبیدن و در پشت دیوار عریان وحدت و تقریب پنهان شدن جز آب به آسیاب دشمن ریختن نیست و جز تأمین منافع دشمنان اسلام سودی ندارد، امروز گویا یک استراتژی ثابت وجود دارد و با تمام قوت و امکانات از آن حمایت می‌شود.

خلاصه این استراتژی این است که:

ما با اهل سنت برادریم خطری که اسلام و شیعه و اهل سنت را تهدید می‌کند وهابیت است!

این تابلو و شعار است اما در تفصیل چی؟:

جز چند نفر همه صحابه مرتد شدند!؛ ابولؤلؤ صحابی بزرگوار است!؛ لعن و نفرین از قرآن ثابت است! و ثواب مضاعف دارد! وهابی‌ها تکفیری هستند!؛ و حکم قتل شیعه را صادر می‌کنند! از شرک و بدعت و توسل و شفاعت و زیارت قبور و غیره نام بردن، و در برابر برنامه‌های تکفیر صحابه و کشتار اهل سنت، و شعارهای ضد و نقیض وحدت و تقریب واکنش نشان دادن و در نشست‌ها و کنفرانس‌های نمایشی وحدت شرکت نکردن نشانه وهابی بودن است و...

دیدگاه اهل سنت

به عنوان یک پیرو مذهب اهل سنت و آشنا با دیدگاه علمای اهل سنت و روش و منش آنان عرض می‌کنم که ما اهل سنت با تمام مذاهب و مکاتب فقهی به شمول مذهب حنبلی و به اصطلاح شما وهابیت:

اصولا با تکفیر مخالفیم. قتل هر انسان بیگناهی را و لو اینکه غیر مسلمان باشد حرام می‌دانیم، چه رسد به مسلمان قطع نظر از اینکه چه مذهبی داشته باشد. انفجارهایی که به نام دین در بین مردم بی‌گناه در هر جای جهان انجام می‌گیرد چه در مسجد چه در بازار چه در جمع اهل سنت و چه در جمع شیعیان همه را حرام و نادرست می‌دانیم. تکفیر مسلمان چه شیعه و چه سنی را حرام می‌دانیم، مگر اینکه کسی اصل مسلمی از دین را انکار کند. اینکه بعضی‌ها از زبان اهل سنت به دروغ نقل می‌کنند که هر کس یک شیعه بکشد به بهشت می‌رود! دروغ و افتراء محض است. علمای اهل سنت کشتن هیچ انسانی را به صرف داشتن فلان عقیده حتی اگر یهودی و نصرانی باشد جایز نمی‌دانند، این‌ها تبلیغات کسانی است که در لباس اسلام بر علیه اسلام کار می‌کنند. اهل سنت خواهان وحدت حقیقی و همزیستی مسالمت آمیز هستند، و به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی جنگ و خونریزی را در میان مسلمانان جایز نمی‌دانند، اختلاف نظر و حتی طرح مسائل اختلافی طبیعی است.

دیدگاه یکدیگر را خواندن و با آن آشنا شدن و از راه بحث و گفتگوی سالم و دوستانه اختلافات را کمرنگ کردن تنها راه رسیدن به وحدت حقیقی و بهترین وسیله برای نا امید کردن دشمنان اسلام است.

شاهد شاهد من أهله

پس شما با اهل سنت سر و کار دارید و نه وهابیت، حتی اگر اهل سنت با شما در مسائل اعتقادی اختلاف داشته باشند که قطعاً دارند به صرف داشتن چنین اختلافی وهابی نمی‌شوند و حتی اگر آن‌ها را وهابی فرض کنید علمای شما معتقدند که: «امروز وهابیون به دو شاخه تقسیم شده‌اند:

۱- سلفی‌های متعصب.....

۲- وهابی‌های معتدل و روشنفکر که اهل منطق و گفتمان و «حوار» هستند، به افکار سایر اندیشمندان احترام می‌گذارند و با دیگر مسلمانان به گفتگوی دوستانه می‌نشینند. نه فرمان قتل کسی را صادر می‌کنند، نه مسلمانی را مشرک و کافر می‌شمردند، و نه حکم به اباحه اموال و اعراض می‌دهند و روز به روز طرفداران بیشتری پیدا می‌کنند. و این طلعه مبارکی است برای جهان اسلام که آثارش در کتاب‌هایی که اخیراً در حجاز منتشر شده و در جراید و مناظره‌های تلویزیونی آنجا مشاهده می‌شود».^۱

پس به امید اینکه ما از گروه دوم باشیم و طرفدارانمان روز به روز بیشتر شوند و برای جهان اسلام طلعه مبارکی باشیم. و کتاب ما نیز جزو کتاب‌های این طلعه مبارک باشد.

۱- از مقدمه کتاب (وهابیت بر سر دوراهی) آیت الله ناصر مکارم شیرازی. از سایت خود ایشان:

http://www.makaremshirazi.org/books/persian/vahabiyat/001.htm#_L

nk۲ پنجشنبه ۱۹ اردیبهشت ۸۷ شمسی.

درباره این کتاب

- ۱- باید توجه داشت که نویسنده این کتاب (و کتاب گفتگوی آرام با دکتر محمد حسینی قزوینی) یک فرد معمولی نیست ایشان یک پرفسور توانا یک استاد عقلانی و منطقی است که مطالب کتاب‌هایش از عمق علمی و قوت عقلانی برخوردار است.
- ۲- از آنجایی که ایشان فرصت نداشتند به مترجم اجازه دادند که بیوگرافی مختصری از شخصیت‌هایی که در این کتاب از مطالب آن‌ها استفاده شده بنویسد بنابراین اگر عیب و نقصی در بیوگرافی افراد وجود داشته باشد مسئولیتش با مترجم است.
- ۳- تقریباً تمام نقل قول‌هایی را که نویسنده محترم از کتاب‌های شیعه نقل کرده مترجم به جای اقدام به ترجمه آن، به اصل فارسی یا ترجمه فارسی چاپ شده آن مراجعه کرده و آن را عیناً از خود منبع اصلی نقل کرده‌ام مثلاً اصل فارسی کشف الاسرار. حکومت اسلامی یا ولایت فقیه. ترجمه اصول کافی. رجال کشی. اسرار آل محمد (کتاب سلیم ابن قیس). نهج البلاغه ترجمه انصاریان. و ترجمه منظوم امید مجد.
- ۴- همچنانکه در لابلای کتاب ملاحظه می‌کنید هدف نویسنده از این کتاب زمینه سازی برای ایجاد وحدت واقعی بین امت اسلامی است و نقل و نقد عقاید شیعه خدای نکرده به معنای اهانت به مذهب شیعه و پیروان آن نیست.
- ۵- چنانچه دوستانی درباره محتوای کتاب و مسائل ذی ربط خواستند تماس بگیرند نویسنده محترم پرفسور الغامدی با کمال میل حاضر است به پرسش‌های عزیزان پاسخ دهد. با ایمیل ایشان یا آدرس ناشر می‌توانید تماس بگیرید.

۶- و اگر نقص و خلل یا انتقاد و پیشنهادی را به مترجم خواستید
برسانید ایلمم را اینجا درج می‌کنم و با کمال میل پذیرای
فرمایشات شما سروران و کتاب دوستان خواهم بود.

یوسف صداقت

yoosufst@yahoo.com

بیستم اردیبهشت ۱۳۸۷ شمسی

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله محمد وعلى آله وصحبه
أجمعين وبعد:

این یک امر مسلم است که شیعیان اثناعشری اختصاصاً اصول اعتقادی برای خودشان برگزیده‌اند که جز خود آنان، در قاموس عقاید هیچکدام از مذاهب اسلامی دیگر، جای ندارد. و هرکس در این عقاید منحصر به فرد شیعیان با دقت و تأمل بنگرد به روشنی در می‌یابد که تمام این عقاید با یکدیگر متناقض است.

بلکه موضع خود کسانی که از دیدگاه شیعیان، امامان مذهب شیعه هستند و گفتار و کرداری که از آنان نقل شده با این عقاید در تناقض آشکار است. که قطعاً این دلیلی واضح بر وجود نقص و خلل در این عقاید شیعه است که نیاز به بازنگری ریشه‌ای دارد.

آنچه مسلم است عقاید باید قرین باور عمیق و یقین کامل باشد و چنین باور و یقینی هنگامی محقق می‌شود که این عقاید مؤید و پشتیبان و تصدیق‌کننده یکدیگر باشند، و گفتار و کردار امامان - برفرض امام بودن - تأیید کننده عقاید مذکور باشد و اصول و قواعد آن را تصحیح و اثبات کند. زیرا عقاید اساس و پایه دین است و هرگاه پایه و اساس متناقض و ضعیف باشد دلیل بر بطلان و نادرستی آن است. و خصوصیت دین الله این است که منبع و سرچشمه آن یکی است، و تمام اجزاء آن مؤید و پشتیبان و تصدیق‌کننده یکدیگر است.

بنابراین محال و ناممکن است که این عقاید، عقاید ربانی و الهی و آسمانی باشد، اما در عین حال با یکدیگر در تضاد و تناقض قرار داشته باشند. لذا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲].

«آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند و اگر از جانب غیر خدا می‌بود حتما در آن اختلاف فراوان می‌یافتند».

در واقع تضاد و تناقض در مذهب شیعه مخصوص عقاید نیست، در فروع نیز این تضاد و تناقض بگونه آشکاری بچشم می‌خورد، تقریبا هیچ روایتی در کتب شیعیان اثناعشری پیرامون احکام شرعی نیست که در کنار آن روایتی مخالف و متناقض با آن وجود نداشته باشد، این خود دلیل روشنی است بر اینکه منبع و سرچشمه این روایات یکی نیست.

طوسی^۱ عالم شیعی اثناعشری در مقدمه کتابش تهذیب الأحکام (که یکی از کتب اربعه است) می‌نویسد:

«یکی از دوستان که حقیقت بر ما واجب شده - که خدایش تایید کند - پیرامون احادیث اصحاب ما - که خدایشان تایید کند و برگزشتگانشان رحم نماید - و آنچه که از اختلاف و تفاوت و منافات و تضاد در این احادیث وجود دارد با ما صحبت و گفتگو کرد، تا جایکه تقریبا هیچ روایتی نیست مگر اینکه در مقابل، ضد آن وجود دارد، و هیچ حدیثی نیست مگر اینکه در مقابل، حدیث دیگری آن را نفی می‌کند، تا جایکه مخالفان ما این امر را از بزرگترین ضعف‌های مذهب ما قرار داده‌اند...».

وی در بخش دیگری می‌نویسد:

«تا اینکه بر عده‌ای از کسانی که توان علمی و بصیرت و آگاهی در وجوه استدلال و معانی الفاظ ندارند شبهه وارد شده و بسیاری از آنان بدلیل اینکه توجیه شبهه برایشان مبهم بوده و از حل شبهه عاجز مانده‌اند

۱ - شیخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن متوفی ۴۶۰ هـ.ق.

از اعتقاد حق برگشته‌اند».^۱

پس چنانکه گفتیم این تناقض در اصول و فروع، هر فرد شیعه‌ای را وادار می‌کند که در اعتقاداتش بازنگری و تجدید نظر کلی بنماید، تا اینکه شخصا به یقین و باور کامل برسد، و این عینا همان چیزی است که علمای شیعه همواره به پیروانشان سفارش می‌کنند، و می‌گویند در عقیده نباید تقلید کرد.^۲

پس یک شیعه عاقل، وقتی به چنین تناقض آشکاری بر می‌خورد طبیعی است که برای یافتن حق و رسیدن به حقیقتی که خداوند آن را نازل فرموده تلاش کند، تا اینکه در روز قیامت با عقیده غلط و نادرست به پیشگاه خداوند حاضر نشود.

در این صفحات اندک سعی کرده‌ام کلید تلاش و جستجو را بدست کسانی که در تلاش حقیقت هستند بدهم تا با دقت و تأمل، به این تناقض خطرناک در اصول و فروع مذهب شیعه پی ببرند، من هفت مسئله را در اینجا انتخاب کرده‌ام:

اول: آیا امامت اصلی از اصول دین است؟

دوم: حدیث غدیر.

سوم: آیا امامت مانند نبوت است؟

چهارم: ادعای عصمت برای امامان.

پنجم: ادعای اینکه تقیه دین است.

ششم: توان خارق العاده امامان.

هفتم: صحابه رضی الله عنهم اجماعین.

توفیق و هدایت به راه راست فقط در اختیار خداست.

۱- پایان سخنان طوسی.

۲- به مقدمه رسائل عملیه آیات عظام توجه فرمایید. مترجم.

مسأله اول:

آیا امامت اصلی از اصول دین است؟ و آیا با ادله قطعی ثابت شده است؟

امامت از دیدگاه تشیع یک اصل است

شیعیان اثناعشری معتقدند امامت نیز مانند توحید و نبوت و معاد اصلی از اصول دین است و همانند نماز و زکات و روزه و حج از جانب خداوند نازل شده است، این مطلب در تمام کتب روایی و عقاید آنان صریح و روشن بیان شده است.

روایات شیعه درباره امامت

کلینی با سند خودش از ابوجعفر (امام محمد باقر علیه السلام) روایت کرده که فرمود: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است، نماز و زکات و روزه و حج و ولایت، «ولم یناد بشيء کما نودی بالولایة» و بر هیچ چیز دیگری مانند ولایت تأکید نشده است! اما مردم چهار اصل اول را گرفته و این یکی یعنی ولایت را ترک کرده‌اند»^۱

در شرح اصول کافی درباره درجه این حدیث آمده است: «موثق کالصحیح» پس این حدیث از دیدگاه علمای شیعه صحیح و معتبر است.^۲

۱- اصول کافی کتاب ایمان و کفر باب دعائم الاسلام ۱۸/۲ حدیث شماره ۳.

۲- الشافی شرح الکافی ۲۸/۵ حدیث شماره ۱۴۸۷.

در اینجا کلمه شهادت «لا إله إلا الله محمد رسول الله» را از ارکان اسلام انداخته و به جای آن ولایت را قرار داده، و آن را از بزرگترین ارکان اسلام شمرده‌اند، زیرا که می‌فرماید: «ولم یناد بشيء کما نودی بالولایة».

در حدیث دیگری نیز متن حدیث اول را آورده، و راوی اضافه کرده است: کدامیک از این‌ها بهتر است؟ فرمود: «ولایت بهتر است»^۱.

چنانکه علمای شیعه معتقدند این حدیث به اعتبار سند از دیدگاه آنان صحیح است^۲.

همچنین در روایات شیعه آمده است که:

«پیامبر گرامی ﷺ صد و بیست مرتبه به آسمان برده شدند! و در هر مرتبه خداوند متعال به پیامبرش ﷺ درباره ولایت علی و امامان بعد از او پیش از فرایض سفارش کرده است!!»^۳.

ما نفهمیدیم که چرا در تمام صد و بیست (۱۲۰) مرتبه! مسئله امامت و ولایت تکرار می‌شده؟! آیا به دلیل اینکه پیامبر ﷺ فراموش می‌کرده‌اند؟! یا دلیل دیگری داشته است؟! وانگهی جریان اسراء و معراج فقط یک مرتبه در قرآن کریم ذکر شده، ما نمی‌دانیم که آقایان این ۱۲۰ تا معراج را از کجا آورده‌اند؟!

عجیب اینکه تمام این روایات به امام جعفر صادق علیه السلام منسوب است. و عجیبت‌ر اینکه آقای کلینی در ذیل این مبحث، پانزده روایت آورده که یکی هم از پیامبر گرامی ﷺ نقل نشده است! ما اهل سنت الحمدلله تمام اصول و فروع دینمان را جز پیامبر گرامی ﷺ از کس دیگری نمی‌گیریم.

۱- اصول کافی کتاب ایمان و کفر باب دعائم الاسلام ۱۸/۲.

۲- الشافی ۵۹/۵ تفسیر عیاشی ۱۹۱/۱ البرهان ۳۰۳/۱ و بحار الأنوار ۳۹۴/۱.

۳- کتاب الخصال از ابن بابویه قمی ص ۶۰۰ و ۶۰۱ بحار الأنوار ۶۹/۲۳.

دیدگاه علمای شیعه

علمای مذهب شیعه، امامت را اصلی از اصول دین می‌دانند. آن‌ها در کتب عقایدشان نیز این موضوع را پذیرفته و مانند کتب روایی‌شان امامت را اصلی از اصول دین دانسته‌اند، ما در اینجا به نقل سه نمونه اکتفا می‌کنیم.

آیت الله جعفر سبحانی^۱ از علمای معروف اثناعشری در کتابش الملل والنحل در ذیل مبحث: آیا امامت از اصول دین است یا از فروع؟ می‌نویسد: «تمام شیعیان اتفاق نظر دارند که امامت اصلی از اصول دین است!»^۲. و محمد رضا المظفر^۳ می‌نویسد:

«ما معتقدیم که امامت اصلی از اصول دین است، که ایمان جز با اعتقاد با آن کامل نمی‌شود!»^۴.

و آیت الله خمینی^۵ می‌نویسد:

«امامت یکی از اصول دین اسلام است!»^۱.

۱- ایشان در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی در تبریز متولد شده و از بازرترین شاگردان آیت الله خمینی است، و امروزه از علمای بنام شیعه و مدرسین توانمند حوزه علمیه قم و در مجامع علمی تشیع نقش بارزی دارد اخیراً استاد علاء الدین البصیر نویسنده و محقق عراقی کتابی در نقد ایشان (جعفر سبحانی فی المیزان - مرکز التنویر للدراسات الإنسانية. القاهرة . ۲۰۰۷ م) نوشته که گر چه لحن نویسنده نسبتاً تند است اما حد اقل در این یک مسئله فقهی (الصلاة خیر من النوم) آقای سبحانی را سخت به چاش کشیده است.

۲- الملل والنحل ص ۲۵۷.

۳- رئیس دانشکده فقه در حوزه نجف متولد ۵ شعبان ۱۳۲۲ و متوفی عام ۱۳۸۴ هـ.ق.

۴- عقائد الإمامیه ص ۱۰۲

۵- سید روح الله موسوی متولد ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ متوفی ۱۳ خرداد ۱۳۶۸ هـ.ش.

و اما اصول چهارگانه‌ای که در اول بحث با امامت ذکر گردید، که اهل سنت و جماعت آن را ارکان اسلام می‌نامند، در نزد تمام امت اسلامی با دلائل قطعی در قرآن کریم ثابت است.

ولی امامت مورد نظر شیعیان اثناعشری، حتی یک دلیل قطعی هم از قرآن کریم یا سنت صحیح ندارد.

روایت ارکان اسلام از دیدگاه اهل سنت

ما در اینجا روایت ارکان اسلام را از دیدگاه اهل سنت نقل می‌کنیم، این حدیث صحیح از پیامبر گرامی مان ﷺ نقل شده و در آن ارکان و پایه‌هایی که اسلام بر آن بنا شده ذکر گردیده است، از جمله، مهمترین رکن دین الله که اسلام بدون آن ناتمام است - و متأسفانه در این روایت آن را انداخته و به جای آن ولایت!! را جا داده‌اند، کلمه شهادت: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» است، که هر دو جزء آن یک اصل معرفی شده، چونکه هر دو باهم و مکمل یکدیگرند، و یک جزء آن بدون دیگری ناقص است.

در حدیث صحیح که از رسول خدا ﷺ نقل شده این رکن اساسی ذکر گردیده، اما از ولایت و امامت خبری نیست! اما شیعیان اثناعشری ولایت را به جای این رکن اساسی جای داده‌اند!!

در صحیحین از عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که فرمود، رسول خدا ﷺ فرمودند، اسلام بر پنج اصل بنا شده است:

گواهی دادن به «لا إله إلا الله محمد رسول الله».

إقامه نماز.

دادن زکات.

حج خانه خدا.

و روزه ماه رمضان.^۱

ملاحظه می‌فرمایید که طبعاً در این حدیث ذکری از ولایت نیست.

دلایل ارکان دین از قرآن کریم

اینک نمونه‌ای از دلایل قطعی در قرآن کریم که ارکان مذکور با آن ثابت شده را در اینجا می‌آوریم: (در حدیثی که گذشت).

رکن اول: الوهیت و نبوت است

الف: الوهیت (یا توحید) یعنی گواهی دادن به اله بودن و معبود و شایسته پرستش بودن ذات یگانه و یکتای الله متعال، با کمال قاطعیت می‌توان گفت که توحید و دقیقاً توحید الوهیت در صدها آیه از قرآن کریم ثابت شده است، از جمله دو نمونه را ملاحظه فرمایید:

﴿وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۱۶۳].

«و معبودتان، الله یگانه است. معبود راستینی جز او نیست. بخشاینده مهربان است.»

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

«الله است که معبود راستینی جز او نیست. زنده و تدبیرگر هستی است.»

ب: نبوت: اسم مبارک رسول گرامی ﷺ چهار مرتبه در قرآن کریم با صراحت آمده، و اما وصف ایشان به رسالت و نبوت، و خطاب به ایشان با این صفات، و اشاره‌های دیگر، در ده‌ها آیه آمده است که اینک نمونه‌هایی از آن را ملاحظه می‌فرمایید:

۱- صحیح بخاری حدیث ۷ و صحیح مسلم حدیث ۲۱.

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ وَفَكَارَهُهُ فَاسْتَعْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْقِهِ ۖ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد رسول خداست، و کسانی که با اویند بر کافران سخت‌گیر و در میان خود مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی که از الله فضل و خشنودی می‌جویند. نشانه [درستکاری] آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست. این وصف آنان در تورات است. و اما وصفشان در انجیل، مانند کشته‌ای هستند که جوانه‌اش را بر آورد، آنگاه آن را تنومند ساخت آنگاه ستبر شد، سپس بر ساقه‌هایش ایستاد کشاورزان را شگفت زده می‌سازد تا از [دیدن] آنان کافران را به خشم آورد. الله به کسانی از آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند امرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است».

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

«و محمد جز رسول [الله] نیست، به راستی پیش از او رسولانی بوده‌اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، از آیین خود بر می‌گردید؟ و هر کس از آیین خود برگردد، [در حقیقت] هیچ زبانی به الله نمی‌رساند و الله به شکرگزاران پاداش خواهد داد».

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ ۗ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ

﴿الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ ۖ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [۱۵۸] ﴿[الأعراف: ۱۵۸].

«بگو: ای مردم! من فرستاده الله به سوی همه شما هستم، کسی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست، معبود [راستینی] جز او نیست، زنده می‌کند و می‌میراند. پس به الله و رسول او، آن پیامبر درس ناخوانده‌ای که به الله و سخنان او ایمان دارد، ایمان آورید و از او پیروی کنید، تا اینکه هدایت شوید».

﴿أَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸].

«بی‌گمان رسولی از خودتان نزد شما آمد، رنجتان بر او دشوار، بر شما حریص [و] به مؤمنان رئوف و مهربان است».

رکن دوم نماز

آیات فراوانی درباره فرض بودن، و دستور به اقامه و اینکه نماز شرط ایمان است و موارد مرتبط دیگر، در قرآن آمده است. از جمله:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ [النساء: ۱۰۳].

«یقیناً نماز بر مؤمنان واجبی زمانبندی شده است».

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ نَّحْدُوهُ

عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [البقرة: ۱۱۰].

«و نماز را برپای دارید و زکات را بپردازید. و هر خیری را که پیشاپیش برای خودتان می‌فرستید [پاداش] آن را در نزد الله خواهید یافت. یقیناً الله به آنچه می‌کنید بیناست».

﴿وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُواوهُ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ [الأنعام: ۷۲].

«و اینکه نماز را برپا دارید و از او بترسید و اوست آن ذاتی که به نزد او محشور

می‌گردید».

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفُصِلُ
الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [التوبة: ۱۱].

«پس اگر توبه کنند و نماز بر پای دارند و زکات بپردازند، پس برادران دینی شما هستند. و ما آیات [خود] را برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان می‌کنیم».

رکن سوم زکات

و زکات تقریباً دوشادوش نماز است هرچاییکه سخن از نماز به میان آمده دستور زکات نیز داده شده است و اما حکم فرض بودن آن را می‌توان از آیات ذیل روشن نمود:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَافَةَ قُلُوبُهُمْ
وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۶۰].

«صدقات فقط برای فقیران و بینوایان و کارگزاران [گمارده شده] بر آن و دلجویی شندگان و [برای خرج کردن] در [راه آزادی] بردگان و وامداران و [برای هزینه کردن] در راه الله و در راه ماندگان است که [به عنوان] حکم مقرر شده از [سوی] الله است. و الله دانای فرزانه است».

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ [البقرة: ۴۳].
«و نماز بر پای دارید و زکات بپردازید و با رکوع کنندگان رکوع کنید».

رکن چهارم روزه

فرضیت و اهمیت روزه نیز مانند سایر ارکان اسلام در قرآن آمده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن
قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۳].

«ای مؤمنان، روزه بر شما فرض شده است، چنان که بر پیشینیانتان فرض شده بود، تا اینکه تقوی پیشه کنید».

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ۖ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ ۗ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«ماه رمضان [ماهی است] که قرآن در آن نازل شده است، کتابی که راهنمای مردم و [در بردارنده] دلایل روشن از هدایت و جدا کننده حق از باطل است. پس هر کس از شما که [آن] ماه را دریابد، باید که آن را روزه بدارد، و اگر کسی بیمار یا مسافر باشد، باید به تعداد آن از روزهای دیگر [روزه بگیرد]، الله در حق شما آسانی می خواهد و در حق شما دشواری نمی خواهد و می خواهد که شما [روزه] را کامل کنید و الله را به پاس آنکه هدایتتان کرد، به بزرگی بستایید، و تا اینکه شکرگزاری کنید».

رکن پنجم حج

فرضیت حج نیز در قرآن متجلی گردیده است برای نمونه یک آیه را ملاحظه فرمایید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۹۷].

«و برای الله حج خانه [کعبه] بر [عهده] مردم است، [البته] کسی که توانایی آن را داشته باشد. و هر کس کفر ورزد، [بداند] که الله از جهانیان بی نیاز است». پس این است ارکان پنجگانه‌ای که اسلام بر آن بنا شده است، که هر کدام آن با دلیل قطعی، واضح و روشن و آشکار و با صراحت کامل، در قرآن

کریم ثابت شده است، که درباره ثبوت آن هیچگونه اختلاف نظری بین تمام فرق اسلامی وجود ندارد.

اما پرسش این است که دلیل قطعی از قرآن کریم برای اثبات امامت کجاست؟! که مانند این ارکان پنجگانه، امامت را نیز با صراحت و قاطعیت اثبات کند، در حالیکه به ادعای شما حکم همه یکی است، بلکه طبق ادعای شما، مانند امامت و ولایت بر هیچکدام از ارکان اسلام تأکید نشده است!!، قرآن کریم در دسترس همگان قرار دارد از اول تا آخر با دقت آن را تلاوت کنید، کوچکترین اشاره‌ای هم به امامت وجود ندارد.

پس چگونه ادعا می‌کنید که امامت اصلی از اصول دین است؟! این چگونه اصلی است که حتی یک آیه هم در قرآن کریم برای اثبات آن وجود ندارد؟!!

طبعاً خواهید گفت دلائل زیادی وجود دارد، عرض ما این است که فقط یک دلیل محکم بیاورید!

دلیل امامت از قرآن کریم

شما مدعی هستید که آیه ۵۵ سوره مائده قوی‌ترین دلیل شما شیعیان اثناعشری بر امامت است:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿۵۵﴾﴾

«جز این نیست که ولی شما، الله و رسولش و مؤمنانی هستند که نماز بر پای می‌دارند و آنان در اوج فروتنی، زکات می‌پردازند».

طوسی^۱ در این باره می‌نویسد:

۱- شیخ الطائفه أبو جعفر محمد بن الحسن متوفی ۴۶۰هـ.

«و اما نص بر امامت ایشان از قرآن کریم: قوی‌ترین دلیل بر امامت این فرموده خداوند متعال است: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵]». و طبرسی^۲ می‌نویسد:

«این آیه از واضح‌ترین دلایل بر صحت امامت بلا فصل علی ابن ابی طالب^{علیه السلام} بعد از پیامبر^{صلی الله علیه و آله} است»^۳.

پرسش ما این است که امامت در کجای این آیه ذکر شده است؟! حتما خواهید گفت: ولایت در آیه کریمه به معنی امامت است! شما چگونه ولایت را به امامت تفسیر کرده‌اید؟ در حالیکه قبل و بعد از این آیه هم ولایت ذکر شده، اما به اجماع شیعه و سنی در هیچ جا از موارد مذکور ولایت به معنی امامت نیست، چه قبل و چه بعد از این آیه. بیایید با هم درباره این آیات دقت کنیم و بنیم که با کمال شگفتی این آیه را چگونه از سیاق و روند طبیعی آن بیرون آورده و به نفع خودتان تفسیر کرده‌اید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۴ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَحْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنفُسِهِمْ نَدِمِينَ﴾^۵ وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ

۱- تلخیص الشافعی ۱۰/۲.

۲- أبو علی الفضل بن الحسن بن الفضل الطبرسی ۵۴۸ - ۴۷۱ هـ.

۳- مجمع البیان ۱۲۸/۲.

جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ﴿۵۱﴾ يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۵۲﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿۵۳﴾ وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿۵۴﴾ يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۵۵﴾ وَإِذَا نَادَيْتُمُ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوعًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۵۸﴾ [المائدة: ۵۱-۵۸].

«ای مؤمنان، یهود و نصاری را به دوستی [خویش] مگیرید. آنان دوستان یکدیگرند و هر کس از شما آنان را به دوستی ببذیرد، به راستی که خود از آنان است. بی گمان الله گروه ستمکاران را هدایت نمی کند (۵۱) آنگاه بیمار دلان را می بینی که در [دوستی] آنان می کوشند. می گویند: می ترسیم که بلایی به ما برسد، پس نزدیک است که الله فتح یا چیزی [دیگر] از نزد خویش در میان آرد، آنگاه از آنچه در دل خویش پنهان داشتند، پشیمان شوند (۵۲) و مؤمنان می گویند: آیا اینانند کسانی که [با] سخت ترین سوگندهای خویش به الله سوگند خوردند که آنان با شما هستند. کارهایشان تباہ شده و زیانکار شده اند (۵۳) ای مؤمنان، هر کس از شما که از دینش برگردد [بداند که] الله گروهی را در میان خواهد آورد که آنان را دوست می دارد و [آنان نیز] او را دوست می دارند. [قومی که] بر مؤمنان فروتن و بر کافران درشتخویند، در راه الله جهاد می کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی هراسند، این فضل الله است، آن را به هر کس بخواهد می دهد. و الله گشایشگر داناست (۵۴) جز این نیست که دوست شما، الله

و رسولش و مؤمنانی هستند که نماز بر پای می‌دارند و آنان در اوج فروتنی، زکات می‌پردازند (۵۵) و هر کس الله و رسولش و مؤمنان را دوست بدارد، [بداند که] حزب خداست که پیروز است (۵۶) ای مؤمنان، آنان را که دینتان را به ریشخند و بازی گرفتند از پیروان کتاب‌های آسمانی پیشین و [نیز دیگر] کافران را به دوستی [خویش] مگیرید. و اگر ایمان دارید، از الله بترسید (۵۷) و چون به نماز فرا می‌خوانید، آن را به ریشخند و بازیچه می‌گیرند. این به سبب آن است که آنان قومی هستند که خرد نمی‌ورزند (۵۸)».

پرسش هر انسان عاقل از شما این است که چگونه به خود اجازه دادید از میان شش موردی که در این چند آیه مربوط به یکدیگر، ذکر ولایت آمده فقط یکی را به امامت تفسیر کنید؟!

قرآن کریم پر است از این کلمه، چه جایی که خداوند خودش مستقیماً مطلبی فرموده و چه جایی که از زبان دیگران نقل کرده؟ و طبعاً با اشتقاقات متعددی ذکر شده، در تمام قرآن یک بار هم به معنی امامت نیامده!! چطور شد که اینجا کلمه ولایت خود بخود چرخید و به معنی امامت اظهار وجود نمود؟!

معنی ولایت در قرآن کریم

کلمه ولایت بیش از بیست مرتبه بدون نسبت در قرآن کریم آمده است، که معنی‌اش یاری دهنده، حفاظت کننده، سرپرست و غیره است: در سوره بقره آمده است:

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ

مِنْ وَّلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۷﴾ [البقرة: ۱۰۷].

«آیا ندانسته‌ای که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن الله است و شما جز او دوست و یآوری ندارید».

و در جایی دیگر از سوره بقره آمده است:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ ۗ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۲۰﴾﴾ [البقرة: ۱۲۰].

«هرگز یهودیان و مسیحیان از تو خشنود نمی‌شوند، مگر آنکه از دین و ملت آنان پیروی کنی. بگو: هدایت الله هدایت [واقعی] است. و اگر پس از علمی که به تو رسیده است از خواسته‌های آنان پیروی کنی. [برای رهایی] از [کیفر] الله هیچ دوست و یآوری نداری».

گاهی ولایت به مؤمنین نسبت داده شده مثلا:

﴿اللَّهُ وَوَيْ آلِ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۗ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ۗ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۗ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۵۷﴾﴾ [البقرة: ۲۵۷].

«الله یاور مؤمنان است، آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌آورد و کسانی که کفر ورزیده‌اند، یاری کنندگانشان طاغوت‌اند که آنان را از نور به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند. اینان دوزخی‌اند. آنان در آنجا جاودانه خواهند بود».

﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا ۗ وَاللَّهُ وَوَيْ آلِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۶۸﴾﴾ [آل عمران: ۶۸].

«نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی‌اند که از او پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند. و الله یاور مؤمنان است».

گاهی به ضمیر نسبت داده شده: مثلا در سوره آل عمران:

﴿بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ ۖ وَهُوَ خَيْرُ النَّصِيرِينَ ﴿۱۵۰﴾﴾ [آل عمران: ۱۵۰].

«آری الله یاور شماست و او بهترین یاوران است».

ملاحظه می‌کنید که در تمام این موارد هیچ جا ولایت به معنی امامت نیست، پس امامت از کجا آمد؟! و انگهی قرآن کریم عربی است، و دستور زبان عربی روشن است، در کجای دستور زبان آمده است که مولاکم یا مولاهم یا مولاہ یا ولیکم یا ولیہ یا ولیہم و غیره به معنی امام آمده باشد؟! اگر خداوند می‌خواست امامتی را مشروع کند با صراحت و قاطعیتی که مشخصه قرآن کریم است می‌فرمود: «علي امامکم» یا می‌فرمود: «علي وال علیکم» یا می‌فرمود: «علي ولي امرکم».

چنین تعبیراتی شایسته این مقام شامخی است که شما به آن معتقدید، اگر امامت علی و فرزندانش علیهم‌السلام، اصلی از اصول دین می‌بود، چرا اسم علی را با صراحت ذکر نکرد؟! چرا صفت امامت را آشکار برایش تعیین نمود؟! سایر اصول دین و ارکان اسلام را خداوند چقدر فراوان و مکرر و با صراحت بیان نمود، اینجا چرا چنین نکرد؟! پس معلوم است امامتی در کار نبوده است.

تفسیر ولایت با روایت!

شما حتما خواهید گفت اینکه ما ولایت را به امامت تفسیر کرده‌ایم به دلیل اینکه در کتب تفسیر آمده است که سبب نزول این آیه درباره علی ابن ابی طالب علیه‌السلام است، زیرا در بعضی کتب تفسیر آمده است که علی علیه‌السلام در حالیکه در رکوع بود انگشترش را به سائلی بخشید! این ادعای شماست! پس بنابراین خود نص بر امامت دلالت نمی‌کند! و فهم این نص به معنایی که مورد نظر شماست جز با نص دیگری که در سنت آمده قابل فهم نیست! پس چگونه ادعا می‌کنید که امامت با دلیل قطعی ثابت شده است! به اتفاق علمای اصول دلیل قطعی را نمی‌توان دلیل قطعی نامید مگر هنگامیکه خود آن بنفسه به مقصود اصلی دلالت کند.

چگونه است که تمام اصول و ارکان دین با دلائل قطعی از قرآن کریم ثابت شده است، دلائلی که خود آن دلائل، صریح و واضح و روشن بدون نیاز به تأویل و تفسیر خارجی به آن اصول و ارکان دلالت قاطع دارند، اما امامت را می‌خواهید با دلیلی ثابت کنید که فهم و تفسیر آن دلیل نیازمند دلیل دیگری خارج از خود نص است در حالیکه موضوع مورد نظر به ادعای شما اصلی از اصول دین است که مسئله کفر و ایمان و بهشت و دوزخ به آن بستگی دارد؟!

سبب نزول آیه

اولا: آنچه که شما به عنوان یک دلیل خارج از نص می‌خواهید دلیل اصلی خود را با آن ثابت کنید یعنی شأن نزول آیه، خود یک ادعای نادرست است، شما چگونه در مهمترین اصل دینتان به دلیلی تکیه می‌کنید که درست نیست؟! درباره شأن نزول این آیه سه سند آمده که هر سه تای آن ضعیف است.

در سند اول یکی از روایانش ایوب بن سوید است که درباره مورد اعتماد بودن او تردید بسیار است، امام احمد رحمته می‌فرماید: او ضعیف است، ابن معین رحمته می‌فرماید: «لیس بشي يسرق الأحادیث» او چیزی نیست، احادیث را می‌دزدد^۱.

در سند دوم یکی از روایانش غالب بن عبیدالله العقیلی الجزری است، ابن معین رحمته می‌فرماید: لیس بثقه، او قابل اعتماد نیست، امام دارقطنی رحمته و دیگران می‌گویند: متروک است، یعنی علماء حدیث او را ترک کرده‌اند^۲.

۱- تهذیب التهذیب ۳۵۴/۱.

۲- میزان الاعتدال ۳۳۱/۳.

و در سند سوم یکی از روایانش محمد بن سلمه بن کهیل است. علامه جوزجانی درباره او می‌فرماید: وهن الحدیث، احادیثش سست است و ابن عدی رحمته بعد از بیان جرحش چند حدیث منکر و نادرست از او روایت کرده است.^۱

در این زمینه مطالب بیشتری هست که اینجا جایش نیست هدف ما در اینجا فقط یاد آوری، آنهم با کوتاه‌ترین عبارات ممکن بود.

این سند روایتی است که مدعی هستند، بر اساس آن آیه کریمه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ درباره علی علیه السلام نازل شده است.

بیابید از باب مماشات با شما همگام شویم، آیا شما می‌توانید صحت این حدیث را ثابت کنید؟! حتی بر اساس منهج و روشی که (اصولی‌های شما با وجود مخالفت شدید اخباری‌ها) برای تصحیح و تضعیف احادیث به تقلید از اهل سنت برای خود اختراع کرده‌اید؟!

دوم: اینکه در شأن نزول آیه کریمه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» روایت دیگری نیز آمده است، اگر چه این روایت ضعیف است، اما از روایت اول بهتر و از لحاظ عقلی به دلالت آیه نزدیکتر است.

امام مفسرین علامه محمد بن جریر طبری (۲۲۴-۳۰۲هـ) آن را پیش از روایت قبلی آورده است، دقت کنید که ابن جریر این روایت را هنگامی آورده که آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ را به «ولایت ایمانی» تفسیر کرده و نه «ولایت امامی»! ایشان می‌فرماید: سخن در تفسیر این فرموده خداوند متعال:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵].

«مقصود خداوند متعال در آیه کریمه این است که: ای مؤمنان جز الله و رسولش و نیز مؤمنانی که صفتشان را الله متعال بیان فرمود، شما را ناصر و مددکاری نیست، و اما یهود و نصارا، که خداوند متعال به شما دستور داد که از ولایت و دوستی آنان اظهار بیزاری کنید و شما را نهی فرمود، که از آنان ولی و دوست انتخاب نکنید، آن‌ها برای شما دوست و ولی و یاور نیستند بلکه آن‌ها دوست و ولی یکدیگرند، پس از آنان دوست و ولی و مددکار انتخاب نکنید».

سپس می‌فرماید:

«وگفته شده که این آیه درباره عبادۀ بن صامت رضی الله عنه نازل شده است، هنگامی که او از دوستی یهود بنی قینقاع و پیمان آنان اظهار بیزاری نمود، و به جمع رسول خدا صلی الله علیه وآله و آلہ و سلم و مؤمنان پیوست».

امام ابن جریر طبری رحمته الله همچنین با سند خودش روایت می‌کند که:

«هنگامی که یهود بنی قینقاع با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگیدند، عبادۀ بن صامت (که از بنی عوف بن خزرج بود) از آن‌ها برید و از پیمان آنان اظهار بیزاری کرد و به خدا و رسولش پیوست، و فرمود: (أتولى الله و رسوله و المؤمنین) من با خدا و رسولش و با مؤمنان دوستی می‌کنم، و از پیمان کفار و دوستی آنان بیزار می‌جویم. درباره او نازل شد که: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵].

زیرا عبادۀ فرموده بود (أتولى الله ورسوله والذين آمنوا) من با خدا و رسولش و با مؤمنان دوستی می‌کنم، و از دوستی بنی قینقاع بیزار هستم بود».

سپس علامه ابن جریر طبری:

«از ابو جعفر (امام) محمد باقر رحمته الله روایت می‌کند که ایشان آیه کریمه مذکور را به ولایت و دوستی تمام مؤمنین تفسیر کرده‌اند».

امام بن جریر رحمته همچنین با سند خودش و نیز ابن ابی حاتم و دیگران: «از عبدالملک بن سلیمان شاگرد ابوجعفر (امام) محمد باقر رحمته روایت می‌کنند که از حضرت باقر رحمته پرسیدم در آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵].

مراد از «الذین آمنوا» چه کسانی هستند؟ فرمودند: الذین آمنوا کسانی که ایمان آوردند، گفتیم: (یعنی عبدالملک تنها نبود که سؤال می‌کرد کسان دیگری هم با او بوده‌اند) به ما خبر رسیده است که این آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده است؟! فرمودند: علی نیز از جمله مؤمنان است.»

خواننده گرامی! این تحقیق مختصر درباره روایات و بیان اختلاف آن‌ها درباره شأن نزول آیه کریمه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵] و اینکه هیچکدام از آن‌ها صحیح نیست، همه این‌ها را ما فقط از باب یاد آوری عرض کردیم و نه برای استدلال.

و علت یاد آوری این بود که بعضی علمای شیعه آگاهانه یا نا آگاهانه مدعی می‌شوند که اهل سنت نیز عقیده دارند این آیه کریمه درباره علی علیه السلام نازل شده است!!

و بعضی با کمال حیرت و شگفتی آنقدر بی‌انصافی می‌کنند که بدون بیان ضعف این روایات، وانمود می‌کنند که گویا اهل سنت اتفاق نظر دارند که این آیه درباره علی نازل شده است!!

پس ما کل این مبحث و نقدی که بر آن کردیم را از باب مماشات ذکر کردیم. در حالی که ما برای اثبات ارکان ایمان جز آیات صریح قرآن کریم

استدلال به هر چیز دیگری از جمله همین شأن نزول را جایز نمی‌دانیم! هرگز، ارکان ایمان فقط باید با نص صریح و قاطع قرآن کریم ثابت شود.

چرا اسم علی در قرآن نیامده؟!

پرسش این است که وقتی خداوند متعال می‌خواست علی را به امامت منصوب کند چرا با صراحت اسمش را در قرآن کریم ذکر نکرد؟! تا اینکه هیچگونه اختلافی وجود نمی‌داشت، همچنانکه خداوند سایر اصول دین را با صراحت و قاطعیت ذکر کرد و راه هر گونه اختلافی را بست، امام و امامت را چرا ذکر نکرد؟! در حالیکه به ادعای شما بحث کفر و ایمان و بهشت و دوزخ در میان است؟!

شاید بگویید که اگر اسم علی با صراحت در قرآن کریم ذکر می‌شد این امر منجر به تحریف قرآن می‌گردید! طوری که آیت الله خمینی می‌نویسد: «ممکن بود در صورتیکه امام را در قرآن ثبت می‌کردند آن‌هائی که جز برای دنیا و ریاست با اسلام و قرآن سروکار نداشتند و قرآن را وسیله اجراء نیات فاسده خود کرده بودند، آن آیات را از قرآن بردارند و کتاب آسمانی را تحریف کنند، و برای همیشه قرآن را از نظر جهانیان بیندازند، و تا روز قیامت این ننگ برای مسلمان‌ها و قرآن آن‌ها بماند، و همان عیبی را که مسلمانان به کتاب یهود و نصارا می‌گرفتند عینا برای خود این‌ها ثابت شود».^۱

شما بفرمایید این ادعای خطرناکی نیست؟، و با وعده خداوند که فرموده کتابش را حفظ و نگهداری می‌کند، در تضاد نیست؟ خداوند که می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحجر: ۹]. «ما خود این قرآن را فرود آورده‌ایم و بی‌تردید خود نیز از آن حفاظت خواهیم نمود».

و وعده خداوند قطعا و بدون هیچگونه شک و شبهه‌ای محقق خواهد گردید. ما که نفهمیدیم این افادات با کدام مقیاس عقلی یا نقلی قابل سنجش است!

بدون ذکر امامت در قرآن حجت تمام نمی‌شود

به اول بحث برمی‌گردیم، که چگونه ممکن است خداوند چیزی را به عنوان اصلی از اصول دین یا رکن اساسی در دین بر بندگانش فرض کند اما از ترس اینکه مردم تغییرش دهند آن را در کتاب عزیزش که منشور زندگی است بیان نکند!

اگر فرض کنیم که امامت مراد و مقصود و هدف خداوند متعال بوده است، پس گناه کسانی که در کتاب عزیزش که منشور زندگی‌شان است، (مانند سایر اصول و ارکان دین) دلیلی بر مراد و مقصود خداوند نمی‌یابند چیست؟!

شگفت اینکه بدون ذکر دلیل قاطع و صریح و محکم، از این بندگان خواسته می‌شود که نه تنها به آن «مراد و مقصود بی‌دلیل»، ایمان و عقیده داشته باشند، بلکه در قبال چنین اصل بی‌دلیلی حساب نیز پس دهند! و هیچ عمل آنان جز با عقیده به این اصل بی‌دلیل پذیرفته نشود!! چنین معمایی را هیچ عقل سالمی قبول نمی‌کند.

شایسته است که بعد از آوردن مهمترین دلیل شما شیعیان اثناعشری در اثبات امامت از قرآن کریم، که مشخص شد هیچگونه دلالتی بر امامت ندارد. مهمترین دلیل شما از سنت را نیز بیاوریم. اما اجازه دهید به دلیل اهمیتی که برای این حدیث قائلید آن را در مبحث جداگانه‌ای مطرح کنیم. اگرچه مسئله امامت با مشخصاتی که برایش تعریف کرده‌اید یک مسئله فرعی نیست که ما برای اثبات آن به سنت مراجعه کنیم اما فقط به جهت اینکه ضعف و سستی استدلال شما را حتی خارج از قرآن نیز نشان دهیم این کار را انجام می‌دهیم.

مسأله دوم:

مهمترین دلیل شیعه اثنا عشری در اثبات امامت از سنت

حدیث غدیر

شیعیان اثنا عشری ادعا می‌کنند که برای اثبات امامت علی بن ابی طالب علیه السلام روایات زیادی نقل شده است، که از مهمترین آن حدیث غدیر است و البته برای مهتر جلوه دادن حدیث غدیر الفاظ زیادی برای آن نقل کرده‌اند، که جز آنچه ما در اینجا درج خواهیم کرد چیز دیگری ثابت و درست نیست.

متن حدیث غدیر:

من كنت مولاه فعلي مولاه. در روایت دیگری این جملات نیز در ادامه‌اش وجود دارد: اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. اما الفاظ دیگری که به این حدیث اضافه می‌کنند هیچکدام درست نیست.

ما الحمد لله در اثبات فروع دین مان به احادیث ضعیف و دروغ استدلال نمی‌کنیم چه رسد به اصول اعتقادی، و طبعا وقتی برای خودمان چنین چیزی را نمی‌پسندیم برای دیگران نیز دوست نداریم.

لذا ما در اینجا درباره این حدیث فقط به دو سه مورد بسنده می‌کنیم، این حدیث در کجا فرموده شده؟ و در چه زمان و شرایطی فرموده شده؟ و در هنگام مطرح شدن این حدیث چه کسانی در آنجا حضور داشته‌اند، با بیان این دو سه مورد هر انسان عاقلی با کمی دقت و تأمل در خواهد یافت که مراد و مقصود این حدیث چیست؟

درباره زمان و مکان ورود این حدیث، روشن است که رسول گرامی ﷺ هیجدهم ذی الحجه در سال نهم هجری هنگامی که از تنها حجشان بر می‌گشتند در اثنای مسیرشان به مدینه منوره، تقریباً حدود ۱۵۰ میل از مکه فاصله گرفته بودند، جایی که مردم منطقه آن را غدیر خم می‌نامیدند، و جز حجاج مدینه کس دیگری با ایشان همراه نبود در غدیر خم در جمع حجاج مدینه این حدیث را فرمودند.

پس نه اهل مکه، نه اهل طائف، نه اهل یمن، نه اهل یمامه و نه حجاج سایر مناطق هیچکس دیگر، جز حجاج مدینه با ایشان همراه نبود، زیرا همه حجاج از مکه به مناطق خودشان عازم شده بودند، زیرا راهشان نه از مدینه بود و نه از غدیر خم.

پرسش این است که اگر حدیث غدیر اعلان امامت عظمای و تعیین خلیفه و جانشین برای امت بود، که به ادعای شیعه اصلی از اصول دین به شمار می‌رود، پس چرا پیامبر گرامی ﷺ در بزرگترین تجمع مسلمانان در عرفات یا در منا (منی) یا در مکه چنین اعلانی نکردند که همه مردم جمع بودند و این موضوع به همه آنان مربوط می‌شد؟! آن تجمع بزرگ عرفات و منا و مکه را گذاشتند و آمدند فقط در بین یارانشان از اهل مدینه چنین اعلانی کردند؟!!

گمان نمی‌کنم یک انسان عاقل که به عقل خودش احترام می‌گذارد، بعد از اینکه زمان و مکان ورود حدیث را فهمید ادعا کند که حدیث غدیر برای اعلان امامت عظمای و تعیین امام و خلیفه و جانشین برای پیامبر ﷺ بوده است! و اینکه چنین اعلان مهمی فقط در میان حجاج مدینه انجام گرفته باشد که یک گروه کوچک و در صد کمی از مسلمانان آن زمان را تشکیل می‌دادند!

عجیب اینکه شیعیان امامی اثناعشری مدعی هستند که صحابه رضی الله عنهم اجماعاً این وصیت را کتمان کرده‌اند! پرسش ما این است که آیا رسول

گرامی ﷺ می دانستند که یارانشان این وصیت را پنهان می کنند یا نه؟ اگر بگویید بله، می گوئیم پس رسول الله ﷺ نمی خواستند که این وصیت شان به اجراء گذاشته شود! زیرا ایشان، آن تجمع بزرگ امت اسلامی را رها کردند (جایی که بیش از صد هزار مسلمان می توانستند شاهد اعلان این خبر مهم باشند) و آمدند در جمع کوچکی اعلان کردند که می دانستند اینها امانت دار نیستند و وصیتشان را اجراء نمی کنند!!

و اگر بگویید: پیامبر ﷺ نمی دانستند، می پرسیم آیا خداوند می دانست یا خیر؟ حتما خواهید گفت خداوند قطعا می دانست، می گوئیم پس چرا خداوند به پیامبرش ﷺ دستور نداد که چنین اعلان مهمی را در روز عرفه در جمع تمام حجاج بکند تا اینکه حجت بر همه امت تمام شود و عدم کتمان این وصیت مهم تضمین شده باشد؟!

خداوند چگونه جمعیتی بیش از صد هزار نفر را گذاشت بعد از حج پراکنده شوند، آنگاه به پیامبرش ﷺ دستور داد که امامت و جانشینی اش را در بین عده ای اعلان کند که می دانست - به ادعای شما - آن را می پوشانند؟! پس نعوذ بالله خداوند هم نمی خواسته که این وصیت اجراء شود؟! عجیب اینکه بعضی علمای شیعه ادعا کرده اند که غدیر خم جای تجمع تمام حجاج بوده است، این سخنی است که ارزش رد کردن هم ندارد زیرا هر کس حج کرده باشد می داند که این یک ادعای دروغ است.

سبب ورود حدیث

ممکن است کسی بپرسد، که وقتی مقصود این حدیث امامت عظاما و تعیین خلیفه و جانشین برای پیامبر ﷺ نیست پس مراد و منظور آن چیست؟

محمد بن جریر طبری^۱ سبب یا علتی که پیامبر گرامی ﷺ دور از جمع حجاج این حدیث را فرمودند بیان می‌کند:

هنگامی که علی بن ابی طالب^۲ از یمن باز می‌گشتند بین ایشان و بعضی صحابه اختلاف پیش آمده بود که پیامبر ﷺ برای بر طرف کردن اختلاف مذکور این حدیث را فرمودند.
طبری با سند خودش نقل می‌کند:

که وقتی علی بن ابی طالب^۲ از یمن بازگشت تا اینکه با پیامبر ﷺ در مکه ملاقات کند، خودش زودتر از سایر همراهان به دیدار رسول الله ﷺ شتافت و یک نفر از یارانش را بر آنان امیر تعیین نمود، شخصی که علی بن ابی طالب او را به عنوان معاون خودش تعیین کرده بود، سلیقه بخرچ داد و از پارچه‌های بیت المالی که همراه داشتند هر کدام از همراهان را لباسی نو پوشاند. وقتی که گروه مذکور به مکه رسیدند، و علی به استقبالشان آمد، دید که لباس نو پوشیده‌اند، معاونش را سرزنش کرد و گفت این چه کاری است که تو کردی؟ گفت: به آنان لباس نو پوشاندم تا در چشم مردم خوب جلوه کنند. علی فرمود: تو کار بدی کردی، همین الآن قبل از اینکه خدمت رسول الله ﷺ برسیم لباس‌ها را برگردان، او لباس‌ها را گرفت و به بیت المال بر گرداند، گروه همراه از این برخوردی که با آنان شده بود از علی رنجیده شدند.

این کثیر^۲ می‌نویسد:

«این مبحث درباره ورود حدیثی دال بر این است که پیامبر ﷺ در جایی بین مکه و مدینه هنگامی که از حجة الوداع باز می‌گشتند در نزدیکی جحفه که به آن غدیر خم گفته می‌شد خطبه‌ای ایراد فرمودند و در آن فضیلت علی

۱- ۲۲۴-۳۰۲ هـ ق تاریخ شناس معروف.

۲- ابوالفداء اسماعیل دمشقی متوفی ۷۷۴ هـ.

بن ابی طالب را بیان کردند، و به دلیل انتقاداتی که بعضی همراهان علی، که با او در یمن بودند از ایشان مطرح کردند، پیامبر ﷺ از علی دفاع کردند. علت حرف و حدیث همراهانش درباره او این بود که او، با آنها با عدالت رفتار کرده بود، بعضی‌ها، این عدالت را به ظلم و تنگ نظری و بخل تعبیر نمودند، در حالیکه در این مورد حق با علی بود. و لذا وقتی که پیامبر اکرم ﷺ ادای مناسک حج را به پایان رساندند، و داشتند به مدینه باز می‌گشتند این موضوع را در اثنای راه بیان کردند، در روز یکشنبه ۱۸ ذی الحجه (نهم هجری) در زیر درختی در غدیر خم خطبه عظیمی ایراد فرمودند، و در آن مطالبی مطرح کردند، از جمله از فضائل علی و امانت داری و عدالت و نزدیکی‌اش به رسول الله ﷺ سخن گفتند و بدینوسیله آنچه که در دل مردم (یعنی همان همراهان یمن) درباره علی بود را از بین بردند»^۱.

فکر می‌کنم با بیان این مطلب از معتبرترین کتب تاریخ، علت و انگیزه‌ای که رسول الله ﷺ را وادار کرد بعد از متفرق شدن سایر مردم و فقط در جمع عده‌ای از اصحابشان که اهل مدینه بودند خطبه‌ای ایراد کنند و از فضیلت علی سخن بگویند روشن شد.

بنابراین، این موضوع به امامت ارتباطی ندارد، بلکه جریان غدیر و حدیث غدیر به یک موضوع اختلافی بین علی ﷺ و بعضی صحابه ﷺ مربوط می‌شود که شایسته نبوده در جمع عموم مسلمانان اعلان شود.

شاید پرسشی مطرح شود که اگر چنین است پس چرا بیان این موضوع و رفع اختلاف را به مدینه موکول نکردند؟!

پاسخ این است که نبی اکرم ﷺ معلم و مربی و استاد کل برای امت بودند، و همچون طبیعی ماهر که با مهارت کامل و علاقه مندی فراوان زخم

دل‌ها را مداوا می‌کردند، در چنین موردی که در دل یارانشان نسبت به یکدیگر کدورت ایجاد شده و هنوز تا مدینه راه بسیاری باقی مانده بود، با حکمت و فراست پیامبرانه تشخیص دادند که ماندن این فضای مکرر تا مدینه، شایسته نیست و به جو دوستانه و برادرانه صحابه لطمه می‌زند.

بویژه اینکه هر دو طرف قضیه با ایشان حضور دارند و این موضوع به کسانی که حج نکرده یا جهت نگرهبانی در مدینه باقی مانده‌اند ارتباطی ندارد، تا اینکه رفع کدورت در جمع آنان انجام گیرد. پس از آنجایی که موضوع، نه به عموم مسلمانان مربوط بود تا در عرفات و منا و مکه اعلان شود و نه به اهل مدینه که در مدینه اعلان شود، لذا بهترین جا برای این آشتی‌کنان و رفع کدورت در مسیر مدینه بود که با یارانشان تنها شدند.

در اینجا بلافاصله از فرصت استفاده کردند و مکانت و جایگاه علی را بیان نمودند تا به آن عده تفهیم کنند که هر کس پیامبر مکرم ﷺ را دوست دارد و می‌خواهد رضایت و خوشنودی ایشان را حاصل کند باید علی را هم دوست داشته باشد لذا فرمودند:

«من كنت مولاة فعلي مولاة» این یک جمله کوتاه بود، اما دل‌ها را شستشو داد، این اعلان مهم در مکان مناسب و وقت مناسب بود، تقدیم و تأخیر آن به هیچوجه شایسته نبود.

بدین ترتیب مشخص شد که موضوع حدیث غدیر، انگیزه خاصی داشته و به عده خاصی مربوط بوده، و هیچ ربطی به تمام امت، و موضوع امامت و خلافت نداشته است.

لفظ اضافه در بعضی روایات

و اما لفظ اضافه‌ای که در بعضی روایات آمده «اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهِ وَ عَادِ مِنْ عَادِهِ» علی رغم اینکه در صحت آن بین علماء اختلاف نظر است، با این

وجود، اگر صحت آن را هم مسلم فرض کنیم، باز هم حدیث را از دلالت سابق آن خارج نمی‌کند، و ذکر موالات و لفظ مولی در حدیث به معنی محبت است و نه امامت.

اگر موالات به معنی امامت می‌بود می‌فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ اطاعه وعاد من عصاه» خدایا هر کس از او اطاعت کند او را دوست داشته باش، و هرکس نا فرمانی کند با او دشمنی کن. در حالیکه در حدیث غدیر موالات (دوستی) و ضد آن (دشمنی) را مطرح کردند که با علت و انگیزه ورود حدیث مناسبت و ارتباط دارد، و آن کدورتی بود که در دل بعضی یارانشان نسبت به علی علیه السلام ایجاد شده بود.

و طبعاً کدورت از مقدمات دشمنی است، و خطبه غدیر علاج این کدورت بود، و ممکن بود همین مسئله اگر علاج نشود یا علاجش به تأخیر بیفتد بین علی و سایر برادرانش از میان صحابه رضی الله عنهم که در سفر یمن همراهش بودند به عداوت و دشمنی مبدل شود.

الفاظ نادرست دیگر حدیث غدیر

و اما الفاظ دروغ دیگری که با فرضیه ورود این حدیث درباره امامت عظاما ساخته شده و به آن اضافه گردیده، برای باطل بودن آن همین کافی است که در زمان و مکان و انگیزه ورود حدیث دقت و تأمل کنیم.

زیرا اگر این خطبه و حدیث برای تعیین امام و خلیفه مسلمین ایراد می‌شد حتما در زمان و مکان دیگری ایراد می‌گردید، یعنی در ایام حج که همه حجاج جمع بودند و در عرفات یا منا یا مکه مطرح می‌گردید، که همه حجاج در آن حاضر باشند، زیرا موضوع امامت عظاما یا خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله به همه امت مربوط می‌شود تصور نمی‌کنم کسانی که خواهان

رسیدن به حق، و درک و فهم حقیقت باشند، بیش از این نیاز به شرح و توضیح داشته باشند، حق به لطف و توفیق خداوند روشن و آشکار است.

روایات دیگر نقض می‌شود

ممکن است شیعیان امامی ادعا کنند که ده‌ها حدیث دیگر، غیر از حدیث غدیر هست که امامت را ثابت می‌کند، می‌گوییم و ده‌ها حدیث صحیح‌تر از آن هست که این ادعا را نقض می‌کند.

شاید بگویید از علی روایاتی نقل شده که وصیت به امامت را ثابت می‌کند! ما می‌گوییم بر عکس از علی روایاتی در کتب ما و حتی در کتب شما نقل شده که چنین وصیت و ادعایی را رد می‌کند، و به صحت خلافت خلفای سه گانه قبل از خود (علیه السلام) اعتراف می‌کند.

نهج البلاغه ادعای امامت را باطل می‌کند

در کتاب نهج البلاغه که از معتمدترین کتب شیعه است از اینگونه روایات فراوان وجود دارد. برای نمونه ملاحظه کنید:

در خطبه ۹۱ نهج البلاغه آمده است

(دَعُونِي وَالتَّمِسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَالْوَأْنُ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتِ وَالْمُحْجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ. وَاعْلَمُوا أَنِّي إِذَا أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَلَمْ أَضْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتَبِ الْعَاتِبِ وَإِنْ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلِيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا).

هنگامی که مردم پس از شهادت حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه خواستند با ایشان بیعت کنند فرمود:

«رهایم کنید و غیر مرا بخواهید، زیرا ما با حادثه‌ای روبرو هستیم که آن را چهره‌ها و رنگ‌هاست، حادثه‌ای که دل‌ها بر آن استوار، و عقل‌ها بر آن پایدار نمی‌ماند، آفاق حقیقت را ابر سیاه گرفته، و راه مستقیم دگرگون و نا آشناخته شده است، بدانید که اگر خواسته شما را پاسخ دهم بر آنچه خود می‌دانم با شما رفتار می‌کنم، و به گفتار هیچ گوینده و سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای توجه نمی‌کنم، و اگر رهایم کنید مانند یکی از شما خواهم بود، و شاید شنواتر و فرمانبردارتر از شما برای کسی باشم که حکومت خود را به او می‌سپارید. و من برای شما به وزارت بنشینم بهتر از قیام به امارت است»^۱.

ای مسلمانان زمن شوئید دست
دیگری باشد خلیفه بهترست
ما به استقبال کاری می‌رویم
شانه را در زیر باری می‌بریم
که درون آن بود چندین وجوه
عقل و دل در پیش آید در ستوه
ابر فتنه خاک را پوشیده است
راه حق پنهان زجان و دیده است
گر که من گردم خلیفه از نخست
می‌کنم کاری که خود دانم درست
نیست تغییرم به گفتار و منش
گرچه بارد بر سرم صد سرزنش
بِه که راه خویش را گیرم به پیش
واگذاریدم کنون برج‌ان خویش
هرگز از امرش نمی‌ورزم عدول
گر که من باشم حکومت را وزیر
بهتر از آنست تا گردم امیر^۲

علی علیه السلام در اینجا از مردم می‌خواهد که از او دست بردارند و اصرار نکنند که خلافت را بپذیرد! اگر واقعا از طرف خداوند امام می‌بود چگونه جایز بود که چنین سخنی بگوید؟!

۱- ترجمه: حجة الاسلام حاج شیخ حسین انصاریان، انتشارات پیام آزادی چاپ

دهم: ۱۳۸۰.

۲- ترجمه منظوم امید مجد.

سپس می‌فرماید: برای شما بهتر این است که کس دیگری بر شما امام باشد. این مطلب می‌رساند که ایشان هیچگونه اطلاعی از این امامت خیالی ندارد و الا جایز نبود که امامت کس دیگری را بپذیرد.

همچنین علی علیه السلام در نهج البلاغه مطلب دیگری صریحتر و واضحتر از مطلب قبلی دارد، در نامه ششم نهج البلاغه می‌فرماید:

(إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمَ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يُرَدَّ وَإِنَّا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لَهِ اللَّهِ فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطَعْنَ أَوْ بَدَعَهُ رَدُّهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى).

«آن مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط و مقررات با من بیعت کردند، حاضر را حقی نیست که غیر از او را اختیار کند، و غائب نمی‌تواند آن را قبول نکند. شورا برای مهاجرین و انصار است. اگر بر مردی در خلافت اجتماع کردند و او را پیشوا نامیدند خداوند به آن راضی است، بنابراین اگر کسی از فرمان اهل شورا با انکار و بدعت بیرون رود او را به آن برمی‌گردانند، و اگر فرمان آنان را نپذیرد با او به خاطر پیروی از غیر راه اهل ایمان می‌جنگند، و خداوند بر گردن او نهد آن را که خود بر عهده گرفته^۱».

هرکه با ابوبکر و عثمان و عمر کرد بیعت، کرد با من هم دگر
هرکسی در دست من بنهاد دست بر خلیفه بودن من عهد بست
خود نشاید عهد خود را بشکند از دگر فرمانروایی دم زند

۱- ترجمه: حجة الاسلام حاج شیخ حسین انصاریان، انتشارات پیام آزادی چاپ

وانکه غائب بوده، نتواند کنون نیک شورایی، کز آن نبود گریز پس اگر خواندند شخصی را امام گر کسی بر کارشان بگرفت عیب باز خوانندش دگر باره بخویش چون ز راه مسلمین دامن کشید پس وبال گردنش گردد گناه

سربپیچد زان عمل بی چند و چون از مهاجرها و انصارست نیز هست راضی، ایزد والا مقام بدعتی آورد یا افروخت ریب ورنیاید، جنگ می آید به پیش راه دیگر را برای خود گزید چون نهاده پای را بیرون ز راه^۱

علی ابن ابی طالب علیه السلام در این نامه خیلی واضح و روشن بیان می کند که امام و خلیفه به وسیله شورا انتخاب می شود و هیچگونه نصی از طرف خداوند متعال در این زمینه وجود ندارد. بنابراین امام کسی است که خود مردم آن را انتخاب کنند، چنین شخصی شایسته است که امام نامیده شود و إلا نه.

و امامت اگر از جانب خدا می بود از علی علیه السلام ساقط نمی شد چه مردم ایشان را انتخاب می کردند و چه نمی کردند. وانگهی ایشان در اینجا خیلی روشن بیان می کند که هرکس را صحابه به عنوان امام تعیین کنند شایسته است امام نامیده شود و صحابه علیهم السلام که ایشان نیز جزو صحابه هستند به امامت و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان علیهم السلام نه تنها راضی شدند که با دل و جان پذیرفتند، و آنان را به خلافت انتخاب کردند، و بنا به فرموده خود حضرت علی علیه السلام این تعیین و انتخاب مورد رضایت و خوشنودی خداوند بود.

پس این نصوصی که از علی علیه السلام نقل کردیم و آن پرسش های عقلانی که مطرح نمودیم دروغ بودن آن روایات و ادعاهای بلند بالایی که امت را متفرق کرده و به دو گروه دشمن با یکدیگر تقسیم نموده آشکار می کند.

لزوم تحقیق در صحت روایات

اما متأسفانه از زبان پیامبر ﷺ و اهل بیت ایشان روایاتی جعل کرده و بر اساس آن به مردم چنین وانمود کرده‌اند که گویا خداوند متعال از میان اهل بیت ﷺ امامانی تعیین نموده که اعتقاد داشتن به آنان وسیله نجات، و اعتقاد نداشتن به امامت آنان حتی اگر انسان خداوند را به یکتایی پرستد و همه شروط اسلام را بر آورده کند سبب هلاکت است!!

و برای اثبات و اهمیت این مدعا، علاوه بر هزاران حدیث و روایت جعلی و ساختگی، برای پیروان مکتب ولایت و امامت، چه ثواب‌های تخیلی فراوانی وعده داده و کسانی که از پیروی این امامان مفترض الطاعه! شانه خالی کنند را از چه عذاب‌های دردناکی ترسانده‌اند!!

بنابراین کسانی که خود را شیعه نامیدند ناگزیر، با نوید و امید و با وعده و وعید، باید از این اعتقادات پیروی کنند، زیرا جاعلان و روایت سازان عاطفه‌ها را چنان شعله ور کرده‌اند، که عقل و درک و دانش را بی‌حس کرده و به مردم اجازه فکر کردن و اندیشیدن نمی‌دهد!

در حالیکه خداوند انسان را با عقل و تفکر و اندیشه عزت و کرامت بخشیده، و شایسته نیست که هیچ انسان سالمی عقل خودش را معطل کند و از کار بیندازد، و چشم بسته به دنبال اینگونه روایاتی برود که لذت ایمان و حلاوت شناخت حقیقت را از او سلب کند.

آری حق و حقیقتی که سید البشر ﷺ آورده را باید شناخت، و قطعا شناخت این حقیقت با سرگردانی به دنبال دروغ‌هایی که به اهل بیت پیامبر ﷺ نسبت داده شده میسر نخواهد بود.

پس ای مسلمان دلسوز برای خود و خانواده و آینده‌ات! اگر در پی نجات هستی قرآن کریم را بدور از روایات دروغین بخوان، تا اینکه دین صحیح را از قرآن کریم که خداوند متعال خودش حفاظت آن را به عهده گرفته بشناسی.

کتابی که خداوند در وصف آن می‌فرماید:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ [فصلت: ۴۲].

«باطل از هیچ سمت و سو در آن راه نمی‌یابد از [سوی] ذات فرزانه ستوده فروفرستاده شده است».

پس قرآن کریم حجت خداوند بر مردم تا روز قیامت است، مبدا قرآن را در طلسم گاه روایات دروغین زندانی کنید.

دروغ بر اهل بیت

در این هیچ شک و شبهه‌ای نیست که به نام اهل بیت دروغ‌های بی‌شماری جعل شده است، حضرت (امام) جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید:

«خداوند رحمت کند بنده‌ای را که ما را دوست مردم بگرداند، و ما را مورد خشم و غضب مردم قرار ندهد، اما به خدا سوگند اگر مردم خوبی‌های سخن ما را ملاحظه کنند، قطعاً به آن بیشتر افتخار خواهند کرد، و هیچکس نخواهد توانست بر آنان دستاویزی بیابد، (ولكن أحدهم يسمع الكلمة فيحط عليها عشرًا) «اما یکی از آنان، یک کلمه از ما می‌شنود و ده تا به آن اضافه می‌کند»^۱.

و همچنین می‌فرماید:

«بعضی کسانی که ادعای پیروی از ما اهل بیت را دارند (لیکذب حتی إن الشيطان يحتاج إلى كذبه) «آنقدر دروغ می‌گویند که شیطان هم به دروغ‌های آن‌ها احتیاج پیدا می‌کند»^۲.

۱- الکافی ۲۲۹/۸.

۲- الکافی ۲۵۴/۸، بحار الأنوار ۲۹۶/۲۵، رجال کشی ص/۲۹۷.

حضرت (امام) جعفر صادق علیه السلام همچنین می‌فرماید:

«مردم به جعل دروغ علیه ما علاقه فراوانی دارند». (إن الناس اولعوا الكذب علينا)^۱.

و همچنین می‌فرماید:

«ما از اهل بیت هستیم راستگو، البته خانواده ما از دروغ‌گویی که علیه ما دروغ بیافد خالی نیست که ممکن است با دروغ خودش راست ما را از دید مردم ساقط کند».

(إننا أهل بیت صدیقون لا نخلوا من کذاب یکذب علينا، و یسقط صدقنا بکذبه علينا عند الناس)^۲.

با دقت و تأمل، در این فرموده‌های حضرت جعفر صادق علیه السلام می‌توانیم درک کنیم که:

- چرا اینهمه حدیث و روایت متناقض با قرآن وجود دارد!
 - و چرا در بین خود روایات منسوب به اهل بیت اینهمه تناقض وجود دارد!
 - و چرا اینهمه روایات که اهل بیت را در برابر حکام هر زمان اینقدر ضعیف و ناتوان جلوه داده وجود دارد!
- حال یک مسلمان با شنیدن این جملات و کلمات زرین و نورانی اهل بیت رحمة الله علیهم که می‌فرمایند: (لکن أحدهم یسمع الکلمة فیحط علیها عسرا) یا (لیکذب حتی إن الشیطان یحتاج إلی کذبه) چگونه باید به راویان مذهب شیعه و دروغ‌های بی‌شمار آنان اعتماد کند؟!

۱- بار الأنوار ۲/۲۴۶.

۲- رجال کشی ص ۱۰۸، بحار الأنوار ۲۵/۲۸۷.

آری این شکایت تلخی است که آنان از اطرافیانشان دارند! کسانی که دور و بر آنان را گرفته و به نام آنان دروغ جعل کرده و به مردم عرضه کرده‌اند. آنگونه که روایات شما تصویر می‌کنند این امامان همیشه در شرایط سخت ترس و خوف می‌زیسته‌اند پس کی و کجا این همه حدیث و روایت را فرموده‌اند؟! وانگهی یک پرسش اساسی اینکه در زمان حیات ائمه چرا دین از راویان گرفته شود؟؟!! این روایات در زمان وجود یک امام! بوسیله راویان از امام قبلی نقل شده!! پس در صورتی که راویان از امام قبلی روایت نقل می‌کنند و بوسیله آن روایات مردم را توجیه می‌کنند فایده وجود امام حاضر چیست؟!

علی از تصویر نادرست روایات شیعه مبرا است

به عقیده ما علی علیه السلام از آنچه که روایات شیعه ایشان را بدان توصیف کرده، پاک و مبرا است، چهره‌ای که روایات شیعه از ایشان به تصویر کشیده نعوذ بالله با شخصیت حقیقی ایشان منافات دارد!!

علی ابن ابی طالب، گل سر سبد قریش و بنی هاشم، از معززترین خانواده‌های عرب به اعتبار نسب است، از لحاظ اخلاق و شجاعت از مکرم‌ترین چهره‌های عرب است و ذریه پاکش هرگز این تصویر زشتی که از ایشان ترسیم کرده‌اند را نمی‌پسندند!

از علی و خاندانش در روایات شیعه تصویری کشیده شده که جز اهانت و خواری! هیچ چیز دیگری به چشم نمی‌خورد. این علی ابن ابی طالب در کنار اینهمه عزت و شرافت اجتماعی و خانوادگی، تصور کنید که وقتی عزت و شرافت اسلام نیز بدان اضافه شود چه گوهر نابی را می‌سازد! اما نه در قاموس شیعیان و مدعیان پیروی از علی علیه السلام!!

آری، علی از اولین کسانی بود که به آغوش اسلام شتافت، و بیست و سه سال در حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و در سایه عطوفت اسلام تربیت شد، اما

شگفت‌انگیز است که مدعیان محبت و پیروی‌اش ادعا می‌کنند که امامتی که از سوی خدا و رسولش ﷺ به او وصیت شده بود، او ترسید این منصب الهی!! را اعلان کند، زیرا که جاننش در خطر بود!!، او برای حفظ جان خودش نه تنها امامت (این منصب الهی و مهمتر از نبوت!!) را اعلان نکرد که با غاصبان امامت! بیعت نمود، و از آنان زن گرفت و به آنان زن داد و فرزندان‌ش را به نام آنان نامید و پشت سرشان نماز خواند!!

حضرت حسن از خلافت دست کشید!

بعد از علی ابن ابی طالب ﷺ (امام اول شیعیان دوازده امامی) پسر بزرگ ایشان حضرت حسن ﷺ به امامت رسید، اما شگفت‌انگیز است که امام دوم با اختیار خود و با رغبت و رضایت خودش، به نفع کسی که از دید شما (نعوذ بالله) کافر بود از خلافت (در اصل همان امامت) عقب نشینی کرد، تا اینکه به تعبیر شما جان خودش را نجات دهد!!

اگر فرضیه شما یعنی منصب سلسله وار امامت را بپذیریم به نظر شما این اقدام حضرت حسن، امت را دچار سردرگمی نمی‌کند؟! پاسخ را به عاقلان می‌سپاریم. ما که در چنین موارد، سخنی جز این نداریم که بگوییم خدایا! تو پاک و منزّه از هر عیب و نقصی هستی و آنچه در شأن تو جسارت مستقیم، یا غیر مستقیم می‌شود ما از آن بیزاریم و می‌گوییم این افسانه امامت، دروغ و بهتان بزرگی است که خدا و رسولش از آن بیزارند.

اجازه دهید بپرسیم آیا فرصت آن فرا نرسیده که عاقلان هر مذهب، عقاید موروثی خودشان را بر کتاب خدا عرضه کنند؟ و در پرتو نور قرآن، راه هدایت را جستجو نمایند؟! آیا فرصت آن فرا نرسیده که ما خود و خانواده و جامعه را از طلسم این دریای متلاطم روایات دروغین، که قرن‌هاست سبب تفرقه و اختلاف و کینه پروری، در میان امت اسلامی شده نجات بخشیم؟!

ما که امیدواریم عاقلان بیندیشند و تصمیم بگیرند و از خداوند غالب و برتر بعید نیست که چنین توفیقی نصیب فرماید زیرا الله یگانه و یکتاست که به راه راست هدایت می کند.

مسئله سوم:

آیا امامت مانند نبوت است؟!

امامت از دیدگاه امامیان مانند نبوت است!!

شیعیان اثناعشری مدعی هستند که جز مسئله وحی، امامت مانند نبوت است، محمد حسین آل کاشف الغطاء یکی از مراجع معاصر شیعه می نویسد: «یقیناً امامت نیز مانند نبوت منصبی الهی است، چنانکه خداوند متعال هر کسی را از بندگانش که بخواهد برای نبوت و رسالت انتخاب می کند و او را با معجزه که به منزله نصی از جانب خداوند است تأیید و حمایت می کند همچنین برای امامت نیز هرکسی را بخواهد انتخاب می کند و به پیامبرش دستور می دهد، که با نص او را تعیین کند و او را به عنوان امام برای مردم بعد از خودش نصب و معرفی نماید»^۱.

قبل از آغاز گفتگو در این باره اجازه بدهید که توضیح کوتاهی درباره عبارت نقل شده از کاشف الغطاء^۲ عرض کنم، چرا خداوند به پیامبرش دستور می دهد که امام را معرفی نماید؟ وقتی شما مدعی هستید که امامت مانند نبوت است پس چرا خداوند خودش در قرآن کریم امام را معرفی نمی کند؟! خداوند متعال منصب نبوت و رسالت را معرفی کرد و پیامبر گرامی اش حضرت محمد ﷺ را برای احراز این مقام تعیین و معرفی نمود، شما که مدعی هستید امامت مانند نبوت است پس چرا خداوند امامت را مانند نبوت در قرآن معرفی نکرد؟! و امامی را برای آن در قرآن مشخص نکرد؟!

۱- أصل الشیعه و أصولها ص ۵۸.

۲- آیت الله محمد حسین ۱۲۹۴ - ۱۳۷۳ هـ.

پس این خود اعتراف است که دعوی شما متناقض است شما از یکسو مدعی هستید که امامت مانند نبوت است!! و از سوی دیگر از اثبات این امر در قرآن کریم عاجزید!!^۱

۱- وقتی به اینجا رسیدم دیدم مؤلف محترم از ترجمه عربی کشف الأسرار ص ۱۵۵ مطلبی را نقل کرده که ترجیح دادم برای اطمینان خود و خوانندگانم به اصل فارسی آن مراجعه کنم، در صفحه ۱۳۵ کشف الأسرار دیدم که ترجمه عربی با نص فارسی منطبق نیست و مترجم ظاهراً در فهم فارسی مشکل داشته و لذا مطلب را اشتباه فهمیده و اشتباه ترجمه کرده است، متن فارسی نقل شده دقیقاً این بود:

«و واضح است که اگر امر امامت بآنطور که خدا دستور داده بود و پیغمبر تبلیغ کرده و کوشش درباره آن کرده بود جریان پیدا کرده بود اینهمه اختلاف در مملکت اسلامی و جنگ‌ها و خونریزی‌ها اتفاق نمی‌افتاد»!!

کشف الأسرار ص ۱۳۵

اما مترجم عربی طوری ترجمه کرده که گویا پیامبر گرامی ﷺ در اجرای امر خدا کوتاهی کرده است! و روشن است که این یک اشتباه بزرگ است و عکس مراد نویسنده را می‌رساند.

وقتی این اشتباه بزرگ را به نویسنده محترم یاد آور شدم از من خواست متن فارسی کتاب را برایش بفرستم. و پس از مشورت با بعضی دیگر از کارشناسان زبان فارسی وقتی مطمئن شد که این اشتباه واقعاً اتفاق افتاده ترجیح داد که مطلب مذکور را حذف کند.

مؤلف می‌گفت: «عین این مطلب را در نوشتاری که برای دکتر محمد حسینی قزوینی فرستاده نیز درج کرده است. قزوینی به تمام آن نوشتار درست یا غلط پاسخ داده اما از این مطلب کاملاً سکوت کرده است»! مؤلف اضافه می‌کند که قزوینی در یک نشست حضوری شفاها گفته است که «آیت الله خمینی این کتاب را در جوانی! نوشته است»! گویا قزوینی با این دفاعش از نویسنده کشف الأسرار، ترجمه عربی آن را تأیید کرده است. دکتر غامدی می‌گوید: شگفتی من از این است که چرا قزوینی به این مطلب پاسخ نداده است؟!

بالآخره دکتر غامدی گفت: «جایز نمی‌داند به مطلب نادرستی استدلال کند، حالا که مشخص شد ترجمه بخش مربوطه اشتباه بوده باید کل موضوع حذف شود». که طبعاً اقدام قابل ستایشی است.

ما جهت روشن شدن جایگاه کتاب کشف الأسرار به فهرست ۸۵ کتابی آیت الله خمینی مراجعه کردیم در این فهرست کشف الأسرار اینگونه معرفی شده است:

۵۳- کشف الاسرار (فارسی). مرحوم حاج شیخ مهدی پائین شهری، از علمای بزرگ قم و از اتقیاء بود. فرزند ناخلف او، علی اکبر حکمی زاده، رساله‌ای به نام «اسرار هزار ساله» نوشت و در ۳۸ صفحه در سال ۱۳۲۲ هـ.ش منتشر ساخت. موضوع این رساله حمله به مذهب تشیع بود. او حرفهای فرقه ضاله وهابی را به ضمیمه تبلیغات سوء علیه روحانیت که آن روزها بازارش بسیار داغ بود، در این رساله آورده بود، و در حقیقت رساله‌ای بود در ترویج وهابیت، و از طرفی هم سو با کسروی، و از دیگر سو، همگام با رضاخان که دشمن روحانیت بود. امام خمینی (ره) سکوت را روا ندانستند و کتاب «کشف الاسرار» را در همان تاریخ در پاسخ آن رساله نوشتند، و در ضمن خیانت‌های رضاخان را هم با صراحت بیان کردند. کتاب مورد استقبال قرار گرفت و بارها به چاپ رسید. چاپ اول در سال ۱۳۲۳ هـ.ش و چاپ سوم آن در سال ۱۳۲۷ هـ.ش در ۳۳۴ صفحه توسط کتابفروشی علمیه اسلامیة تهران انجام شده است. قابل ذکر است حضرت امام برای تألیف کشف الاسرار مدتی درس خود را تعطیل کردند و به نوشتن این کتاب پرداختند، و یک بار دیگر به همه این درس را آموختند که باید دنبال عمل به تکلیف بود، نه اینکه به یک کار مخصوص دل بست..... نگارنده کتاب دیگری از معظم له در کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی مشاهده نموده است که همراه جمعی از فضلاء روی کتاب «عبارات الانوار» میر حامد حسین هندی انجام داده‌اند که می‌توان آن را جزء آثار آن بزرگ پیرامون ولایت و امامت دانست. پس طبق این تواریخ آیت الله خمینی کشف الأسرار را در ۴۲ سالگی نوشته و در ۴۶ سالگی برای سومین بار آن را به چاپ رسانده است.

نقل از کتاب **فقه‌های نامدار شیعه** نویسنده: عقیقی بخشایشی ناشر: دفتر نشر نوید اسلام، قم سال انتشار: پاییز - ۱۳۷۶ نوبت چاپ: سوم (با اصلاحات و اضافات).

مترجم.

چرا امامت مانند نبوت حمایت نشد؟

آنگونه که ادعا می‌کنید اگر امامت مانند نبوت می‌بود طبق سنت الهی مستلزم این بود که خداوند صاحب آن را یاری می‌کرد، زیرا خداوند پیامبر گرامی ما حضرت محمد ﷺ را در مقابل قومش نصرت و یاری نمود چنانکه می‌فرماید:

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي أُنْتَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۴۰].

«اگر او (پیامبر) را یاری نکنید، پس الله یاریش کرد هنگامی که کافران در حالی که یکی از دو تن بود [از مکه] بیرونش کردند، هنگامی که در غار بودند، آنگاه که به یار خود می‌گفت: نگران مباش. بی گمان الله با ماست. پس الله آرامشش را بر او نازل کرد و او را با سپاهسانی که آن‌ها را نمی‌دیدید یاری داد و آرمان کافران (شرک) را فروتر قرار داد و آرمان الهی (توحید) است که برتر است و الله با عزت و فرزانه است.»

آیا قبول دارید که خداوند متعال پیامبر گرامی‌اش ﷺ را نصرت و یاری کرده یا خیر؟ اگر بگویید بله، می‌پرسیم پس چرا امامی که نایب پیامبر ﷺ بوده را نصرت و یاری نکرده؟ در حالیکه از دیدگاه شما حکم امامت و نبوت یکی است! اگر بگویید پیامبرش ﷺ را نصرت و یاری نکرده می‌گوییم این ادعایی است که با واقعیت‌های موجود در تناقض است. اگر بگویید نصرت و یاری کرده، می‌پرسیم با چه کسی؟ می‌گویید با صحابه، می‌پرسیم این صحابه‌ای که ایشان را نصرت و یاری کردند چه کسانی بودند؟ می‌خواهید بگویید چهار نفر یا هفت نفر!!

کسی که اندکی عقل و دانش داشته باشد چنین سخن غیر منطقی نمی‌گوید! هفت نفر چگونه در برابر هزاران نفر مقاومت می‌کنند؟! در مکه که صدها نفر بودند بدلیل ضعفشان خداوند دستور هجرت صادر فرمود، اگر بگویید بیشتر از هفت نفر بودند پس نام ببرید! یا اینکه بسیاری از آنان شناخته شده نیستند؟! پس شما چطور فهمیدید که وجود داشته‌اند اما شناخته نیستند؟! درست است ده‌ها هزار نفر بوده‌اند اما چون می‌دانید که تناقض می‌گویید پاسخی ندارید!

چنانکه روایات شما صراحت دارند شاید بگویید ، خداوند پیامبرش را با شمشیر علی یاری کرده! می‌گوییم شمشیر علی یکی از هزاران شمشیری است که خداوند اسلام را بوسیله آن یاری کرده، شمشیر علی علیه السلام به تنهایی اسلام را یاری نکرده است، اگر شمشیر علی علیه السلام به تنهایی اینقدر برش داشت بر معاویه رضی الله عنه پیروز می‌شد که بشدت نیازمند چنین پیروزی بود، چطور شد که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذوالفقار علی به تنهایی بر دشمنان پیروز شد اما چند سال بعد همان شخصیت و همان شمشیر (آنهم با پشتیبانی امامت و ولایت) بر معاویه پیروز نشد!!

پرسش دیگر اینکه آیا خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را فقط در حیاتشان یاری کرد یا اینکه بعد از وفات هم ایشان و دین ایشان را نصرت و یاری کرد؟ اگر بگویید فقط در حیاتشان یاری کرده، می‌گوییم نصرتی که نتیجه‌اش بعد از وفات ایشان ضایع شود چه فایده‌ای دارد؟! و آیا مقصود از نصرت، شخص ایشان بوده یا دین و شریعتی که ایشان برای تبلیغ آن آمده بودند؟!

سپس می‌پرسیم خداوند این دین را چرا نازل فرموده؟ به جهت اینکه مردم از آن پیروی کنند و به خداوند نزدیک شوند؟ پس بنابر عقیده شما این هدف چند سال اندکی بیشتر حاصل نشده پس فایده نزول دین و قرآن

چیست؟! شما ادعا می‌کنید که امام بعد از پیامبر ﷺ نتوانسته دین را حفاظت و در جامعه تطبیق کند!! و امامان بعد از ایشان هم هیچکدام نتوانستند دین را نصرت و حفاظت نموده و در جامعه تطبیق نمایند، تا اینکه سلسله امامان شما پایان یافت و امام آخری بنابر عقیده شما از انظار جهانیان پنهان شد و تا امروز هم پنهان است!! پس به عقیده شما هدف اصلی دین اسلام از آغاز ظهورش تا کنون جز چند سال اندکی تحقق نیافته است!!

فرار دین

اگر بگویید بالآخره در آخر الزمان دین بدست مهدی غائب ظاهر خواهد شد! می‌پرسیم دینی که خداوند از آسمان نازل فرموده، بزرگترین و کامل‌ترین دین الهی، با بهترین و بزرگترین پیامبر هادی، با بزرگترین کتاب آسمانی، برای بزرگترین و بهترین امت تاریخ، در بزرگترین و مقدس‌ترین نقطه روی زمین، برای همین نازل شده که با حضرت مهدی! در غار سامراء (یا چاه جمکران یا هر جای دیگر) پنهان بماند؟؟!!

و تمام بشریت بیش از هزار سال (تا کنون و معلوم نیست چند هزار سال دیگر بعد از این!!!) از آن محروم بمانند؟! و این محرومیت همچنان ادامه داشته باشد؟! بدلیل اینکه شخصیت مناسبی برای اجرای دین وجود ندارد! یا اینکه شخصیت مناسب، دین را با خودش در جای امنی (حالا غار یا چاه یا فضای آزاد) برده و از آن نگهداری می‌کند!!

پرسش دیگر اینکه حضرت مهدی چگونه می‌خواهد دین را آشکار کند و به اجرا بگذارد؟ شاید بگویید خداوند برایش دوستان و مددکارانی فراهم خواهد کرد! می‌پرسیم آیا مهدی از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بهتر است؟! آیا مهدی از پیامبرگرامی ﷺ بهتر است؟! که به عقیده شما خداوند

برای ایشان یارانی را فراهم نکرد که دین ایشان را یاری کنند؟! فقط عده‌ای بودند که به ظاهر با ایشان همراه بودند! و مؤقتا ایشان را یاری کردند!!

پس شما معتقدید آنچه که علی علیه السلام و برتر از آن خود پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله از آن محروم بوده یعنی دوستان و یاران و مددگاران مؤمن و مخلص و قابل اعتماد، که ایشان را نصرت و یاری کنند، سرانجام حضرت مهدی که از هزار سال پیش تا کنون از انظار پنهان است (ومعلوم نیست کی؟) این شانس را خواهد داشت و این امتیاز را بدست خواهد آورد؟!

اگر خداوند نصرت و یاری می‌کند، پس چرا به عقیده شما بزرگترین شخصیت تاریخ بشر یعنی پیامبر گرامی‌اش حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را نصرت و یاری نکرد؟! و امام بعد از ایشان علی ابن ابی طالب علیه السلام را نصرت و یاری نکرد؟! در حالیکه هزاران حدیث و روایت دروغین شما با آنهمه بزرگنمایی فرضیه امامت، ایشان را همچون پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله معرفی می‌کند، که گویا جز منصب نبوت در تمام خصائص و فضائل همچون پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه و آله بوده است!!

اگر ایشان اینهمه فضیلت و مکانت را دارا بود آیا شایسته نبود که خداوند ایشان را نصرت و یاری می‌کرد؟! و چشمش را با یک نصرت و پیروزی قاطعانه روشن می‌نمود؟!، که در نتیجه آن مؤمنان عزیز و سربلند، و کافران خوار و ذلیل می‌شدند؟!

پس چرا (بازهم بنابر روایات شما) علی همیشه ضعیف و ناتوان و مظلوم باقی ماند؟! ما که علی علیه السلام را نعوذ بالله پاک و مبرا از این اوصافی می‌دانیم که شما او را بدان توصیف می‌کنید! اجازه بدهید پرسش مشابه دیگری مطرح کنیم که: امامتی که هدف و مقصود آن محقق نشود چه نفعی دارد؟!

موضع گیری‌هایی که ادعای امامت را نقض می‌کند

یک پرسش دیگر، اگر علی علیه السلام از طرف خداوند امام بود و او می‌دانست که امام است و می‌دانست که امامت، اصلی از اصول دین است، و دین جز با امامت کامل نمی‌شود، و هرکس به آن عقیده نداشته باشد کافر است پس چرا ۲۵ سال سکوت کرد؟! و فراتر از آن چرا با غاصبان خلافت و بلکه با منافقان و مرتدان همکاری نمود؟!

ملا باقر مجلسی (۱۰۳۷ - ۱۱۱۰ هـ ق) از شیخ مفید^۱ نقل می‌کند که:

«تمام شیعیان امامی اتفاق نظر دارند، که هرکس امامت یکی از امامان را انکار کند و اطاعتی را که خداوند از آنان واجب کرده قبول نداشته باشد، کافر و گمراه و مستحق ابدی آتش دوزخ است. «فهو کافر ضال مستحق للخلود فی النار»^۲.

طوسی^۳ می‌نویسد:

«رد کردن و انکار نمودن امامت مانند رد کردن و انکار نمودن نبوت،

عین یکدیگر است» «ودفع الامامة وجحدها كدفع النبوة وجحدها سواء»^۴.

پرسش این است که وقتی علی علیه السلام می‌دانست که امامت اینقدر مهم است پس چرا در تمام دوران ۲۵ سال خلافت خلفای سه گانه در کنار آنان باقی ماند؟! و مانند پیامبر گرامی مان صلی الله علیه و آله در زمین وسیع خدا هجرت نکرد تا برای خودش یار و یاور و مددگار بیابد و به ادای مسئولیتش بپردازد؟! پیامبر

۱- محمد بن محمد بن نعمان ۴۱۳-۳۳۸

گرامی مان علیه السلام وقتی دیدند که در مکه تبلیغ دین ممکن نیست و مردم ایشان را یاری نمی‌کنند به مدینه منوره هجرت کردند، علی ابن ابی طالب چرا اینکار را نکرد؟!

پرسش دیگر اینکه بنابر عقیده شما و فتوای شیخ مفید، وقتی خلفای سه گانه بدلیل انکار امامت کافر بودند! و نه تنها منکر امامت بودند که یکی بعد از دیگری این منصب را غصب و اشغال می‌کردند! پس علی ابن ابی طالب علیه السلام چرا با آنان بیعت نمود؟! وقتی می‌دانست آنان کافر هستند چرا در تمام مدت ۲۵ سال حکومت‌شان پشت سر آنان نماز می‌خواند؟! اگر علی ابن ابی طالب علیه السلام آن‌ها را کافر می‌دانست و می‌دانست که احکام امام کافر اجراء نمی‌شود، پس چرا از کنیزهایی که در زمان حکومت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از قبیله بنی حنیفه گرفته شده بود همسر انتخاب نمود؟! جریان ازدواج ایشان با حنیفه و اینکه از او فرزندی به نام محمد معروف به محمد بن حنیفه متولد شد شهرتش نیازی به استدلال ندارد.

وانگهی علی ابن ابی طالب علیه السلام امامی که به عقیده شما منکر امامتش کافر است! چگونه راضی می‌شود که دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر فاروق در آورد؟! در حالیکه به عقیده شما نعوذ بالله عمر کافر و مرتد و منافق است؟! یک مسلمان بلکه یک امام معصوم، که از جانب خدا، امام تعیین شده چگونه دخترش را به مرد کافری می‌دهد؟! چه با رضایت و چه با زور!! بر فرض اینکه به ادعای شما عمر (فاروق رضی الله عنه) دختر علی (مرتضی رضی الله عنه) را با زور گرفت! این امام چگونه از دخترش دفاع نمی‌کند و او را از چنگ (نعوذ بالله) یک مرد کافر و ظالم و غاصب!!! خلاص نمی‌کند؟! روی سخن ما با عاقلان است، آیا عقل‌ها به کار نمی‌افتد و حقایق به این روشنی را درک نمی‌کند؟

علی فرزندانش را به نام خلفاء می‌نامد!

علی ابن ابی طالب علیه السلام به این هم اکتفا نکرد بلکه فرزندانش را به نام خلفاء - و به تعبیر مفید و مجلسی و تئوریسین‌های تکفیری شبکه سلام و همفکرانشان، کفار - نامید، کسانی که خلافت را از او غصب کردند و مانع اجرای وصیت خدا و رسولش صلی الله علیه و آله شدند!! آری علی فرزندانش را به نام‌های ابوبکر و عمر و عثمان نامید!! پرسش این است که چه چیزی او را مجبور کرد که نام دشمنان خودش را هر روز در خانه‌اش بشنود و بر زبان بیاورد؟! در اینجا ما از کتب معتبر خود شما فقط به معرفی کسانی می‌پردازیم که اسم‌شان ابوبکر و عائشه رضی الله عنهما بوده، زیرا به عقیده شما ابوبکر اولین کسی بوده که خلافت را از اهل بیت غصب کرده است؟

ابوبکر در اهل بیت

یکی از بارزترین چهره‌های علمی جهان تشیع که شما شیعیان اثناعشری اصطلاحاً او را شیخ مفید می‌نامید لیست فرزندان علی ابن ابی طالب علیه السلام از جمله ابوبکر را ذکر می‌کند، ایشان می‌نویسد:

«از دیگر فرزندان علی علیه السلام محمد الاصر است که کنیه‌اش ابوبکر است و دیگری عبیدالله است که هردو با برادرشان حسین علیه السلام در کربلاء شهید شدند، مادرشان لیلی بنت مسعود الدرामी است.»

و یعقوبی مؤرخ شیعی^۱ درباره علی علیه السلام می‌نویسد:

«ایشان چهارده فرزند پسر داشت حسن، حسین، عبیدالله و ابوبکر که از این دو (عبیدالله و ابوبکر) نسلی باقی نماند، مادرشان یعلی بنت مسعود حنظلیه از بنی تمیم بود»^۱.

۱- ابن واضح اصفهانی، وفات یعقوبی را بین سال‌های ۲۷۸ و ۲۸۴ هـ ق گفته‌اند.

و ابو الفرج اصفهانی شیعی^۲ زیر عنوان: «ذکر خبر الحسین ابن علی ابن ابی طالب مقتله و من قتل معه» می نویسد:

«یکی دیگر از کسانی که با حضرت حسین شهید شدند، ابوبکر بن علی ابن ابی طالب است که مادرش یعلی بنت مسعود بود. أبو جعفر (طبری) ذکر کرده که مردی از همدان او را کشت، والمدائنی نوشته است که جسد او در میان شهداء پیدا شده اما مشخص نشده که چه کسی او را به شهادت رسانده است»^۳.

چه دلیلی محکمتر و روشنتر از این که علی ابن ابی طالب علیه السلام و ابوبکر صدیق رضی الله عنه با هم رابطه محبت و صمیمت و اخوت و برادری داشته‌اند، و علی رضی الله عنه با دید تعظیم و احترام به حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌نگریسته است. بزرگترین فرزند علی ابن ابی طالب رضی الله عنه حضرت حسن مجتبی، دومین امام معصوم شما که فرزند فاطمه زهراء و نوه گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله است نیز یکی از فرزندان او را به همین نام گرامی نامیده است.

یعقوبی مورخ شیعی می‌نویسد:

«حسن هشت فرزند پسر داشت، حسن (مثنی) که مادرش خوله بود،..... و ابوبکر و عبدالرحمن و طلحه و عبیدالله»^۴.

و ابو الفرج اصفهانی می‌نویسد:

۱- تاریخ یعقوبی ۲/۲۱۳.

۲- علی بن حسین ۲۸۴ - ۳۵۶ هـ.ق.

۳- مقاتل الطالبین ص ۱۴۲ چاپ دار المعرفه بیروت و جلاء العیون از ملا باقر مجلسی ص ۵۸۲.

۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۸ منتهی الآمال ج ۱ ص ۲۴۰.

«ابوبکر بن حسن بن علی ابن ابی طالب نیز از کسانی بود که با حسین در کربلاء به شهادت رسید، عقبه الغنوی او را شهید کرد»^۱.
و حسین بن علی نیز یکی از فرزندانش را ابوبکر نامید، مسعودی تاریخ نویس شیعی وقتی از کسانی سخن می گوید که با حضرت حسین در کربلا شهید شدند می نویسد:

«سه تن از فرزندان حسین بن علی در کربلا به شهادت رسیدند علی اکبر، عبدالله الصبی، و ابوبکر»^۲.
همچنین آمده است که:

«کنیه زین العابدین بن حسن ابوبکر نیز بوده است»^۳.
و همچنین حسن ابن حسن بن علی بن ابی طالب معروف به حسن مثنی نیز یکی از فرزندانش را ابوبکر نامید، این مطلب را اصفهانی از محمد بن علی حمزه علوی روایت می کند که:

«از کسانی که با ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی ابن ابی طالب کشته شد یکی ابوبکر بن حسن (مثنی) بن حسن بوده است».
و امام هفتم شیعیان اثنا عشری (امام) موسی کاظم نیز یکی از فرزندانش را ابوبکر نامیده است.

أبوالفرج اصفهانی می نویسد:
«کنیه علی ابن موسی (الرضا امام هشتم شیعیان اثنا عشری) نیز ابوبکر بود».

۱- مقاتل الطالیین ص ۸۷.

۲- التنبيه و الإشراف ص ۲۶۳.

۳- كشف الغمة ۲/۷۴.

از عیسی بن مهران از ابو الصلت هروی روایت است که گفت: «روزی مأمون از من مسأله‌ای پرسید: گفتم: ابوبکر ما در این مسأله چنین گفته، عیسی بن مهران می‌گوید از ابی الصلت پرسیدم ابوبکر شما کیست؟ فرمود: علی بن موسی الرضا کنیه‌اش ابوبکر و مادرش ام ولد بود»^۱.

عائشه در اهل بیت

موسی کاظم امام هفتم شیعیان اثناعشری نام یکی از دخترانش را به نام دختر ابوبکر صدیق عائشه صدیقه نامید، این مطلب را شیخ مفید زیر عنوان «ذکر عدد اولاد موسی بن جعفر و طرف من اخبارهم» نقل کرده است، می‌نویسد: «ابوالحسن موسی علیه السلام سی و هفت (۳۷) فرزند پسر و دختر داشت از جمله علی بن موسی الرضا علیه السلام... و فاطمه... و عائشه و أم سلمه»^۲. و همچنین علی بن محمد الهادی امام دهم شیعیان اثناعشری نیز یکی از دخترانش را عائشه نامیده بود. شیخ مفید می‌نویسد:

«ابوالحسن علیه السلام در ماه رجب سال ۲۵۴ هـ فوت نمود و در منزل خودش در سامرا دفن گردید. فرزندان او که از ایشان به جای مانده یکی ابومحمد حسن (عسکری)... و یکی دیگر دخترش عائشه بود»^۳. پس این منابع شیعه تایید می‌کند که اهل بیت هیچگونه کینه‌ای از خاندان صدیق بویژه امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق و ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنهما،

۱- مقاتل الطالبین ص ۵۶۱ و ۵۶۲.

۲- الإرشاد ص ۳۰۲ و ۳۰۳، الفصول المهمة ۲۴۲ و كشف الغمة ج/۲/۹۰.

۳- كشف الغمة ص ۳۳۴ و الفصول المهمة ص ۲۸۳.

در دل نداشتند ولذا فرزندانشان را به نام مبارک و گرامی این چهره‌های ماندگار تاریخ نام گذاری می‌کردند.

اگر واقعا امامتی در کار می‌بود، و این امامت حق مسلم اهل بیت می‌بود و بوسیله این شخصیت‌ها غصب می‌شد قطعاً اسم این شخصیت‌ها بر زبانشان جاری نمی‌شد چه رسد به اینکه بهترین عزیزانشان یعنی فرزندانشان را به نام آنان بنامند که در داخل خانه و در جمع خانواده همیشه این نام‌ها را بشنوند و بر زبان بیاورند.

این یکی از بزرگترین دلائلی است که ثابت می‌کند این ادعاهای موجود در روایات شما دروغ و ساختگی است مگر اینکه نعوذ بالله آنگونه که شما مدعی هستید امامان را متهم کنیم که از روی تقیه و دروغ و برخلاف میل باطنی‌شان فرزندانشان را به نام دشمنانشان نامگذاری کرده باشند!! که این از شأن و شخصیت اهل بیت بسیار بعید است.

کسی که خود را شیعه و پیرو و دوستدار اهل بیت معرفی می‌کند چگونه به خود جرأت می‌دهد که چنین اهانتی را به این انسان‌های پاک و نخبه، و نمونه‌های عزت و شرافت نسبت دهد؟!، اهانتی که به خادمان این بزرگواران هم نسبت دادنش ناپسند است!، چه رسد به کسانی که از سلاله پاک نبی مکرم ﷺ و دخت گرامی ایشان هستند و بر عزت و سربلندی و شجاعت و مردانگی اسلام تربیت شده‌اند، چگونه چنین اهانت و کسر شأنی را به این انسان‌های الگو و نمونه و پاک نسبت می‌دهید! خدایا از تمام اهل بیت و ذریه طاهره‌شان راضی و خوشنود باش.

حسن علیه السلام از امامت دست می‌کشد

اجازه دهید این پرسش بدیهی را مطرح کنیم که اگر دین بدون امامت ناقص است پس امام دوم شما حسن ابن علی چگونه از امامت دست بردار

می‌شود؟! و برای حفاظت جان خودش چگونه راضی می‌شود که در حیات و در جلو چشمان و با موافقت ایشان در حالیکه بیش از چهل هزار نیروی جنگی در اختیار دارد؟! بگذارد - بازهم به ادعای شما - کفر حکومت کند!! کسی که از طرف پروردگا جهانیان به امامت منصوب شده! آیا می‌تواند از مأموریتی که خداوند به او محول کرده شانه خالی کند؟! و نعوذ بالله مردم را به زیر سلطه کفر بکشاند تا اینکه جان خودش سالم بماند!؟

اساساً صلح ایشان با معاویه رضی الله عنه - بر فرض اینکه مردم به امامت معتقد می‌بودند - معنایش این است که همه مردم باور داشته‌اند که کناره‌گیری حضرت حسن از امامت هیچ تأثیری در ایمان آن‌ها نخواهد داشت و إلا حسن بن علی و ابن دخت رسول الله صلی الله علیه و آله که از هرگونه گناه و خطایی معصوم است! هرگز راضی نمی‌شد که سبب کفر تمام امت شود! و خودش چند سال بدون امام زندگی کند! و در حالی از دنیا برود که مهمترین اصل از اصول دین را ضایع کرده باشد!!

آیا می‌توان تصور کرد که بنده مسلمان آنهم امام منصوب از طرف خدا زندگی شخصی برایش از دین و عقیده‌اش عزیزتر و مهمتر باشد؟! آیت الله خمینی مخالفت خودش را با نظام شاهنشاهی در ایران اعلان کرد و خودش را در معرض خطر جدی قرار داد تا اینکه به حکومت مورد نظرش برسد، آیا آیت الله خمینی نعوذ بالله از حضرت امام حسن شجاع‌تر بود!؟

در نظام سربازی در بسیاری از کشورهای جهان (چه موقت و چه دائم) می‌بینیم که یک سرباز نظامی وقتی به زیر پرچم کشوری در می‌آید در صحنه‌های جنگ برای تحقق اهداف کشورش جان خودش را به خطر می‌اندازد و به آغوش مرگ می‌رود! آیا حضرت حسن این امام معصوم و منصوب از طرف خدا، به اندازه یک سرباز هم به امامت خودش معتقد نبود!؟

و نعوذبالله به اندازه یک سرباز هم قدرت و توانایی و آمادگی برای فداکاری نداشت؟! آیا فرصت آن نرسیده که عقل‌ها و وجدانها بیدار شود؟!!

مسأله چهارم:

عصمت

عصمت امامان از دیدگاه شیعیان اثناعشری

شیعیان اثناعشری ادعا می‌کنند کسانی که آن‌ها عقیده به امامتشان دارند معصوم نیز هستند یعنی از هرگناه و خطا و اشتباه و فراموشی پاکند. محمد رضا مظفر از علمای معاصر شیعه اثناعشری می‌نویسد:

«ما عقیده داریم که امام مانند پیامبر است و الزاما از هرگونه سهو و خطا و فراموشی نیز پاک می‌باشد»^۱.

این ادعا از دو حالت خالی نیست، یا راست است یا دروغ، برای اینکه راست و دروغ بودن این ادعا مشخص شود باید زندگی عملی این افراد را با دقت مطالعه کنیم، از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شروع می‌کنیم و خیلی کوتاه و خلاصه مرور می‌کنیم:

زندگی علی امامت را نقض می‌کند

هنگامی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وفات کردند و صحابه (و طبعا عموم مردم) ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به خلافت برگزیدند، و علی نیز در بین مردم و در کل این جریانات وجود داشت موضع علی در قبال آنچه که پیش آمد چه بود؟ اقدامات و عملکرد علی رضی الله عنه را بر می‌شماریم:

* با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد.

* تا وقتی ابوبکر رضی الله عنه زنده بود پشت سر ایشان نماز خواند.

* طبق ادعای امامی‌ها خلافت ابوبکر نادرست، جنگ با مرتدین به رهبری ابوبکر رضی الله عنه نادرست، و کنیزهایی که از این جنگ‌ها بدست آمده بود غیر شرعی بوده است! اما علی رضی الله عنه بر خلاف این ادعاها از آن کنیزها همسری انتخاب کرد یعنی حنفیه از قبیله بنی حنیفه که از او فرزندی بنام محمد معروف به محمد بن حنفیه متولد شد.

* (چنانکه در نامه ششم نهج البلاغه ملاحظه شد) علی رضی الله عنه بیعت با خلفای سه گانه را درست می‌دانست.

* علی رضی الله عنه با عمر رضی الله عنه نیز بیعت کرد و تا زمانیکه ایشان زنده بود پشت سرش نماز خواند.

* (چنانکه در نهج البلاغه آمده) علی رضی الله عنه از ترس اینکه مبادا به ایشان آسیبی برسد به عمر فاروق توصیه کرد که شخصا به جنگ رومیان و ایرانیان نرود.

* چنانکه در کتب شیعه و سنی آمده علی رضی الله عنه سه تن از فرزندان را به نام‌های ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم نامگذاری کرد.

* چنانکه در کتب شیعه آمده دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر فاروق رضی الله عنه در آورد.

* به شرکت در شورای شش نفره‌ای که عمر فاروق برای انتخاب خلیفه آن را پیشنهاد نمود راضی شد و عملاً شرکت کرد.

* علی رضی الله عنه با عثمان ذی النورین خلیفه سوم نیز بیعت کرد و تا زمانیکه ایشان زنده بود پشت سرش نماز خواند.

این ده مورد بارزترین نمونه‌های عملکرد علی علیه السلام مشتمل بر گفتار و کردار ایشان است، اگر ایشان معصوم بوده پس تمام این اعمال امام معصوم درست است، و اگر این اعمال درست باشد پس ادعای امامت باطل است، زیرا معصوم کار اشتباه انجام نمی‌دهد و سخن اشتباه نمی‌گوید، خصوصا اگر کفر یا تأیید کفر باشد، و اگر این اعمال اشتباه باشد پس علی امام نبوده است، زیرا به ادعای شما امام از ارتکاب هرگونه خطا و اشتباه معصوم است. زیرا انکار امامت، یا آن را به غیر اهل آن سپردن از دیدگاه تمام شیعیان اثناعشری کفر است و علی علیه السلام با این اعمال نعوذ بالله گویا به کفر راضی می‌شود!

آنچه که ملاحظه فرمودید یعنی مجموعه رفتارهای علی علیه السلام ثابت می‌کند که ایشان خودش را از طرف خداوند امام نمی‌دانست، بلکه امامت را از اختیارات شورا می‌دانست بنابراین آنچه که ایشان انجام داده (طی ۲۵ سال خلافت خلفای سه گانه علیهم السلام) کاملا درست و طبیعی بوده است، و ایشان خیلی شجاعتر و مؤمن‌تر از آن بوده که خودش را از یک طرف امام بداند اما در عین حال از اعلان امامتش عاجز بماند، یا کارهای نادرست مخالفینش را تأیید کند و بر خلاف میل و عقیده باطنی‌اش با آنان بیعت کند و پشت سر آنان نماز بخواند، و فرزندان‌ش را به نام آنان بنامد، و فقط بخاطر نجات خودش به عقیده شیعیان اثناعشری نعوذ بالله بیست و پنج سال کفر و نظام حاکم کفار را ببیند و در زیر پرچم آن زندگی کند!!

کسی که کمترین آشنایی با دین و علم شرعی دارد نمی‌تواند چنین کاری بکند چه رسد به کسی که از جانب خدا به امامت تعیین شده باشد و به ادعای شما اصلا هدف امامتش بر پایی دین و جانشینی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله باشد!! و در واقع ایشان از بهترین صحابه و یکی از بهترین قهرمانان میدان‌های جنگ باشد.

آری! علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار سایر صحابه بزرگوار رضی الله عنهم برای سربلندی اسلام و به اهتزاز در آمدن پرچم توحید، و دفاع از مقدسات اسلامی در راه خدا آنقدر جهاد کردند که مردم گروه گروه به دین الله داخل شدند، اما چطور ممکن است که به ادعای شیعیان اثناعشری وقتی بنیان اسلام رو به خرابی می‌رود، ایشان نه تنها تماشاجی این خرابی باشد که حتی در خراب کردن بنیان اسلام و بلکه کندن ریشه اسلام - زیرا که امامت مهمترین اصل دین اسلام است نعوذ بالله - با دشمنان اسلام همکاری کند و با آنان بیعت نماید و حتی همکار و مشاور آنان قرار گیرد!!

کناره گیری حسن علیه السلام از امامت

وانگهی حسن ابن علی بن ابی طالب علیه السلام که امام دوم شیعیان اثناعشری است از امامت دست می‌کشد! و با وجود اینکه دهها هزار مرد جنگی و هوادار در اختیار دارد زمام امور را به دست رقیب خودش معاویه رضی الله عنه می‌سپارد. اگر ایشان معصوم بوده و امامت را به معاویه رضی الله عنه سپرده، و به این امر راضی شده، که به ادعای شما نعوذ بالله یک کافر بر امت حکمرانی کند! این کردار خود عصمت و امامت را نقض می‌کند. و اگر معصوم نبوده و این کار را کرده پس امام نیست زیرا که عصمت از شروط امامت است.

پذیرش ولی عهدی مأمون توسط امام هشتم

امام هشتم شما علی بن موسی الرضا چگونه می‌پذیرد که ولی عهد مأمون باشد؟! روشن است که ولی عهدی و نیابت یک غاصب خلافت را پذیرفتن، اعتراف به مشروعیت اوست، و به عقیده شما به غاصب امامت، مشروعیت بخشیدن کفر است!! اگر امام هشتم شما معصوم بوده پس کردار ایشان دلیل بر صحت خلافت مأمون است! و این خود نقض امامت است! و

اگر معصوم نیوده پس امام نیست زیرا عصمت در مذهب شما از شروط امامت است، و روشن است که اگر امامت یکی از امامان شما مختل شود تئوری امامت به طور کلی مختل می‌گردد.

این‌ها نمونه‌های کوتاه و گذرایی بود که خواستیم موضوع را روشن کنیم و إلا تعارضات و تناقضات در مذهب شیعه اثناعشری آنقدر فراوان است که در شمارش نمی‌گنجد، و انسان عاقل نباید اختیار خودش را به کسی بسپارد که او را از پیروی حق محروم کند، زیرا که زندگی کوتاه است، و روز حساب و روبرو شدن با خداوند نزدیک، و بهشت و جهنم قطعی و حتمی است. از خداوند می‌خواهیم که حق را به رنگ حق و باطل را به رنگ باطل به ما بنمایاند، و توفیق پیروی از حق و اجتناب از باطل را به ما عنایت فرماید. آمین.

مسأله پنجم:

تقیه

کسانی که اینهمه حدیث و روایت جعل کرده و به اهل بیت نسبت داده‌اند برای حمایت از دروغ‌هایشان عقیده عجیب و شگفت‌انگیزی را ساخته و وارد دایره دین کرده‌اند، غافل از اینکه چنین عقیده‌ای نه تنها نمی‌تواند از امامت حمایت کند که برعکس بطلان امامت را آشکارتر می‌کند، و بلکه متأسفانه دین را بدنام می‌کند، این عقیده، عقیده تقیه است یعنی دروغ از روی قصد و عمد.

کسانی که این احادیث را ساخته‌اند، طبعاً در یکجا و در یک زمان نمی‌زیسته و هم نظر نبوده‌اند، پس اگر یکی از آنان دروغی ساخت و به امام نسبت داد، و دیگری دروغ دیگری مخالف دروغ اول به همان امام نسبت داد، وقتی تعارض و تناقض این دو دروغ با هم آشکار شد راه حلش این است که گفته شود امام تقیه کرده است!!

تقیه شرعی

البته در شریعت حالت خاصی را خداوند در نظر گرفته و در شرایط خاص و استثنایی به بنده مؤمن اجازه داده است که برای نجات جان خودش می‌تواند دروغی بگوید که جانش را نجات دهد، چنین دروغی در شرایط خاص و استثنایی (شبیه حالتی که کسی مجبور شود از شدت گرسنگی برای سد جوع مثلاً گوشت خوک بخورد که طبعاً خداوند به او اجازه داده است) مباح است و نه واجب.

اما تقیه‌ای که شیعیان اثناعشری ساخته و جزو دین قرار داده‌اند واجب است که طبق روایات شیعه هر کس آن را ترک کند دین را ترک کرده است!! اما تقیه شرعی ممکن است کسی در تمام عمر هم یکبار از آن استفاده نکند، زیرا مباح است، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النحل: ۱۰۶].

«هر کس که پس از ایمانش به الله کفر ورزد [بازخواست می‌شود] مگر کسی که وادار [به کفر] شود و دلش به ایمان مطمئن باشد ولی کسانی که برای [پذیرش] کفر سینه بگشایند خشمی از [سوی] الله بر آنان است و عذابی سهمگین [در پیش] دارند».

طبری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که ایشان در تفسیر آیه کریمه فوق فرمود:

«خداوند خبر داده که هرکس بعد از مؤمن بودنش کافر شود پس بر او غضب خداوند و عذاب بزرگ است، پس هر کس مجبور شود و چیزی به زبانش بگوید که قلبش به ایمان مطمئن باشد، تا اینکه بدینوسیله از دشمنش نجات یابد پس هیچگونه ملامتی بر او نیست زیرا که خداوند متعال بندگان را (فقط) به آنچه که دل‌هایشان به آن محکم باشد مؤاخذه می‌کند».^۱

و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتًا وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ

نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿۲۸﴾ [آل عمران: ۲۸].

«مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوستان [خویش] گیرند و هر کس این [کار] را کند [او را] در هیچ چیز از [دوستی] الله [بهره‌ای] نیست. مگر آنکه به نوعی از آنان حذر کنید و الله شما را از [کیفر] خود بر حذر می‌دارد و بازگشت به سوی الله است».

طبری همچنین از ابن عباس رضی الله عنهما آورده که ایشان در تفسیر آیه کریمه ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ فرمود:

«خداوند متعال مؤمنین را نهی فرمود که با کفار ملاطفت کنند یا اینکه به جای مؤمنین کفار را به دوستی پنهانی بگیرند، مگر اینکه کفار بر مؤمنین غالب باشند که در آن صورت (می‌توانند) با آنان ملاطفت (یا مدارا) کنند اما (طبعاً) در دین با آنان مخالفت کنند» این است معنی آیه کریمه ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَهُ﴾.

پس در هر دو آیه کریمه، اول اصل ذکر شده و سپس با «إلا» استثناء را جدا کرده است، که معنی‌اش مباح بودن مستثنی است، و روشن است که استثناء نه امر شرعی است و نه دینی، و این همان تقیه شرعی در حالت استثنایی است که خداوند اجازه داده در هنگام ضرورت از آن استفاده شود.

تقیه شیعه اثناعشری

اما تقیه در نزد شیعیان اثناعشری دین است! که درباره مشروعیت و اهمیت آن روایاتی ساخته و به اهل بیت نسبت داده‌اند، از جمله:

از (امام) جعفر صادق رضی الله عنه روایت شده که فرمودند: «إن التقية تسعة اعشار

الدين» تقیه نه دهم دین است!! و اینکه فرمودند:

«لا دين لمن لا تقية له» «هرکس تقیه نکند دین ندارد».

همچنین ادعا می‌کنند که (امام) محمد باقر علیه السلام فرمودند:

«التقية ديني و دين آبائي» «تقيه دين من و دين پدران من است»^۱.

طبعاً اهل بيت از اين روايات بيزارند. متأسفانه علمای مذهب اثناعشری اين عقیده را نه تنها پذيرفته بلکه آن را همانند نماز اصلی در دين قرار داده‌اند!

ابن بابويه قمی^۲ یکی از بزرگترین علمای شیعه می‌نویسد:

«عقیده ما درباره تقيه اين است که تقيه واجب است هر کس آن را ترک کند مثل اين است که نماز را ترک کرده باشد»!!! «اعتقادنا في التقيه أنها واجبة من تركها بمنزلة الصلاة»^۳.

پس «تقيه» را دين قرار دادند، که بوسيله آن خود را به خدا نزديک کنند!!

شگفت انگيز اينکه اين تقيه ۹۰ در صد دين را تشكيل می‌دهد، يعنی هر کس روزی ۹۰ در صد تقيه کند و ۹۰ در صد کار خلاف عقیده باطنی‌اش انجام دهد او ۹۰ در صد دين را تکميل کرده است!!

و شگفت انگيزتر اينکه اين تقيه به ادعای روايات شیعه تنها دين یک امام نيست! بلکه دين تمام اهل بيت به شمول خود رسول گرامی صلی الله علیه و آله است!! مگر اينکه ائمه به پيامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده نشوند، و عقیده داشته باشند که دين آنان غير از دينی است که پيامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند، در حالیکه مفهوم دين آبائی همين است.

۱- اصول کافی ۲/۲۱۷ باب تقيه.

۲- أبو الحسن علی بن الحسين بن موسى بن بابويه الصدوق القمي متوفی ۳۲۹ هـ. ق.

۳- الاعتقادات ص ۱۱۴.

کدام انسان عاقل می‌پذیرد یا باور می‌کند که دین اسلام که خداوند آن را نازل فرموده تا اخلاق پاکیزه را حاکم کند و اساس تعاملات انسانی را بر صداقت و صراحت و شفافیت بنا کند تا زندگی انسان‌ها به شکل سالم و طبیعی در پرتو صداقت و امانت داری و شفافیت رشد کند اینگونه به مردم تقیه و پنهان کاری بیاموزد؟! بلکه این تقیه و پنهان کاری را ۹۰ در صد دین بدانند و بر آن اجر و مزد و پاداش عنایت کند!! فرض کنید این ادعا و باور درست است بیاییم نتیجه گیری کنیم!

نتیجه تقیه امام

۱- در صورت درست بودن ادعای تقیه برای امامان نتیجه چیست؟ دینی که خداوند متعال آن را نازل فرموده دین تقیه است، یعنی پنهان کاری و خلاف واقع گفتن و عمل کردن!! این یک امر مسلم است که پنهان کاری و عدم صداقت و شفافیت در تمام ادیان و در تمام جوامع بشری حتی در عصر جاهلیت اخلاق زشت و ناپسندی بوده است، و هر انسان عاقل و آزاده از آن ابا داشته و احساس شرمندگی می‌کرده و می‌کند، چه رسد که این پنهان کاری دین باشد!! و شخص پنهان کار و متظاهر در برابر این عمل غیر اخلاقی اش اجر و پاداش حاصل کند!!

۲- اگر «تقیه دین» باشد و «هرکس تقیه نکند بی‌دین باشد» و «تقیه دین تمام اهل بیت» باشد و ۹۰ در صد دین تقیه و پنهان کاری و تظاهر باشد پس نعوذ بالله چگونه باور کنیم که پیامبر گرامی ﷺ دین را به طور کامل رسانده‌اند!! نعوذ بالله شاید ایشان بخشی از دین را از روی تقیه پنهان کرده باشند!! چونکه دین ایشان تقیه بوده است!! خدایا! از این اهانت و جسارت به پیامبر گرامی‌ات و اهل بیت

- اطهارش از تو طلب مغفرت و آمرزش می‌کنیم، آن الگوهای ایمان و شجاعت و صداقت از این گونه مزخرفات پاک و مبرا هستند.
- ۳- و اگر تقیه و پنهان کاری دین و بلکه ۹۰ در صد دین باشد پس چه ضمانتی وجود دارد که نعوذ بالله هر آنچه پیامبر گرامی ﷺ تبلیغ و بیان کرده‌اند قطعاً و یقیناً همان دین اصلی و حقیقی باشد! شاید بخشی از آن را از روی تقیه فرموده باشند! و حق چیز دیگری باشد؟!
- ۴- و اگر تقیه دین باشد پس چه ضمانتی وجود دارد که تمام گفتار و کردار امامان حقیقتاً دین باشد و از روی تقیه صادر نشده باشد؟!
- ۵- اگر تقیه دین باشد پس فایده امامت چیست؟! مقصود امامت که تبلیغ حق و آموزش آن به مردم است، پس وقتی امام، حق را می‌پوشاند و دین را ضایع می‌کند تا زندگی خودش را حفظ کند فایده امامتش چیست؟!
- ۶- اگر تقیه دین باشد پس چه ضابطه و قانون و شاخصی وجود دارد که مشخص کند این کردار امام حقیقت است، و آن یکی تقیه؟! تا اختلاف و چالشی را که نعوذ بالله خود امام بوجود آورده از میان برداشته شود؟! شما معتقدید که امام آمده تا اختلافات مردم را از بین ببرد اما می‌بینیم که متأسفانه خود امام قصداً با گفتار خلاف حقیقت و کردار خلاف حقیقتش اختلاف بوجود می‌آورد و پیروانش را دچار شگفتی و سردرگمی می‌کند!

احتیاج امام به پیروانش برای رفع اختلاف

لذا امام به پیروانش احتیاج پیدا کرد تا اینکه آن‌ها کتاب تألیف کنند و با گمان و تخمین به رفع اختلاف بپردازند، آری پیروان ائمه با تألیف کتاب و بیان اینکه کدام گفتار و کردار امام حقیقت است و کدام تقیه؟، تلاش کردند اختلاف

و مشکلی را که امام خودش بوجود آورده! را از بین ببرند، چنانکه طوسی هر دو کتابش التهذیب و الاستبصار را به همین منظور تألیف کرده است.

پس این پیروان ائمه نعوذ بالله از خود امامان شجاعت بیشتری داشته‌اند! زیرا این‌ها چیزی را که امام نتوانسته با صراحت بیان کند بیان کرده‌اند، بنابراین نفع و فایده این پیروان از خود امامان برای امت بیشتر بوده است!! زیرا این‌ها توانستند اختلافی را از بین ببرند که امام نتوانست!!

طوسی که او را شیخ طائفه (یعنی استاد مذهب شیعه) می‌نامند در مقدمه کتابش التهذیب می‌نویسد:

«یکی از دوستان که حقیقت بر ما واجب شده - که خدایش تایید کند - پیرامون احادیث اصحاب ما - که خدایشان تایید کند و برگزیدگانشان رحم نماید - و آنچه که از اختلاف و تفاوت و منافات و تضاد در این احادیث وجود دارد با ما صحبت و گفتگو کرد، تا جاییکه تقریبا هیچ روایتی نیست مگر اینکه در مقابل، ضد آن وجود دارد، و هیچ حدیثی نیست مگر اینکه در مقابل، حدیث دیگری آن را نفی می‌کند، تا جاییکه مخالفان ما این امر را از بزرگترین ضعف‌های مذهب ما قرار داده‌اند...» وی در بخش دیگری می‌نویسد:

«تا اینکه بر عده‌ای از کسانی که توان علمی و بصیرت و آگاهی در وجوه استدلال و معانی الفاظ را ندارند شبهه وارد شده و بسیاری از آنان بدلیل اینکه توجیه شبهه برایشان مبهم بوده و از حل شبهه عاجز مانده‌اند از اعتقاد حق برگشته‌اند».^۱

پس ملاحظه می‌فرمایید که شیخ طائفه و استاد مذهب شیعه چگونه اعتراف می‌کند که هیچ روایتی نیست مگر اینکه در مقابل آن، روایت دیگری وجود دارد که آن را نقض می‌کند، این بود که عقل بعضی از عاقلان مذهب

شیعه را بیدار نمود و چنانکه اعتراف کرده مذهب شیعه را رها نمودند.

چرا امام بعدی تقیه امام قبلی را بیان نمی‌کرد؟

پرسش این است که اگر امام اول بنا به هر مجبوری مطلبی را از روی تقیه بر خلاف حقیقت فرمود چرا امام بعد از ایشان برای مردم روشن نمی‌کند که فلان مطلب را امام از روی تقیه فرموده و حقیقت چیز دیگری است؟! چرا هر امام تقیه امام قبلی را مشخص نکرد تا در نتیجه اینهمه روایت متناقض روی هم انباشته نشود و نیازی نباشد که علمای مذهب شیعه آستین بالا ببرند و بدون اینکه دلیل و برهانی از ائمه داشته باشند فقط از روی تخمین و گمان روایات ائمه را خوب و بد کنند، ما از کجا بدانیم که آنچه فلان عالم شیعه نوشته درست است یا غلط؟! یا اصلا تقیه نیست و حقیقت است؟!!

پس بنابراین فلان عالم شیعه است که شایستگی امامت دارد! زیرا که او تناقضات مذهب شیعه را بر طرف کرده بلکه او باید امام الأئمه نامیده شود زیرا که تناقضات تمام اقوال ائمه را بر طرف نموده است!! پس این پرسش هم بجاست که ائمه‌ای که مردم را دچار شگفتی و سردرگمی کرده‌اند که بعضی پیروان مذهب شیعه در نتیجه این تناقضات از مذهب دست کشیده و می‌کشند چگونه شایستگی دارند که امام نامیده شوند؟! اما ما اهل سنت و دوستان واقعی اهل بیت رحمة الله علیهم عقیده داریم که امامان از این دروغ‌های شاخداری که با یکدیگر در تناقض آشکار قرار دارند پاک و مبرا هستند، این کالای کساد دروغ سازان و دروغ فروشان ارزانی خودشان باد.

۷- پرسش مهمتر اینکه وقتی تقیه را دین می‌دانیم پس شجاعت کجا رفت؟! مگر نه این است که از شروط امامت این است که امام شجاعت‌ترین مردم باشد؟! در صفات امام که چنین ادعا شده است.

شیخ مفید می‌نویسد:

«و يجب أن يكون الإمام أشجع رعيته» «واجب است که امام شجاع‌ترین پیروانش باشد»^۱.

پس امامی که حقیقت را نگوید چه شجاعتی دارد؟!

تقیه و علم غیب

۸- پرسش دیگر اینکه در صورت پذیرش تقیه به عنوان بخشی از دین پس علم غیب کجاست؟! مگر نه این است که ادعا می‌کنند امام غیب می‌داند و برای آن ده‌ها و صدها حدیث و روایت جعل کرده‌اند؟! پس وقتی امام از روی تقیه و از ترس اینکه مبدا سؤال کننده، جاسوس حکومت باشد برخلاف حقیقت و بر خلاف عقیده باطنی‌اش فتوا می‌دهد تا به او وانمود کند که او نه امام است و نه عالم! بلکه یک فرد عادی یا از اهل سنت است! پس علم غیب امام کجا رفت؟! امامی که علم غیب دارد نباید بداند که شخص سؤال کننده از ارادتمندان امام است یا جاسوس و دشمن ایشان؟!

شیعیان اثناعشری با توجه به ده‌ها و صدها روایت جعلی و دروغین‌شان در این باب مدعی هستند که امام علم غیب می‌داند، آنچه در گذشته اتفاق افتاده! و آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد! و آنچه که اکنون دارد اتفاق می‌افتد! همه را می‌داند!! و هرگاه بخواهد چیزی را بداند می‌داند!! آیا امام با این همه علم و دانش فوق العاده نمی‌داند که این کسی که آمده، از ایشان سؤال یا مطلبی بپرسد از دوستان و ارادتمندان ایشان است یا خیر؟!

کلینی می‌نویسد:

«باب إذا شاء الأئمة عليهم السلام أن يعلموا الغيب علموا»^۱.

«باب درباره اینکه ائمه عليهم السلام هرگاه بخواهند غیب بدانند، می‌دانند».

«باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون ما كان و ما يكون و أنهم لا يخفي

عليهم الشيء صلوات الله عليهم».

«باب درباره اینکه ائمه عليهم السلام آنچه در گذشته بوده و آنچه در آینده خواهد

بود همه را می‌دانند، و هیچ چیزی بر آنها پنهان نمی‌ماند»^۲.

«باب أن الأئمة عليهم السلام لو ستر عليهم لأخبروا كل امرئ بما له وما عليه».

«باب درباره اینکه اگر اسرار ائمه عليهم السلام حفظ شود قطعاً ضرر و فایده

هرکس را به او خبر خواهند داد»^۳.

امام از روی قصد حق را پنهان می‌کند!

۹- پرسش دیگر اینکه این بیچاره‌ای که آمده از امام فتوا بپرسد و امام از

روی تقیه چیزی را بر خلاف حقیقت و برخلاف عقیده صحیح و

درست خودش به او فرموده، و او به گمان اینکه این مطلب از امام

معصومی صادر شده که از طرف خدا تعیین گردیده است، نخواسته

و ندانسته به یک مطلب و عقیده باطل عمل کرده تکلیفش چیست؟

او چه تقصیری دارد؟!

۱- اصول کافی ۲۵۸/۱.

۲- اصول کافی ۲۶۰/۱.

۳- اصول کافی ۲۶۴/۱.

او برای اینکه خدا را به یکتایی بپرستند و از شریعت محمد ﷺ پیروی کند به کس دیگری اعتماد نکرد که سؤالش را از او بپرسد بلکه به سراغ امام معصومی رفت که از دروغ و خطا و اشتباه چه از روی قصد و چه از روی فراموشی منزّه و پاک است!!

اما متأسفانه به دام تقیه افتاد و امام معصوم و پاک از دروغ و خطا طبعاً به ناچار و از روی اجبار به او فتوای خلاف حقیقت داد!! یعنی بر خلاف حقیقت و مخالف عقیده باطنی خودش او را ارشاد و توجیه فرمود!!! گناه این بیچاره مسکین چیست؟!؟

اگر امام نمی‌تواند حق بگوید باید ساکت باشد

۱۰- این واقعیت خیلی روشن و آشکار است که در صورت چنین معضلی که امام به هر دلیلی قدرت و توانایی گفتن حق و بیان حقیقت را ندارد، به جای گفتن باطل و خلاف حق، بهتر است خاموش بماند، تا باعث گمراهی مردم نا آگاه نگردد. و خدای نکرده مورد نکوهش الله قرار نگیرد. طبعاً امامان عالم به قرآن بوده و می‌دانستند که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾ مَتَّعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾﴾ [یونس: ۶۹-۷۰].

«بگو آنان که بر الله دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند، [آن] بهره‌ای در دنیاست، آنگاه بازگشتشان به سوی ماست، سپس [طعم] عذاب سخت را به [سزای] آنکه کفر می‌ورزیدند به آنان می‌چشانیم».

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٠٥﴾﴾ [النحل: ۱۰۵].

«جز این نیست که کسانی افتراء می‌کنند که به آیات خداوند ایمان ندارند و همین گروه دروغگویانند».

پس کسانی که به خداوند متعال دروغ و افتراء می‌بندند و ادعا می‌کنند که این دروغ و افتراء آنان دین الله متعال است تا بدینوسیله جان و زندگی خودشان را نجات دهند، در حالیکه آن‌ها مأمور و مکلف به تبلیغ و بیان دین الله هستند این عده (که دروغ‌هایشان را به امامان بزرگوار نسبت می‌دهند) افتراء کنندگان بر خدا هستند، این‌ها چند روزی در این دنیا از نعمت‌های خداوند استفاده خواهند کرد و سپس به سوی خداوند باز خواهند گشت خداوندی که برای آنان عذاب سخت و دردناکی در نظر گرفته است.

این سرانجام دروغگویان خواهد بود. اما اهل بیت رضوان الله علیهم که سلاله پاک رسول الله ﷺ هستند از این دروغگویان و دروغ‌های آنان متنفرند، اهل بیت از خانواده پاک و راستگویی هستند که سرور و سردار و تاج سر همه مخلوقاتند. و رسول مکرم ﷺ فرموده‌اند: (من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا أو لیصمت) «هرکس به خداوند و روز آخرت ایمان دارد باید سخن خیر بگوید یا خاموش باشد»^۱.

تناقض معصوم! در داستانی حقیقی

اما بیایید با هم به این داستانی که نوبختی^۲ از علمای معروف شیعه اثناعشری از یکی از امامان نقل می‌کند توجه کنیم:

۱- صحیح بخاری ۵۵۵۹ صحیح مسلم ۶۷.

۲- ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی، سومین نایب خاص (سفیر) امام زمان در دوران غیبت صغری. متوفی ۳۲۶ ه. ق.

«یکی از شیعیان به نام عمر بن ریاح خدمت امام رفت تا مسئله‌ای بپرسد سؤالش را پرسید و رفت، سال بعد آمد و عین همان مسئله را از همان امام پرسید، اما امام اینبار جواب دیگری برعکس جواب قبلی به او داد، پرسشگر شیعی را این پاسخ ناپسند آمد و گفت: این پاسخ شما عکس پاسخی است که سال گذشته به من دادید!! امام فرمود: پاسخ ما از روی تقیه بوده است!

عمر بن ریاح شیعی درباره امامت امام دچار شک و تردید گردید. وقتی از حضور امام بیرون رفت شخصی از شیعیان به نام محمد بن قیس را دید و جریان را به او بازگفت و اضافه کرد خدا شاهد است که من هدفی جز عمل کردن به فتوای ایشان نداشته‌ام بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که ایشان از روی تقیه به من فتوا داده باشند!!

محمد بن قیس گفت شاید کسی دیگری در مجلس حضور داشته که امام از او تقیه کرده! گفت اتفاقاً در هر دو مجلسی که من از ایشان پرسیدم هیچکس دیگری جز من حضور نداشت! اما فکر می‌کنم هر دو مرتبه بدون علم پاسخ داده (نعوذبالله)، و بار دوم یادش نبوده که قبلاً چه پاسخی داده تا مثل همان پاسخ بدهد. بنابراین از امامت ایشان برگشت و گفت: کسی که به باطل فتوا دهد نمی‌تواند امام باشد. «فرجع عن امامته وقال: لا یكون اماما من یفتی بالباطل».^۱

طبعاً کسی که به باطل فتوا دهد، نمی‌تواند امام باشد. آیا شیعیان این حقیقت را می‌دانند و از این روایات دروغینی که به اهل بیت نسبت داده شده اعلان بیزاری می‌کنند؟! کلینی از زراره بن أعین روایت می‌کند که گفت:

«یک مسئله از امام باقر علیه السلام سپس مردی آمد و همان مسئله را پرسید و بر خلاف جوابی که به من داده بود به او جواب داد، پس از آن مرد دیگری آمد و به او جواب سومی داد مخالف آن دو، چون آن دو مرد بیرون شدند، گفتم یابن رسول الله! دو تن عراقی از شیعیان شما آمدند و یک مسئله پرسیدند و به هر کدام جواب دیگری دادید؟ فرمود: ای زراره! این محققا برای ما بهتر است و شما را و ما را پایدارتر می کند، و اگر همه شما شیعیان یکرأی باشید، مردم به وحدت و اعتقاد شما نسبت به ما پی می برند، و زندگی ما و شما متزلزل و ناپایدار می شود، گوید پس از آن به امام صادق علیه السلام گفتم: شما اگر شیعیان خود را بر نوک نیزه و بر آتش برانید انجام می دهند، و با این حال جواب های مختلف به آنها می دهید؟! گوید همان جواب پدرش را به من داد»^۱.

این و صدها نمونه دیگر تناقضاتی است، که در فتاوای ائمه وجود دارد، آیا واقعا درست است که نعوذ بالله امام خلاف حقیقت می گفته؟! حاشا و کلا، چنین چیزی هرگز قابل تصور نیست و از اخلاق آن بزرگواران که از بهترین شخصیت های اهل بیت بوده اند بسیار بعید است.

۱۱- پرسش دیگر اینکه مردم وقتی فهمیدند که تقیه دین است، پس چگونه به امامشان اعتماد کنند، و چگونه تشخیص دهند که کدام فرموده امام تقیه و کدام حقیقت است؟!

شیعه بر خلاف اهل سنت عمل کند!

۱۲- جاعلان و دروغ پردازان که می خواستند شیعیان را از سایر امت اسلامی جدا کنند روایاتی ساختند و دروغ هایی جعل کردند که بر

اساس آن: هرکس نمی‌تواند حضور امام برسد یا در دو مسأله متفاوت نمی‌تواند حق را تشخیص دهد ببیند که اهل سنت چه می‌کنند هر کاری آن‌ها کردند این فرد شیعه عکس آن را انجام دهد!!

«عمر بن حنظله گوید از امام ششم علیه السلام پرسیدم دو مرد از هم مذهبیان ما درباره دین یا ارث اختلاف کردند چه کنند؟... گفتم، قربانت گردم اگر دو نفر مجتهد، هر دو حکم خود را موافق کتاب و سنت تشخیص دهند ولی یکی از دو رای، موافق عامه باشد و دیگری مخالف عامه بکدام یک از دو خبر عمل شود؟ فرمود: آنکه مخالف عامه است مایه رشد و هدایت است...»^۱

این از عجیب‌ترین قواعد دینی در مذهب شیعه است که به خدا سوگند اهل بیت رحمة الله علیهم از آن بیزارند پس باید گفت: چه نیازی وجود دارد که کسی پیش امام برود و فتوا بخواهد خودش ببیند هر کاری که اهل سنت انجام می‌دهند عکس آن را انجام دهد!!

تقیه منصب امامت را لغو می‌کند

۱۳- اجازه دهید پرسش دیگری مطرح کنیم که اگر امام از طرف خداوند منصوب و تعیین شده تا اینکه از دین حفاظت کند و آن را به مردم ابلاغ نماید پس چرا تقیه می‌کند؟!

اگر می‌گویند تقیه برای حمایت امام از زندان و شکنجه و شهادت است! باید گفت این استدلال درست نیست و امامی که مسئولیت خطیری چون تبلیغ دین را به عهده دارد مانند پیامبران علیهم السلام باید آن را به مردم برساند، حتی اگر زندان و شکنجه و مرگ در انتظارش باشد، زیرا کسانی که مانند

۱- ترجمه و شرح فارسی آیت الله محمد باقر کمره ای ص ۱۱۳ تا ۱۱۵ با اختصار کتاب فضل العلم، حدیث شماره ۱۰- اصول کافی ۱/۶۷-۶۸، من لا یحضره الفقیه ۳/۵، التهذیب ۱/۳۰ این بابویه قمی، احتجاج طبرسی ص ۱۹۴، وسائل الشیعه ۱۸/۷۵-۷۶.

پیامبران علیهم السلام از طرف خداوند مکلف به تبلیغ دین می‌شوند، هرگز مجاز نیستند که به خاطر ترس از مردم مأموریت‌شان را ترک کنند.

خداوند متعال در وصف پیامبران بزرگوارش می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ

بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [الأحزاب: ۳۹].

«کسانی که رسالت (پروردگار شان) الله را (به مردم) می‌رسانند و فقط از او می‌ترسند و جز خداوند از هیچ کس دیگری نمی‌ترسند و خداوند برای حسابرسی کافی است».

در کجای قرآن چنین مضمونی می‌توان یافت که فلان پیامبر الهی از ترس مردم - که تقریباً همه پیامبران علیهم السلام هم با خطر مواجه بوده‌اند - حق را به صراحت به مردم نگفته و از تقیه استفاده کرده باشد؟!

شما عقیده دارید که امامت مانند نبوت است یعنی اینکه امام هم در شجاعت و هم در احساس مسئولیت مانند پیامبر است پس در تبلیغ امامت و ادای مسئولیت هم باید مانند پیامبر صلی الله علیه و آله شجاع و نترس باشد و تبلیغ دین و خشنودی پروردگارش باید از جان‌ش نیز برای او عزیزتر باشد جایی که دین خدا ضایع شود زندگی پیامبر و به ادعای شما وصی پیامبر چه ارزشی دارد؟!

۱۴- هر کس می‌تواند پرسد که وقتی امام مانند سایر پیروانش هیچگونه مسئولیتی در تبلیغ دینش تحمل نمی‌کند پس فایده امامتش چیست؟!

۱۵- باز هم پرسشی مطرح می‌شود که به ادعای شما وقتی امام این همه قدرت فوق العاده و توانایی‌های خارق العاده دارد که حتی در تصور نمی‌گنجد و بلکه تمام این جهان هستی در تصرف امام قرار دارد!! پس چه نیازی به تقیه دارد؟!

بیاید در پایان با کتاب «مدینه المعاجز» از آقای هاشم بحرانی آشنا شویم که شما را به شدت شگفت زده خواهد کرد، ایشان برای علی بن ابی طالب علیه السلام بیش از پانصد (۵۰۰) معجزه بر شمرده است!!!

پس ایشان که پانصد معجزه در اختیار داشت چرا از آن در راه نصرت دین و دفاع از حق و نشر عقیده اش استفاده نکرد؟!

ما معتقدیم شخصیت‌هایی که منصب تخیلی امامت به آنان نسبت داده شده انسان‌های بزرگوار، وارسته و از دوستان و اولیای خداوند بوده‌اند و مانند سایر مؤمنان زندگی عادی داشته‌اند، البته آن‌ها بندگان عابد و نیکوکاری بوده و هیچ اطلاعی از افسانه امامت نداشته و هرگز مدعی آن نبوده‌اند.

امامت بعدها از سوی دیگران! به آنان نسبت داده شده، آن‌ها نه قدرت خارق العاده داشته و نه دارای معجزه بوده‌اند، اگر چنین ادعایی واقعیت می‌داشت وضعیت به گونه دیگری می‌بود و قطعاً آنان با معجزات و توانایی‌های خارق العاده‌شان جلو دشمنانشان می‌ایستادند و هرکس مانع تبلیغ دین و دعوت حق می‌شد را از سر راه برمی‌داشتند، و با کسانی که به آن‌ها دروغ و تهمت و افتراء می‌بستند تصفیه حساب می‌کردند!

لیکن ما عقیده و اطمینان و باور کامل داریم که خداوند روزی را وعده داده که همه انسان‌ها از قبرهایشان بلند خواهند شد و آنچه در سینه‌ها پنهان بوده آشکار شده و خداوند همه تهمت‌زندگان و جاعلان و دروغگویان را به سزای اعمالشان خواهد رساند.

۱۶- پرسش دیگر اینکه موضع علمای شیعه که به مردم فتوا می‌دهند درباره تقیه چیست؟! آیا مانند امامان‌شان تقیه می‌کنند یا خیر؟ اگر از تقیه استفاده می‌کنند پس مردم چگونه به فتاوی آن‌ها اعتماد

کنند؟! و اگر تقیه نمی‌کنند چرا؟ آیا این‌ها از امامانشان شجاعت‌رند یا اینکه به تقیه ایمان ندارند؟!

مشخص است که شیعیان در طول تاریخ جز مدت کوتاهی در حکومت آل بویه و صفوی و اینک در سه دهه اخیر پس از ظهور حکومت شیعی ایران، همیشه در حالت ترس و خوف زندگی می‌کرده‌اند و همیشه نیاز به تقیه داشته‌اند.

وانگهی بنابر روایات و اقوال علمای شیعه تقیه دین است، اگر علماء به آن عمل کنند از چشم مردم می‌افتند و فتاوای‌شان مشکوک و غیر قابل اعتماد می‌شود. و اگر به آن عمل نکنند کارکرد و جایگاه ائمه مشکوک و ضعیف خواهد شد و پیروانشان از آن‌ها شجاعت‌ر معرفی خواهند شد که این‌ها به تقیه عمل نکرده‌اند اما ائمه برای حفظ جان و از ترس دشمنانشان به تقیه پناه برده‌اند!!

۱۷- در پایان اجازه دهید این مطلب را روشن کنیم که برای کسانی که مسئولیت بیان و تبلیغ دین را به عهده داشته باشند، بیان نکردن و پنهان کردن حقایق دین، یا اصطلاحاً کتمان حق از بزرگترین گناهان بشمار می‌رود.

خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ ﴿۱۵۹﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّوْا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۶۰﴾﴾ [البقرة: ۱۵۹-۱۶۰].

«قطعاً کسانی که نشانه‌های روشن و هدایتی را که ما نازل کرده‌ایم - پس از آنکه آن را برای مردم در کتاب [آسمانی] روشن ساخته‌ایم - پوشیده می‌دارند، اینانند که الله آنان را لعنت می‌کند و لعنت‌کنندگان [از مردم و فرشتگان نیز] آنان را لعنت می‌کنند مگر کسانی که توبه کردند و [بدی‌های گذشته] را اصلاح

نمودند و [حقیقت را برای مردم] روشن ساختند. پس اینانند که از آنان در می‌گذرم و منم توبه پذیر مهربان».

پس چگونه می‌توان تصور کرد امامی که از طرف خداوند منصوب شده نعوذ بالله مرتکب چنین عمل زشتی شود که در نتیجه آن دین ضایع شود؟! هرگز چنین تصویری را نمی‌توان وارد دانست و آن بزرگواران از این تهمت‌ها پاک و مبرا هستند. از خداوند متعال می‌خواهیم که حق را به رنگ حق به ما بنمایاند و توفیق پیروی عنایت فرماید. و باطل را به رنگ باطل به ما نشان دهد و توفیق گریز از آن را به ما عنایت فرماید. آمین.

مسئله ششم:

توانایی‌های خارق العاده

در کتاب‌های روایی شیعه ده‌ها و بلکه صدها حدیث و روایت وجود دارد که توانایی‌های خارق العاده‌ای به ائمه نسبت می‌دهد! بلکه بنا بر ادعای این روایات هیچ چیزی در جهان نیست مگر اینکه در تصرف و سیطرهٔ امام است!! آیت الله خمینی در این زمینه می‌نویسد:

«برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفهٔ حکومت است، و آن مقام خلافت کلی الهی است، که گاهی در لسان ائمه علیهم‌السلام، از آن یاد شده است. خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضعند. از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه نمی‌رسد، حتی ملک مقرب و نبی مرسل»!!!^۱.

به بعضی از این معجزات خارق العاده توجه فرمایید:

زمین لرزه را علی متوقف می‌کند!؟

کاشانی^۲ از مفسران شیعه اثناعشری این قصه را چنین نقل می‌کند:

«از فاطمه علیها‌السلام روایت شده که فرمود: در زمان ابوبکر زلزله آمد مردم نزد ابوبکر و عمر رفتند دیدند که آن‌ها از ترس خانه‌هایشان را رها کرده و به سوی علی علیه‌السلام می‌شتابند، مردم هم بدنبال آن‌ها در حرکتند تا اینکه همه

۱- ولایت فقیه ص ۵۳ (حکومت اسلامی).

۲- محمد بن شاه مرتضی، ملقب به محسن معروف به ملا محسن فیض کاشانی، ۱۰۰۷

نزد خانه علی رسیدند، علی علیه السلام بدون اینکه از وضعیت موجود پروایی داشته باشد از خانه بیرون آمد، علی حرکت کرد و مردم هم در پی ایشان راه افتادند، تا اینکه به یک بلندی رسیدند، علی روی آن بلندی نشست و مردم هم اطراف او نشستند، در حالیکه همه به دیوارهای شهر که از شدت لرزه به جلو و عقب می‌رفت نگاه می‌کردند!! علی به آن‌ها فرمود: گویا شما از آنچه دیده‌اید وحشت زده‌اید؟! گفتند: چگونه وحشت زده نباشیم، ما که هرگز چنین چیزی ندیده‌ایم! ایشان لبانش را تکان داد و دست بر روی دست شریفش زد و خطاب به زمین فرمود: ترا چه شده؟! آرام باش! پس زمین به اجازه خداوند آرام شد! مردم از آنچه دیدند بیش از تعجب اولشان وقتی که بی‌پروا از خانه بیرون آمد شگفت زده شدند!! فرمود: مثل اینکه از کار من تعجب کردید؟ گفتند: بله! فرمود: منم آن انسانی که خداوند فرموده است ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۝۱ وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ۝۲ وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ۝۳﴾ [الزلزلة: ۱-۳] منم آن انسان که به زمین خطاب می‌کند و می‌گوید: ترا چه شده؟ ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ۝۴﴾ [الزلزلة: ۴] آنروز (قیامت) زمین اخبارش را به من بازگو می‌کند!!^۱.

پس ملاحظه می‌فرمایید که ائمه چه قدرت و توانایی فوق‌تصوری داشته‌اند!!
اینکه با این وجود، چرا همیشه مظلوم بوده‌اند معلوم نیست! ما نمی‌دانیم!!

علی بر ابرها سوار می‌شود!!

ملا باقر مجلسی^۱ در داستان مفصلی می‌نویسد:

«علی به دو ابر اشاره کرد که هر کدام آن‌ها به شکل فرش پهن شده در آمد، بر یکی خودش سوار شد و بر دیگری یارانش، مانند سلمان و مقداد و غیره. علی در حالیکه بر ابر سوار بود فرمود: من چشم خدا در زمین او هستم!! من زبان گویای خدا در میان مخلوقاتش هستم!! من نور خدا هستم که هرگز خاموش نمی‌شود!! و من دروازه خدا هستم که از آن به او می‌توان رسید! و حجت او بر بندگانش هستم!!»

«أنا عين الله في أرضه، أنا لسان الله الناطق في خلقه، أنا نور الله الذي لا يطفأ، أنا باب الله الذي يؤتي منه، وحجته على عباده»^۲.

این داستان مفصل همچنان بگونه شگفت‌انگیزی ادامه می‌یابد، و یاران علی درباره معجزات پیامبران از ایشان می‌پرسند و ایشان می‌فرماید: من بزرگتر از این به شما نشان خواهم داد!! تا اینکه فرمود:

«قسم به ذاتی که دانه را شکافت و گیاه را رویاند من از ملکوت آسمان‌ها و زمین آنقدر در اختیار دارم که اگر بخشی از آن را بدانید دل‌های شما تحمل آن را نخواهد داشت!! اسم اعظم خداوند هفتاد و دو حرف دارد، آصف ابن برخیا یک حرف آن را در اختیار داشت که وقتی آن را به زبان آورد زمین میان او و میان تخت بلقیس تا شد و بهم در نوردید تا آنکه تخت

۱- محمد باقر مجلسی فرزند محمد تقی مجلسی جامع کتاب بحار الأنوار و مؤلف حق‌الیقین و کتاب‌های تفرقه افکن دیگر و از علمای دربار صفوی بود پدر بزرگش ملا مقصود از مروچین مذهب تشیع بشمار می‌رفت. ملا باقر از علمای اخباری و فردی متعصب و بد زبان بود. ۱۰۳۷-۱۱۱۰ هـ.ق.

۲- بحار الأنوار ۳۴/۲۷.

بدستش رسید و سپس زمین بحال خود برگشت این کار در کمتر از چشم بهم زدن انجام شد، هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ماست و یک حرف آن مخصوص خداست که برای خویش در علم غیب برگزیده است.^۱ اما اگر این ادعاها درست می‌بود حتما در زندگی ائمه به اصطلاح دوازده گانه اثری از آن نمودار می‌شد. خود حضرت علی علیه السلام به ادعای روایات شما چگونه به اجبار از ایشان بیعت گرفته شده؟! تصویری که روایات شما از ایشان بدست می‌دهد نعوذ بالله آنقدر زشت است! که نه تنها ایشان که حتی به شخصیتی که در شجاعت و عزت نفس و قوت ایمان خیلی پایین‌تر از ایشان هم باشد نمی‌زیبد!!

به گردن علی طناب انداخته می‌شود!!

روایات شیعه ادعا می‌کنند که به گردن علی نعوذ بالله طناب انداخته شد و ایشان را کشان کشان بردند تا با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کند!! در نمایشنامه عجیب و مسخره‌ای در کتاب سلیم بن قیس هلالی^۲ آمده است که ادعا می‌کند:

«.... ابوبکر رضی الله عنه غلام خودش قنغذ را نزد علی فرستاد تا اینکه ایشان را جهت بیعت احضار کند. علی نیامد، ابوبکر به قنغذ گفت: برگرد، اگر از خانه بیرون آمد دست ننگه دار و گرنه در خانه‌اش به او هجوم بیاور، و اگر مانع شد خانه را بر سرشان به آتش بکشید! قنغذ ملعون آمد و با اصحابش بدون اجازه

۱- بحار الأنوار ۳۷/۲۷.

۲- فردی افسانه‌ای که علمای معروف شیعه او و کتابش را یک افسانه مملو از تناقض با عقاید شیعه می‌دانند. متوفی ۷۶ ه. ق. برای آشنایی بیشتر با او و کتابش به کتاب تحقیقی آلفوس اثر ارزشمند استاد علی رضا حسینی مراجعه کنید.

به خانه هجوم آوردند، علی علیه السلام سراغ شمشیرش رفت، ولی آنان زودتر به طرف شمشیر آنحضرت رفتند، و با عده زیاد شان بر سر او ریختند، عده‌ای شمشیرها را بدست گرفتند و بر آنحضرت حمله ور شدند، و او را گرفتند و بر گردن او طناب انداختند! حضرت زهراء علیها السلام جلو درخانه، بین مردم و امیر المؤمنین علیه السلام مانع شد، فنفس ملعون با تازیانه به آنحضرت زد، بطوری که وقتی حضرت از دنیا می‌رفت در بازویش از زدن او اثری مثل دستبند بر جای مانده بود، خداوند قنفذ را و کسی که او را فرستاد لعنت کند!!

سپس علی علیه السلام را بردند و به شدت او را می‌کشیدند، تا آنکه نزد ابوبکر رسانیدند... این در حالی بود که علی علیه السلام فرمود: بخدا قسم، اگر شمشیرم در دستم قرار می‌گرفت می‌دانستید که هرگز به این کار دست نمی‌یابید.... عمر بصورت اهانت‌آمیزی گفت: بیعت کن و این اباطیل را رها کن. علی فرمود: اگر انجام ندهم شما چه خواهید کرد؟ گفتند: تو را با ذلت و خواری می‌کشیم!.... سپس عمر گفت: برخیز ای فرزند ابی طالب و بیعت کن! حضرت فرمود: اگر انجام ندهم چه خواهید کرد؟ گفت: بخدا قسم در این صورت گردنت را می‌زنیم! امیر المؤمنین علیه السلام سه مرتبه حجت را بر آنان تمام کرد، و سپس بدون آنکه کف دستش را باز کند دستش را دراز کرد!! ابوبکر هم روی دست او زد و به همین مقدار از او قانع شد. علی علیه السلام قبل از آنکه بیعت کند در حالیکه طناب بر گردنش بود خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله صدا زد: «ای پسر مادرم، این قوم مرا خوار کردند و نزدیک بود مرا بکشند».^۱

آیا این چهره زشت و رسوا به علی ابن ابی طالب علیه السلام آن بزرگمرد ایمان و صداقت و شجاعت می‌زیید؟!

چرا علی از آن معجزات استفاده نکرد؟!

پرسش هر انسان عاقل در اینجا این است که پس چرا علی بن ابی طالب علیه السلام از آن توانایی‌های خارق العاده‌اش اولاً برای حمایت خودش و سپس برای نصرت دین و دفاع از عقیده‌اش در طول ۲۵ سال خلافت خلفای راشدین علیهم السلام سپس در زمان معاویه رضی الله عنه استفاده نکرد؟! بویژه در زمان معاویه که عملاً جنگی هم در گرفت و ایشان (علی علیهم السلام) با اینکه شمشیرش را در اختیار داشت (به دلیل خیانت شیعیانش) نتوانست پیروز شود! آیا لازم نبود در آن شرایط سخت و دشوار که شیعیان و مدعیان محبت و پیروی هم ایشان را تنها گذاشته بودند حضرتش از معجزات خارق العاده و توانایی‌های شگفت‌انگیزی که در اختیار داشتند (اگر می‌داشتند) استفاده می‌کردند؟!

شما که معتقدید امامت اصلی از اصول دین است که هر کس به آن عقیده نداشته باشد کافر است!! و هر کس آن را رد کند کافر است!! و هر کس آن را برای غیر ائمه قبول داشته باشد کافر است!! پرسش این است که علی علیه السلام با اینکه سلاح الهی!! را در اختیار داشته و می‌دیده که مردم کافر می‌شوند چگونه به کفر و ارتداد امت راضی می‌شود اما از آن معجزات و توانایی‌هایش استفاده نمی‌کند؟!

اگر می‌خواهید بگویید که خداوند به ایشان دستور نداده! می‌پرسیم پس خداوند این معجزات خارق العاده را چرا به ایشان عنایت فرموده؟! فقط برای تفاخر؟! یا برای اینکه هنگام لزوم جهت نصرت دین و عقیده‌اش از آن استفاده کند؟! وانگهی چگونه ممکن است که خداوند امامت را که اصل مهمی از اصول دین است را به کسی عنایت کند و اسباب و وسایلی هم برای نصرت و کمک او در اختیارش بگذارد اما اجازه استفاده آن‌ها را از او سلب کند؟! این منطق را هیچ عقل سالمی نمی‌پذیرد.

و حسن چرا از معجزات استفاده نکرد؟

جالب اینکه حسن ابن علی علیه السلام از امامت به نفع معاویه رضی الله عنه کناره‌گیری کرد! و با کمال میل راضی شد که ایشان و تمام پیروانش از معاویه رضی الله عنه اطاعت کنند، قطع نظر از ارتشی که با علی رضی الله عنه برای مرگ بیعت کرده بودند و هنوز دست به شمشیر هم نبرده بودند که (به نوشته تاریخ طبری) تعدادشان نزدیک چهل هزار مرد جنگی بود، و اینک در اختیار حضرت حسن بود.

پس وقتی به ادعای شما معاویه رضی الله عنه نعوذ بالله کافر بود و حضرت حسن سلاح الهی و ربانی در اختیار داشت که می‌توانست جهان را تسخیر کند و طبعاً معاویه و تمام مخلوقات روی زمین را شکست دهد و علاوه بر آن چهل هزار مرد جنگی نیز در اختیار داشت، پس چرا از این سلاح ربانی و معجزات خارق العاده استفاده نکرد؟! آیا بازهم می‌توان گفت به دلیل اینکه خداوند ایشان را از استعمال آن سلاح ربانی باز داشته بود؟! کدام عقل سالم چنین استدلالی را باور می‌کند؟!

میلیونر پابرهنه!

شخص پابرهنه‌ای را تصور کنید با لباس‌های کهنه و فرسوده و رنگ زرد و شکم گرسنه و آواره، حتی کلبه‌ای ندارد با خانواده‌اش شب را در آن سپری کند، و مجبور است در بیرون بخوابد، و همه می‌بینند که فرزندان و خانواده‌اش هم مثل خودش فقیر و بیچاره هستند، و خود و خانواده‌اش به شدت نیازمند کمک دیگران هستند اما وقتی کسی از کنارش رد می‌شود و دلش به حال او می‌سوزد و می‌خواهد کمکی به او ارائه کند ادعا می‌کند که بنده به هیچ کمکی نیاز ندارم، من خودم میلیونر هستم!! و هرگونه مال و امکانات در اختیار دارم!! می‌پرسید پس چرا از این مال و امکانات خود

استفاده نمی‌کنی و برای خودت سر پناهی درست نمی‌کنی!! به وضع خود و خانواده‌ات نمی‌رسی؟ به نیازمندان کمک نمی‌کنی؟

می‌گویند: من دوست دارم با زهد زندگی کنم!! شما مجبورید چنین شخصی را یا دروغگو! بدانید و یا دیوانه! چون در جهان عقلا غیر قابل درک و پذیرش است که شخصی بهترین انواع امکانات را بیش از تمام میلیونرهای جهان در اختیار داشته باشد اما نه خودش از آن استفاده کند نه خانواده‌اش از آن بهره‌ای ببرند و نه به نیازمندان جامعه کمکی بکنند!!! فقط در بانک‌ها ذخیره داشته باشد!!

پس چنین وضعیتی با ادعاهای گزاف هرگز قابل درک و قبول نیست، یعنی اینکه این آقا یا واقعا دیوانه است و یا دروغ می‌گوید!! این در جهان مادی است. در جهان معنویت هم موضوع فرق چندانی نمی‌کند، شما مدعی هستید که ائمه قدرت و توانایی فوق العاده و معجزات خارق العاده در اختیار دارند! اما همه آن‌ها همیشه و در تمام مدت عمرشان به گفته خود شما در کمال مظلومیت و در تنگنا و خفقان زندگی می‌کرده‌اند، حتی اجازه و جرأت اظهار دین و عقایدشان را نداشته‌اند! و پیروانشان نیز همواره مورد پیگرد و ستم قرار داشته‌اند! اما ائمه هیچگاه از توانایی‌های فوق العاده و معجزات خارق العاده‌شان استفاده نکرده‌اند!! آیا این دروغ و تهمت و افتراء، به آن بزرگواران ﷺ نیست؟

پیروان ائمه چرا نپرسیدند!؟

به ادعای شما ائمه همواره این توانایی‌های خود را به پیروانشان نشان می‌داده‌اند و آن‌ها از دیدن این معجزات شگفت زده و بهت زده می‌شدند! اما هیچگاه کسی از میان پیروان از هیچکدام از ائمه نپرسید که شما که اینهمه قدرت و توانایی و معجزه در اختیار دارید و هم ما و هم شما و دین و عقیده

مان در تنگنا و خفقان قرار داریم، پس چرا از این توانایی‌ها استفاده نمی‌کنید تا نفس راحتی بکشیم؟! عقل سالم اقتضا می‌کند که بگوییم این ادعاها نیز دقیقا مانند ادعای امامت، دروغ‌هایی بیش نیست که بوسیله جاعلان و دروغ پردازان به ائمه علیهم‌السلام نسبت داده شده است.

ما نمی‌دانیم که اینگونه موارد، عقل و درک و وجدان کسی را بیدار خواهد کرد یا نه؟ انسان‌های عاقل و زیرک اگر مطالبی بخوانند و بدانند که در آن فایده‌ای برایشان نهفته است حتما پند می‌گیرند، اما کسانی که از نعمت حقیقی عقل محرومند و در مهمترین و خطرناکترین بخش سرنوشت و زندگی‌شان یعنی دین و عقیده و زندگی دائمی و ابدی روز آخرت، به دیگران متکی هستند! و همواره خود را به مغالطه می‌اندازند، و پذیرش حق برایشان سنگین و دشوار می‌نماید و قدرت و شهامت تصمیم‌گیری ندارند قطعا پشیمان خواهند شد، اما زمانی که پشیمانی سودی نداشته باشد.

مسئله هفتم:

صحابه رضی الله عنهم

ما اهل سنت عقیده داریم که صحابه رضی الله عنهم بعد از پیامبران علیهم السلام قطعاً بهترین مخلوق خداوند هستند. بویژه خلفای راشدین ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین، و علی مرتضی رضی الله عنهم أجمعین.

در این مورد اولاً به قرآن کریم و سپس به سنت صحیح رسول الله صلی الله علیه و آله استدلال می‌کنیم که مدح و ثناء و ستایش صحابه در تمام قرآن کریم و سنت مطهر می‌درخشد، و سپس به عقل سالم استدلال می‌کنیم که هر عقل سالمی می‌گوید:

بزرگترین مدرسه تاریخ که طراح و سرپرست آن خداوند حکیم دانا و قادر توانا، و مؤسس و مدیر و معلم آن رسول الله صلی الله علیه و آله باشد دانش جویانش قطعاً با نمره بیست و ممتاز قبول می‌شوند. و استدلال دیگرشان بعد از قرآن و سنت و عقل سالم به تاریخ و واقعیت‌های مندرج در آن است که در مدت کوتاهی توانستند تمام جهان را با اخلاق و محبت به زیر سیطره خود در آورند.

اما شیعیان اثناعشری عقیده دارند که مدرسه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله شکست خورده و شاگردانش - جز تعداد اندکی که از عدد انگشتان یک دست بیشتر نیستند - همه مردود شده‌اند!!

در اصول کافی آمده است که:

«حمران بن اعین گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: قربانت ما چه بسیار کم هستیم، اگر همه بر سر یک گوسفند فراهم شویم آن را تمام نمی‌کنیم؟ فرمود من برای تو شگفت آورتر از این را باز نگویم؟ همه مهاجرین و انصار

رفتند جز - با دست خود اشاره کرد - سه تا،» (المهاجرون والأنصار ذهبوا إلا ثلاثة)!!!

علی اکبر غفاری^۱ می نویسد: چنانکه کشی از ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«ارتد الناس إلا ثلاثة أبوذر وآله وسلمان والمقداد...»^۲. «و (همه) مردم جز سه نفر مرتد شدند أبوذر و خانواده اش و سلمان و مقداد».

«عبدالملک بن اعین از جعفر صادق علیه السلام پرسید پس همه مردم هلاک شدند؟! أبو عبدالله علیه السلام فرمود: «ای والله یابن أعین هلك الناس أجمعون... ای والله هلكوا إلا ثلاثة... فصاروا سبعة» «آری ای ابن أعین به خدا سوگند همه مردم هلاک شدند... آری به خدا سوگند هلاک شدند جز سه نفر... سپس هفت نفر شدند»^۳.

آیا چنین حکمی از روی عقل و منطق درست است؟! عقل اگر از تأثیرات خارجی سالم بماند و صاحب آن در جستجوی حقیقت، صادقانه تلاش کند قطعاً به توفیق خداوند حق را در خواهد یافت. اینک ما سعی خواهیم کرد حقایقی را در این موضوع آنگونه که هست سلسله وار بیان کنیم:

اول: صحابه بویژه مهاجران قبل از درخشش نور اسلام مشرک بودند و دین پدران شان را داشتند، که خداوند به آنان لطف کرد و از میان آنان

۱- پاورقی نسخه عربی دار الأضواء بیروت ۱۴۰۵

محمد ﷺ را به عنوان آخرین پیامبر فرستاد، این پیامبر گرامی ﷺ از اولین روز بعثت، دین آنان را به باد انتقاد گرفت، و تخیلات آنان را سفیهانه توصیف نمود و عقایدشان را باطل اعلان کرد، قوم آنحضرت ایشان را تکذیب کردند، و دعوت ایشان را ناپسند پنداشتند و از پذیرش آن سرباز زدند، فقط عده کمی از آنان، علی رغم حساسیت شدید جامعه، و بر خلاف موج عمومی مخالفت اقشار مختلف با دین جدید، دعوت توحید را قبول کردند و مسلمان شدند، و همه پیامدهای این اقدام شجاعانه را به جان و دل خریدند.

خانواده و سران و بزرگان جامعه که خود را همه کاره مردم می‌دانستند این عده اندک را بدترین عذاب‌ها چشانند و از خانه و کاشانه‌شان آواره کردند و آنقدر آن‌ها را کتک زدند و شکنجه نمودند که بعضی در زیر شکنجه جان دادند و بلکه بعضی‌ها را به عمد به شهادت رساندند!

آری! هر کس که مسلمان می‌شد از چشم سرداران قریش و جامعه اشرافی مکه می‌افتاد و او را از هم نشینی خود محروم می‌کردند و در محاصره اقتصادی قرار می‌دادند، بعضی آن را تحمل می‌کردند، بعضی را هم قبیله‌شان حمایت می‌کرد و بعضی با تحمل غربت و دوری وطن و خانواده و فرزندان مجبور می‌شد راه هجرت به حبشه را پیش گیرد.

جالب است بدانید که این مردان مؤمن و نمونه تاریخ هر گونه دشواری را تحمل می‌کردند، و بعضی‌ها همه چیزشان را از جمله جان عزیزشان را از دست می‌دادند بدون اینکه مال و امتیازی بدست آورند! یا منصب دنیوی کسب کنند. این حقیقت را هیچ کس نمی‌تواند انکار کند نه شیعه و سنی، و متأسفانه کتاب‌های شیعه از اخبار و حوادث این مؤمنان و رنج‌ها و مشقت‌هایی که هنگام قبول ایمان تحمل کرده‌اند خالی است و لذا شیعیان، دقیقتر بگوییم بعضی علمای شیعه راحت می‌توانند این مؤمنان را به ارتداد و نفاق و غیره متهم کنند.

دوم: این مؤمنانی که اسلام را بویژه در روزهای اول دعوت رسول الله ﷺ پذیرفتند از دو حال خارج نیستند، یا از روی قناعت به این دین بزرگ و ایمان عمیق به خدا و رسول گرامی اش ﷺ مسلمان شدند، و هرگونه رنج و مشقتی را تحمل کردند. یا اینکه چون غیب می دانستند! یا پیش بینی می کردند که این دین اسلام که امروز چند نفر بیشتر پیرو ندارد و همه انسان های جهان دشمنش هستند روزی پیروز خواهد شد و قدرت و عزت پیدا خواهد کرد، لذا از روی نفاق و فریب به ظاهر وارد دایره اسلام شدند!! و تمام آن رنج ها و مشقت ها را از روی ریا و تظاهر تحمل کردند!!

برای اینکه موضوع بیشتر روشن گردد یک مثال نزدیک و ملموس عرض می کنیم، آیت الله خمینی در زمان شاه سابق ایران، علیه سلطنت ظالمانه او به مبارزه پرداخت، و او در نتیجه، ایشان را آزار و اذیت کرد و در تنگنا قرار داد و زندانی کرد و سر انجام تبعید نمود، طبعاً در آن زمان شاگردان و هوادارانی از آقای خمینی و جنبش مبارزاتی ایشان متأثر شده و از ایشان تبعیت می کردند. لذا آن ها نیز مورد پیگرد قرار گرفتند و مانند خود آقای خمینی زندانی و شکنجه و آزار و اذیت شدند.

پرسش این است که آیا می توان در مورد سایر همفکران و همزمان آیت الله خمینی گفت این ها همه دروغگو و ریا کارند، و اصلاً به جنبش مبارزاتی آن زمان علاقه مند نبوده و آن را قبول نداشتند! ولی چون حدس می زدند که رژیم شاه سقوط کند و انقلاب پیروز شود و آن ها بتوانند به جایی برسند لذا تمام آن دشواری ها و سال ها، زندان و شکنجه را فقط از روی ریا و تظاهر تحمل کردند؟! اگر امروز کسی چنین چیزی بگوید بلافاصله حرفش رد خواهد شد گرچه در عصر حاضر آنهم در بازی های سیاسی ممکن است چنین موردی اتفاق بیفتد اما این احتمال خیلی ضعیف است.

اما جامعه آنروز قریش فرهنگ و تجربه و سواد جوامع امروزی را هرگز دارا نبود که حتی با کوچکترین و ضعیفترین احتمال هم بتوان چنین موردی را تصور کرد، پس وقتی تصور چنین چیزی در جنبش و انقلاب آقای خمینی و دوستانش حتی با احتمال خیلی ضعیف هم قابل تصور نیست، پذیرش چنین احتمالی درباره مهاجرین رضی الله عنهم را چگونه می‌توان تصور کرد؟!

سوم: اینکه انصار رضی الله عنهم وقتی از مدینه برای حج عازم مکه شدند و با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله ملاقات کردند و مسلمان شدند، وقتی نزد قومشان برگشتند و به عنوان نمایندگان مردم مدینه اسلام را به آنها عرضه کردند، بسیاری از آنان مسلمان شدند. سپس در حج سال بعد عده دیگری مسلمان شدند و با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند و تعهد نمودند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را یاری کنند.

در حالیکه می‌دانستند که نه تنها قوم و قبیله آنحضرت که تمام اعراب با ایشان سر به دشمنی برداشته‌اند، پس در چنین شرایطی که رسول مکرم صلی الله علیه و آله هیچ حامی و مددکاری ندارند، چند نفری هم که با ایشان هستند مثل خودشان ضعیف و ناتوان و در معرض آزار و شکنجه قرار دارند. چنین بیعت و تعهدی به معنی این بود که آنها خود را برای جنگ‌های خطرناک و سختی آماده می‌کنند که جز خداوند هیچکس نمی‌داند نتیجه آن چه خواهد بود.

پس با توجه به این حقایق شما چه حدس می‌زنید؟ آیا مسلمان شدن انصار رضی الله عنهم أجمعین در آن شرایط دشوار و آمادگی برای جنگ و جهاد، از روی ایمان عمیق به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بود یا اینکه آنها به این امید ایمان آوردند و بیعت کردند که می‌دانستند روزی پیامبر صلی الله علیه سلم قدرت خواهد گرفت و بعد از ایشان قدرت و خلافت به این‌ها خواهد رسید؟!

هر انسان عاقل و سالمی که به عقل و شخصیت خودش احترام بگذارد و آزادانه و مستقل فکر کند اعتراف خواهد کرد، که ایمان آوردن و بیعت نمودن آنان برای دفاع از آن حضرت ﷺ و آمادگی برای جنگ‌های تحمیلی آینده هیچ عامل و انگیزه دیگری جز باور عمیق و ایمان کامل و محبت فوق العاده به خدا و رسول گرامی اش ﷺ نداشته است.

چهارم: اینکه انصار[ؓ] از برادران مهاجرشان که از مکه هجرت کرده و به مدینه رفته بودند، با ایثار و فداکاری پذیرایی نمودند و در خانه‌هایشان را به روی آنان گشودند، و همه اموال و داشته‌هایشان را در خدمت آن‌ها قرار دادند تا جاییکه یکی از انصار به برادر مهاجرش پیشنهاد کرد که هر کدام از دو همسرش را که می‌پسندد اشاره کند تا او طلاقش دهد و برادر مهاجرش با او ازدواج کند.

به نظر شما این ایثار و فداکاری نمونه در تاریخ، سرچشمه گرفته از ایمان عمیق و خالصانه آنان به خدا و رسول گرامی اش است یا به امید طمع و چشمداشت به مال و منصبی که هیچ اطلاع و آگاهی از آمدن یا نیامدن آن ندارند؟! آیا در تاریخ انسان‌های نمونه‌ای از این قبیل سراغ دارید که به امید و انتظار دنیای تخیلی که به ظاهر اصلا قابل تحقق نیست با روحیه‌ای سرشار از فداکاری، مال خودشان را در شرایطی که خودشان به آن نیاز دارند، برای همفکران و هم عقیده‌هایشان بی‌دریغ خرج کنند؟!

به اینگونه حقایق مجسم و زنده تاریخ با دید شک و تردید نگرستن به منزله پوچ دانستن همه حقایق موجود در این جهان هستی و سلب اعتماد از همه گذشته‌های مستند تاریخ بشر است. که لازمه چنین منطقی دیوانگی و نا بخردی عقلای جهان و سرانجام لجام گسیختگی عقل انسان است.

پنجم: قطع نظر از اینکه چه کسی زودتر مسلمان شده همه می‌دانیم و می‌پذیریم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی[ؓ] از اولین روزهای دعوت توحید

با پیامبر گرامی ﷺ همراه و هم نفس بودند، و از آغاز دعوت تا لحظه وفات آنحضرت ﷺ هیچکدام آنان نه در سفر نه در حضر، نه در جنگ نه در صلح، نه در سختی نه در آسایش، هیچگاه از ایشان جدا نشدند مگر اینکه به فردی از آنان مأموریتی سپرده شده باشد.

این واقعیتی است که درباره آن بین شیعه و سنی اختلافی وجود ندارد. ششم: بیایید مجدداً این پرسش را مطرح کنیم که مجموعه این صحابه ﷺ حقیقتاً مؤمن بودند یا تظاهر به ایمان میکردند؟! در صورت دوم وقتی آنها تظاهر به ایمان و اسلام می کردند پس باید همواره در آرزوی این می بودند که پیامبر ﷺ دچار مشکل و مصیبت شوند.

پرسش این است که در این صورت آیا پیامبر ﷺ این موضوع را می دانستند یعنی از حقیقت آنها اطلاع داشتند که تظاهر به ایمان می کنند! و علیه ایشان توطئه می چینند! و قصد ضربه زدن به اسلام را دارند یا خیر؟

اگر پاسخ مثبت است! پس نعوذ بالله مقصر خود آنحضرت ﷺ بوده اند!! چونکه ایشان با وجود آگاه بودن از طرح های آنان باز هم آنها را در کنار خود نگه داشتند و به آنها اعتماد کردند، و به آنها مسئولیت سپردند، تا جاییکه همه مردم آنها را یک خانواده می دانستند، که این دلیل بر محبت شدید و علاقه فوق العاده آنان به یکدیگر بود. و بیانگر اینکه آنحضرت کاملاً از آنها راضی و خوشنود بودند.

بلکه از این گذشته حضرتش آشکارا آنها را مدح و ستایش می کردند و علناً در همه جا آنها را مورد اعتماد معرفی می کردند. از این هم مهمتر اینکه حضرتش ﷺ با آنها خویشاوندی نمودند با دخترانشان ازدواج نمودند و دختران خودشان را به ازدواج آنها در آوردند، و بلکه در تمام مسائل کوچک و بزرگ با آنها مشورت می نمودند حتی در مسائل مهم و سرنوشت

سازی مانند جنگ و صلح بدون حضور و مشورت آنان تصمیم نمی گرفتند! هفتم: یکی از حقایق تاریخی غیر قابل انکار که شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند این است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در آخرین بیماری که منجر به وفات ایشان شد، به ابوبکر صدیق دستور دادند به جای ایشان برای مردم نماز جماعت اقامه کند. بنابراین ابوبکر صدیق رضی الله عنه در تمام مدت مریضی آنحضرت که از پنجشنبه تا دوشنبه طول کشید و حضرت نتوانستند در مسجد حاضر شوند در محراب پیامبر صلی الله علیه و آله می ایستادند و به عنوان امام برای مردم نماز جماعت اقامه می کردند.

انجام این مسئولیت بزرگ یعنی حدود یک هفته^۱ در حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله جانشینی ایشان را انجام دادن از دو حالت خالی نیست، یا رسول گرامی صلی الله علیه و آله با رضایت و اختیار کامل، در حالی این مسئولیت را به ابوبکر رضی الله عنه واگذار کردند که ایشان صلاحیت اینکار را نداشته که این نفوذ بالله خیانت به امت و امانت الهی است!!!

و یا اینکه آنها با توجه به نفوذ و تسلطی که داشتند بر خلاف میل و رضایت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله اوضاع را در کنترل خود گرفتند! و به زور خودشان را امام جماعت مردم معرفی کردند!! که در این صورت نفوذ بالله این نقص در نبوت و سلب اعتماد از تبلیغ رسالت است! یعنی اینکه ایشان به عنوان پیامبر الهی که با وحی کنترل می شده از روی ترس و اکراه کسانی را به خود نزدیک می کرده و از آنها ستایش می نموده که نفوذ بالله خائن و منافق و دشمن دین بوده اند!!!

اگر این فرضیه احمقانه را بپذیریم پس از کجا معلوم که نفوذ بالله ایشان از روی ترس و اکراه حقایق فراوان دیگری را از امت پنهان نکرده باشند؟!!! و

چه تضمینی وجود دارد که ایشان مسائل زیادی را که جزو دین و وحی الهی نبوده از ترس و اکراه به عنوان احکام شرعی به امت معرفی نکرده باشند؟! این فرضیه پوچ که نتیجه دشمنی و کینه توزی گروهی با صحابه رسول الله ﷺ است منجر به سلب اعتماد از دین خدا می‌گردد، و در آنصورت هر چیزی که بوسیله آنان نقل شده قابل اعتماد نیست، از جمله قرآن کریم. حتی ایمان ابوبکر و علی نیز بوسیله همین شخصیت‌ها نقل شده پس نعوذ بالله ما هیچ مدرکی برای ایمان شاگردان مدرسه رسول الله ﷺ از ابوبکر تا علی و سایر صحابه نداریم، جز شهادت و گواهی خود آن بزرگواران درباره یکدیگر. و بلکه درباره تمام حقایق دینی آنزمان و قرآن کریم و سیرت نبوی و تمام تاریخ آن دوره سرنوشت ساز، جز گواهی شاگردان صادق مکتب رسالت، ما چه مدرک و دلیل و برهانی در اختیار داریم؟!

هشتم: اینکه خداوند متعال که خالق و برنامه ریز و کنترل کننده تمام آن اوضاع بوده آیا می‌دانسته که آنان حقیقتاً و در باطن نیز مانند ظاهرشان مسلمان و مؤمنند یا خیر؟ اگر می‌دانسته و قطعاً عقیده ما همین است (خدایا از طرح چنین فرضیه‌ای از تو طلب آمرزش می‌کنیم) پس خداوند خودش نزدیکی آنان به رسول الله ﷺ را پسندیده بلکه در واقع خداوند متعال خودش آن‌ها را برای همنشین پیامبرش ﷺ انتخاب کرده و از آنان ستایش نموده است، آری خداوند حکیم دانا در ده‌ها آیه از کلام مجیدش از صحابه و یاران، از انصار و مهاجران از ایثار گران و انفاق گران، از دعوتگران و مجاهدان، از جان نثاران و فداکاران، و مظاهر ده‌ها صفت خوب دیگر که مصداق اول تمام صفات اهل ایمان بوده ستایش کرده است.

نعوذ بالله اگر خداوند نمی‌دانسته پس این نقص در ربوبیت پروردگار قادر و متعال است!! و اگر می‌دانسته که آن‌ها بر خلاف ظاهر خوبشان، علیه اسلام نقشه دارند و توطئه می‌کنند، اما با این وجود به بودن آن‌ها در کنار

پیامبر گرامی اش ﷺ راضی می‌شود و حضرتش را از حقیقت حال آنان آگاه نمی‌کند این نیز نعوذ بالله توهین به الله متعال است!!، و گویا ذات متعال او نیز در این توطئه شریک است که سبب شده این عده غیر قابل قبول از نظر بعضی‌ها، اطراف پیامبر گرامی ﷺ را بگیرند و بر اوضاع مسلط شوند، که در نتیجه حجت خدا بر مردم تمام نشود خداوند متعال خودش فرموده است:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۵].

رسولانی مژده آور و بیم دهنده تا برای مردم پس از [ارسال] رسولان بر الله حجتی [در میان] نباشد و الله با عزت و فرزانه است.

نهم: احتمال دیگر اینکه خداوند می‌دانست که این‌ها الآن مؤمن هستند اما در آینده مرتد خواهند شد و به وصیت امامت خیانت خواهند کرد! اما با این وجود آن‌ها را به حال خودشان باقی گذاشت و رسوا نکرد! و بر عکس از آنان ستایش نمود!! و پیامبر گرامی ﷺ نیز از آن‌ها ستایش نمود، و حقیقت حال آنان را برای مردم بازگو نکرد این نیز تهمت به خداوند متعال است که گویا ذات متعال او سبب شده که آنچه نباید اتفاق می‌افتاد اتفاق بیفتند!!!

از خداوند متعال از مطرح کردن این فرضیه‌های مزخرف طلب آمرزش می‌کنیم. قصد ما از طرح این فرضیه‌ها که لازمه عقیده دشمنی با صحابه است بیدار کردن تفکر و اندیشه کسانی است که روایات دروغین و ضد عقل و قرآن، آن‌ها را از هر سو محاصره کرده و فرصت اندیشیدن نمی‌دهد.

دهم: اهل سنت عقیده دارند که خداوند متعال پیامبر گرامی اش محمد مصطفی ﷺ را فرستاده تا اینکه دولت ایمان را بر قرار نماید چنانکه می‌فرماید:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ

اَلدِّينِ كُفَّهٗ ۙ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿۳۳﴾ [التوبة: ۳۲-۳۳].

«می‌خواهند نور الله را با سخنان خویش خاموش کنند و الله نمی‌پذیرد مگر آنکه نورش را کامل کند و اگر چه کافران ناپسند بدانند * او ذاتی است که رسولش را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند و اگر چه مشرکان ناپسند بدانند».

و می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ۗ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿۲۸﴾﴾ [الفتح: ۲۸].

«اوست آن ذاتی که رسولش را به هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان چیره گرداند. و الله برای گواهی بس است».

این وعده خداوند است و رسول گرامی ﷺ به عنوان آخرین پیامبر الهی قطعاً مسئولیت داشتند برای تحقق این وعده خداوند متعال تلاش کنند. لذا پیامبر بزرگوارمان ﷺ گروهی از بهترین انسان‌های روی زمین را تربیت کردند تا دولت ایمان را بر قرار کنند، و با اجازه و توفیق خداوند متعال آن‌ها را از تاریکی‌های شرک بیرون آوردند و به گلستان ایمان وارد کردند، و به آنان شخصیت بخشیدند و آن‌ها را به خود نزدیک نمودند، آن پیامبر ایمان و اخلاق و معلم کامل بشر هیچ مشاور و همنشینی جز این جان نثاران و مؤمنان نخبه نداشت، لذا از میان آنان یک شخصیت را بیش از دیگران به خود نزدیک کرد و او را در چشم مردم بزرگ نمود و در مواضع سخت و دشوار به ایشان مسئولیت سپرد، تا جائیکه اطرافیان همه ایشان را شناخته بودند و به وی احترام می‌گذاشتند، و جایگاه و شخصیت و منزلت بسیار والایی که حضرتش ﷺ به ایشان عنایت فرموده بودند برای همه مسلم شده بود.

پس اگر این شخصیت بزرگی که رسول الله ﷺ ایشان را مقام و منزلت رفیع بخشید و در نتیجه، ایشان در چشم صحابه بزرگوار آنحضرت، چنانکه شایسته بود جلوه کرد، اگر این بزرگمرد نمونه، واقعا اهلیت و شایستگی آن حسن ظن و اعتماد رسول الله ﷺ را دارا بوده که به عقیده ما قطعاً هم چنین است، معلم ایمان و اخلاق کل جامعه انسانی و مربی عظیم و بی نظیر بشریت محمد مصطفی ﷺ درست تشخیص داده و درست تربیت کرده و تربیت ایشان نتیجه داده است.

اما اگر ابوبکر صدیق اولین شاگرد نمونه مدرسه رسول الله ﷺ که بیست و سه سال افتخار شاگردی آن رسول بزرگوار ﷺ را داشته، اهلیت و شایستگی آن مقام و منزلت و آن حسن ظن و اعتماد را نداشته! پس نعوذ بالله شخص خود رسول الله ﷺ مقصر است!! که مردی را بزرگ معرفی کرده و بارها به او مسئولیت سپرده، که می دانسته از دین بر می گردد و وصیت ایشان درباره برقراری حکومت اسلامی را باطل می کند و نعوذ بالله به میل خودش دولت کفر برپا می کند، خدایا! ما را ببخش.

شاخص اول

آری ابوبکر صدیق آن بزرگمرد نمونه تاریخ بشر، الگوی والا و مرد افتخارات تاریخ اسلام پس از رسول الله ﷺ بود و همواره در تمام فرازهای زندگی بویژه در مواضع دشوار و سرنوشت ساز همراه و همدم آنحضرت بود. پیامبر عظیم الشأن اسلام که تمام کردار و گفتار ایشان انعکاس وحی الهی بود در سفر هجرت بزرگترین حادثه تاریخ ساز اسلام که اولین گام بزرگ در راستای تأسیس دولت اسلامی بود این شخصیت نمونه و رفیق و مونس دائمی و پیکر ایمان و اخلاق و شجاعت و صداقت را با خود همسفر

نمودند، سفر مبارکی که در آیات زرین و نورانی قرآن کریم انعکاس مستقیم و ابدی داشت،

﴿لَا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ ۗ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾﴾ [التوبة: ٤٠].

«اگر او (پیامبر) را یاری نکنید، در حقیقت الله هنگامی او را یاری کرد که کافران در حالی که یکی از دو تن بود [از مکه] بیرونش کردند، هنگامی که در غار بودند، آنگاه که به یار خود می‌گفت: نگران مباش. بی گمان الله با ماست. پس الله آرامشش را بر او نازل کرد و او را با سپاهيانی که آن‌ها را نمی‌دیدید توان داد و آرمان کافران (شرک) را فروتر قرار داد و آرمان الهی (توحید) است که برتر است و الله پیروزمند فرزانه است.»

دومین شاخص

بارز در زندگی عجین شده ابوبکر با رسول الله ﷺ از دواج تاریخی پیامبر گرامی ﷺ با عائشه صدیقه دختر گرامی ابوبکر صدیق رضی الله عنه است که افتخار بزرگی برای حضرت صدیق رضی الله عنه و خانواده ایشان بود زیرا که عائشه به دستور خداوند متعال مادر مؤمنان شد:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ٦].

«پیامبر به [تصرف در کارهای] مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و زنانش مادران آن‌ها هستند.»

سومین شاخص

بارز در زندگی ابوبکر صدیق اینکه در غزوه بدر نزدیک‌ترین فرد به رسول الله ﷺ ابوبکر صدیق بود، در عریش یا سایه بانی که برای حضرتش درست کرده بودند هیچکس دیگر جز رسول الله ﷺ و ابوبکر ﷺ نبود.

ویژگی دیگر ابوبکر صدیق ﷺ که منحصر به فرد است و برای کس دیگری تکرار نشده امامت مسلمین در حیات رسول الله ﷺ است. قبلا عرض شد که رسول الله ﷺ در مرض وفاتشان دستور دادند که ابوبکر امامت مردم را در نماز به عهده داشته باشد و در تمام مدت مریضیشان ابوبکر ﷺ این مسئولیت را به عهده داشت.

این نمونه‌ها و مواضع فراوان دیگری را در صحیح‌ترین کتب مسلمانان می‌توان یافت که برتری و منزلت ابوبکر صدیق ﷺ را از دید رسول الله ﷺ ثابت می‌کند، و نشان می‌دهد که ایشان چقدر به پیامبر گرامی ﷺ آن معلم شفیق و مربی بزرگوارش نزدیک بوده و آن رسول معظم ﷺ نسبت به این شاگرد صادقشان چقدر لطف و محبت داشته‌اند.

آری این خصوصیات و جایگاه ممتاز و شخصیت استثنایی ابوبکر صدیق ﷺ بود که تمام صحابه رسول الله ﷺ را وادار کرد ایشان را به خلافت انتخاب کنند و از ته دل با این شخصیت جامع شرایط بیعت نمایند، و در هر آنچه که ایشان به مصلحت اسلام و امت اسلامی امر و نهی می‌کنند از ایشان تبعیت نمایند، ایشان به عنوان مدیر توانا با پشتیبانی و حمایت کامل جامعه اسلامی آن روز، کاروان‌های دعوت و جهاد را به هرسو اعزام نمود، و کشورها را با یکی پس از دیگری فتح کردند.

سر انجام عمر فاروق را برای خلافت پیشنهاد کرد و مردم هم شخصیت پیشنهادی ایشان را که دارای شرایط لازم بود با اتفاق و رضایت عموم از دل و

جان انتخاب کردند زیرا تمام مردم صادقانه و با احترام کامل از ایشان اطاعت می نمودند، بدون اینکه سلطه قوم و قبیله و پلیس و مال و هدایایی مانند بعضی جوامع کسی را به اطاعت وادار کند، وقتی هم که حضرت صدیق رضی الله عنه وفات نمود با رضایت و موافقت تمام مسلمانان در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله دفن گردید.

پرسش عقلی و منطقی این است که علت و انگیزه این محبت و احترام فوق العاده به ایشان هم در زندگی و هم پس از مردن چه بود؟ پاسخ روشن است، علت این بود که رسول الله صلی الله علیه و آله در تمام مدت بیست و سه سال زندگی شان همواره ایشان را در کنار خود داشتند و به ایشان مسئولیت می سپردند.

اگر همه این جریانات - چنانکه ما معتقد هستیم - درست بوده پس ابوبکر صدیق بخشی از تحقق مقصود بعثت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله بوده است. (یعنی اقامه حکومت اسلامی که مقدمات و فاز اول آن را خود رسول الله صلی الله علیه و آله انجام دادند، و ادامه و تقویت و استمرار آن بوسیله ابوبکر صدیق و سپس سایر خلفای راشدین انجام گرفت.) و نعوذ بالله اگر اشتباه بوده پس این اهانت به مقام شامخ و مقدس آن پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه و آله است!

بنابراین مقصود بعثت آنحضرت تحقق نیافته است!!! پس آیا عقل سالم می پذیرد که گفته شود آنچه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله انجام گرفته بر خلاف میل و رضایت آن حضرت صلی الله علیه و آله بوده است در حالیکه علت و انگیزه اینکه ابوبکر در چشم مردم بزرگ شده و مورد احترام و تعظیم قرار گرفته خود رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند؟!

یازدهم: اینکه اگر صحابه بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله مرتد شدند یعنی از دین اسلام برگشتند. پرسش این است که به کدام دین برگشتند؟! زندگی شان که روشن است، اینها به گواهی تاریخ و گواهی تمام جامعه بشری در زمان حکومت شان خدا را به یکتایی پرستیدند، نماز را برپا داشتند، زکات را ادا

کردند، و ماه رمضان را روزه گرفتند و به خانه خدا حج کردند، و در راه خدا جهاد نمودند، کشورها را فتح کردند، حلال را حلال و حرام را حرام دانستند و هیچ چیز از احکام دین اسلام را ترک نکردند، در حالیکه دین زمان جاهلیت بر خلاف این مسائل بوده پس این‌ها به کدام دین برگشته‌اند؟!

ممکن است بعضی‌ها بگویند این‌ها امامت را غصب کردند، و شخص دیگری را غیر از صاحب اصلی آن به عنوان امام یا خلیفه انتخاب نمودند! عاقلان می‌گویند: کسی که زمام خلافت را بدست گرفت یک نفر و از یک قبیله بود پس سایر قبایل چگونه راضی شدند که برای اینکه فردی از قبیله دیگری خلافت را بدست بگیرد از دین‌شان برگردند و آخرت‌شان را خراب کنند؟! و شگفت انگیز اینکه همه این‌ها که هیچ وجه مشترکی با خلیفه ندارند از یک مرتد!! بی‌چون و چرا اطاعت کنند و در کنارش بایستند و تمام عمر را برای اقامه دینی که با دین پدرانشان هم مخالف است بجنگند!! آیا این تناقض نیست؟! آیا غیرت و شهامت و مردانگی و حساسیت در برابر دین و شرف تقاضا نمی‌کرد که آن‌ها علیه کسی که به دین دیگری دعوت می‌کرد که اصلا به آن قانع نیستند شورش کنند؟!، به ادعای شیعیان اثناعشری مگر نه این است که ابوبکر بر منصب خلافت مسلط شده و امامت را که اصلی از اصول دین است لغو نموده است؟! آنگاه از مردم می‌خواهد که بقیه دین را بپذیرند در حالیکه باز هم به ادعای شما شیعیان اثناعشری دین بدون امامت در نزد خداوند هیچ ارزشی ندارد؟!

از این فراتر ابوبکر از مردم خواسته که در راه اقامه این دین - منهای امامت - جهاد کنند، و در راه دفاع از آن جان بدهند! شگفت اینکه همه مردم با کمال میل و رضایت کامل و بدون چون و چرا از ابوبکر صدیق (به ادعای شیعیان اثناعشری غاصب خلافت) اطاعت می‌کنند، دینی که بدون امامت و بدون بیعت با امام تعیین شده و از طرف خداوند، هیچ ارزشی ندارد!!

فرض کنید در این میان عده‌ای واقعا سود می‌برند، اما ده‌ها هزار نفر دیگر چرا برای منفعت چند نفر جان می‌دهند؟! عقل سالم این احتمالات و فرضیه‌ها را نمی‌پذیرد، زیرا همه این فرضیه‌ها از روایات نادرستی نشأت گرفته که به دروغ به اهل بیت نسبت داده شده است، پس بر اساس این گونه روایات پوچ و دروغین حکم صادر نمودند که یک امت بزرگ فقط به دلیل حسد و دشمنی با علی بن ابی طالب  که داماد و پسر عموی پیامبر  بود نعوذ بالله مرتد شده و از اسلام بر گشته‌اند!! این چه عقل و منطقی است؟! با ابوبکر که هاشمی و قریشی نبود حسد و دشمنی نکردند، با کسی حسادت و دشمنی کردند که از قبیله بنی هاشم بود، قبیله‌ای که تمام قبایل و جامعه عربی آنروز در جاهلیت و اسلام به آن تعظیم و احترام داشتند!! دلائل عقلی که اینگونه ادعاهای باطل و تخیلی را رد می‌کند بی‌شمار است ولی ما به همین اشاره‌های گذرا اکتفا می‌کنیم، ومطمئن هستیم که کسانی که خداوند دل‌های آن‌ها را برای پذیرش حق باز کرده و عقل‌شان را بیدار نموده باشد همین مقدار کافی است که آن‌ها را به فکر و تأمل وادار کند و از خداوند بخواهند که آنان را به سوی حق هدایت کند، و خداوند به اقتضای لطف و مرحمت بی‌انتهاش هر کسی که به ریسمان او چنگ بزند و به او پناه برد توفیق و هدایت و رستگاری خواهد داد.

قبل از پایان

در پایان از خداوند منان مسئلت دارم که دل‌های ما را هدایت و عقل‌هایمان را بیدار نماید و به ما توفیق فهم و درک درست عنایت فرماید. و ما را از تمام فتنه‌ها محفوظ بدارد و تمام امت را در زیر پرچم قرآن و سنت صحیح هادی امین ﷺ متحد و متفق بگرداند.

یقیناً ذات یگانه او شنوا و اجابت‌کننده دعاهاست. وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه أجمعين.

در پایان این کتاب مختصر دو یادداشت کوتاه را اضافه می‌کنیم:

اول: اینکه ما عقیده داریم محبت اهل بیت جزو دین است و ما خود را در دین خداوند متعال ملزم می‌دانیم که برای نزدیک شدن به خداوند متعال با اهل بیت رسول الله محبت داشته باشیم، بلکه ما عقیده داریم در هر نماز به آن‌ها درود و سلام فرستادن از واجبات نماز است که بدون آن نمازمان کامل نمی‌شود. اما در عین حال بر پایه منهج علمی و عقلانی که این کتاب نمونه‌ای از آن است معتقدیم روایات جعلی و عقاید مبنی بر این روایات که به اهل بیت نسبت داده شده به هیچ وجه درست نیست.

دوم: اینکه در این گفتگو روی سخن ما با افراد و شخصیت‌ها و جوامع و ملت‌ها نیست بلکه با روایاتی است که این عقاید ضد عقل و منطق بر اساس آن بنا شده است. هدف ما این است که با گفتگوی عقلانی ثابت کنیم این عقاید با یکدیگر تناقض آشکار دارد و نسبت آن‌ها به اهل بیت به هیچ وجه درست نیست.

برای اطلاع بیشتر از تناقضات این عقاید و اینکه چقدر با عقل و منطق سلیم منافات دارند از شما دعوت می‌کنیم به کتاب‌های ارزشمند آیت الله

العظمی سید ابوالفضل برقعی قمی مراجعه فرمایید، ایشان تألیفات فراوانی دارد که همه آن‌ها ارزش خواندن دارد یکی از مهمترین تألیفات ایشان کتاب ۸۰۰ صفحه‌ای بت شکن است که تناقضات و ضد عقل بودن روایات اصول کافی را بررسی کرده است و از سازش بزرگی که علیه اسلام و پیروان اسلام شده پرده برداشته است. واقعا در کتاب‌های آیت الله برقعی قمی سخنانی هست که ارزش دارد با آب طلا نوشته شود.

در پایان امیدواریم که اینگونه گفتگوهای عقلی، تفکر و اندیشه جدی را که بتواند پرده از روی حقیقت بردارد در جامعه، بویژه در میان کسانی که در جستجوی حقیقت هستند، بیدار کند و امت را در زیر یک پرچم با محور قرآن و سنت صحیح با فهم صحابه و اهل بیت علیهم‌السلام اجماعین جمع کرده و متحد گرداند. آمین.

پایان ترجمه عصر جمعه نهم محرم الحرام ۱۴۲۹ هـ.ق.
برابر با ۲۸ دی ماه ۱۳۸۶ خورشیدی..

پایان